صحابه و منافقان

در عصر پیامبرص

**نویسنده:**

**دکتر عبدالله الشایع**

**مترجم:**

**خیرالدین ادب**

**با مقدمۀ:**

**عبدالله حیدری**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | صحابه و منافقان در عصر پیامبرص | | | |
| **عنوان اصلی:** |  | | | |
| **نویسنده:** | دکتر عبدالله الشایع | | | |
| **مترجم:** | خیرالدین ادب | | | |
| **با مقدمۀ:** | عبدالله حیدری | | | |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc442265582)

[مقدمۀ همکار مترجم 1](#_Toc442265583)

[حضور شاخص صحابه: 1](#_Toc442265584)

[اسلام مکتب نمونه: 2](#_Toc442265585)

[چند نمونه از پاکترین‌های تاریخ: 3](#_Toc442265586)

[مدال خدایی برای صحابه: 5](#_Toc442265587)

[مقدمه‌ای به قلم: عالم دردمند و دانشمند گرانمایه شیخ صالح درویش 9](#_Toc442265588)

[نگاهی به افق دور مکه مکرمه: 11](#_Toc442265589)

[ذکر مدینه منوره در تورات: 12](#_Toc442265590)

[اسلام دین عقل و منطق: 14](#_Toc442265591)

[ریشۀ نفاق و منافقان در مدینه: 15](#_Toc442265592)

[تحلیلی دیگر در پیدایش نفاق: 16](#_Toc442265593)

[کتاب پیش رو: 18](#_Toc442265594)

[مقدمه مؤلف 21](#_Toc442265595)

[فصل یکم: متمایز ساختن قرآن صحابه را از منافقین 25](#_Toc442265596)

[بحث اول: فرازی از آیات صریح قرآن کریم مبنی بر وجود دو گروه (صحابه کرام**ش** و منافقین) 26](#_Toc442265597)

[بحث دوم: تمجید از صحابه و معرفی صفات و برتری جستن آنان**ش** 27](#_Toc442265598)

[بحث سوم: نکوهش منافقان و بیان هویت حقیقی و درونی آنان 35](#_Toc442265599)

[پاره‌ای از معیارها و صفاتی‌ که منافقین را از مؤمنین جدا می‌سازد: 37](#_Toc442265600)

[بحث چهارم: دیدگاه اهل تشیع نسبت به آیاتی که در آن‌ها از صحابه **ش** تعریف و تمجید شده است 50](#_Toc442265601)

[دلیل اول: 50](#_Toc442265602)

[اعتراف بعضی از علما و شخصیت‌های شیعه به این بیعت: 51](#_Toc442265603)

[در پاسخ به این اشکال باید گفت: 52](#_Toc442265604)

[دلیل دوم: 55](#_Toc442265605)

[نکاتی در مورد کلمۀ «مِن»‌:‌ 59](#_Toc442265606)

[دلیل سوم: 62](#_Toc442265607)

[فصل دوم: مفهوم صحابۀ پیامبر بودن و عدالت صحابه در اسلام 67](#_Toc442265608)

[بحث اول: مفهوم صحبت و صحابی بودن 68](#_Toc442265609)

[بحث دوم: مفهوم و برداشت عدالت صحابه در اسلام 68](#_Toc442265610)

[فصل سوم: پاسخ به چند شبه پیرامون اصحاب پیامبر ص 77](#_Toc442265611)

[بحث اول: حدیث حوض 78](#_Toc442265612)

[دلیل دوم: 79](#_Toc442265613)

[دلیل سوم: 81](#_Toc442265614)

[دلیل چهارم: 82](#_Toc442265615)

[دلیل پنجم: 82](#_Toc442265616)

[دلیل ششم: 83](#_Toc442265617)

[دلیل هفتم: 84](#_Toc442265618)

[بحث دوم: انتقاد از اصحابی که در جنگ اُحد از میدان جنگ فرار کردند 85](#_Toc442265619)

[در رابطه با این آیه جواب‌هایی متفاوت وجود دارد که عبارتند از: 85](#_Toc442265620)

[بحث سوم: افسانه مظلومیت فاطمهل 88](#_Toc442265621)

[خلاصه کلام و دلایل در مورد قضیه فدک: 96](#_Toc442265622)

[بحث چهارم: حضرت عمرس و ازدواج ایشان با ام‌کلثوم دختر گرامی حضرت علی‌بن ابی طالبس 100](#_Toc442265623)

[بحث پنجم: انتقاد به ساحت پاک همسران پیامبر**ص**، مادران مؤمنین 105](#_Toc442265624)

[فصل چهارم: امامت و نص 111](#_Toc442265625)

[بحث اول: امامت 112](#_Toc442265626)

[حدیث غدیر خم: 118](#_Toc442265627)

[انگیزه مهم ایراد خطبه غدیر: 120](#_Toc442265628)

[حدیث منزلت: 122](#_Toc442265629)

[بحث دوم: بررسی امامت از دیدگاه نص، عقل و واقعیت 129](#_Toc442265630)

[سخن آخر 139](#_Toc442265631)

مقدمۀ همکار مترجم

خوانندگان عزیز! سلام و رحمت و برکات خداوند متعال بر شما باد.

پیامبر ما رسول برتر:

همچنان که استحضار دارید پاکترین انسان‌ها در روی زمین پیامبران الهی† هستند که خداوند آن‌ها را برای هدایت بشر مبعوث فرموده است.

پس از آنان بهترین و پاکترین قشر جامعه انسانی شاگردان و تربیت یافتگان مکتب انسان ساز انبیاء† یعنی یاران و صحابه و حواریون آن‌ها هسنتند.

به گواهی قرآن کریم و کتب حدیث صحیح و سیره و تاریخ از هیچ پیامبری مانند محمدص زندگی و سیرة مفصل با تمام جزئیاتش محفوظ نیست.

پیامبر گرامی ما از آنجایی که آخرین پیامبر الهی بودند لذا تمام لحظات زندگی 23 ساله نبوت ایشان و بلکه از لحظۀ تولد تا وفات با تمام جزئیاتش بارز و شاخص و همچون نور درخشان است.

و از آنجایی که تمام مراحل دعوت و جهاد محمد مصطفیص به گونۀ مفصل جنبه تطبیقی داشته و قرآن کریم نیز برای اجرای این پروسه عظیم لحظه به لحظه بر اساس نیاز پیامبرص و جامعۀ خیر امت نازل می‌شده است.

حضور شاخص صحابه:

لذا از آغاز اعلان بعثت تا آخرین لحظات زندگی پرنور آن خورشید عالمتابص در تمام صحنه‌ها و در پهنای بستر 23 سال تاریخ درخشان این دین جهانی، حضور ایمانی و صادقانه و فعال و پر طراوت صحابه و یاران آن‌حضرت نه تنها مشهود است که با آیات و معجزات کتاب آسمانی و سخنان نغز و شیرین و صریح خداوند یگانه و یکتا مستند است.

آری صحابه و یاران رسول اللهص از اولین روز بعثت تا آخرین لحظۀ رحلت بویژه طلیعه داران و معماران عمارت ایمان به مدت بیست و سه سال در یک کلاس و در خدمت یک استاد، شاگردی کردند؛ این مکتب و این مدرسه و این استاد و این راهنما و این شاگردان تنها نمونۀ کامل در تاریخ بشر هستند.

اسلام مکتب نمونه:

مکتب و مدرسه‌ای که زیر نظر مستقیم و با راهنمایی خالق کائنات تأسیس و اداره شود؛ مکتب و مدرسه‌ای که استاد و معلم و مربی‌اش بوسیلۀ خود آن خالق کائنات و پروردگار جهانیان تربیت شده باشد؛ و بوسیله سردار فرشتگان معصوم جبرئیل امین قلب پاکش نه در عالم خواب و خیال و رؤیا که در عالم شهود و علن و به گونۀ آشکار شکافته شده و شستشو داده شود.

و استاد و معلم و مربی که فراتر از حروف هجا و فنون علم و دانش معروف بشر؛ فقط با تکیه بر اذن و اجازه الله و نور ایمان و تقوا و در میدان‌های مختلف دعوت و جهاد و نصرت و هجرت و انفاق و ایثار و غیره شاگرد تربیت کند؛ استاد و معلمی که تمام لحظات زندگی و تمام ساعت‌های شبانه روزش مستقیما بوسیله خود الله رب العالمین هدایت و کنترول شود؛ که هرجا خواست اشتباه برود فورا اصلاح و توجیه و ارشاد و راهنمایی شود هنوز از مجلس اعمی بلند نشده که بخاطر یک یار نابینایش توبیخ و سرزنش شود "عبس" ترشرویی کرد و روی گرداند!.

استاد و معلم و مربی‌ای که اینگونه با نظارت مستقیم و صریح و آشکار خداوند کلاس اداره کند و شاگرد تربیت نماید شما تصور کنید که شاگردانش چگونه انسان‌هایی باید باشند؟!.

چند نمونه از پاکترین‌های تاریخ:

وقتی از یکی از بزرگترین و سخترین غزوات جنگی‌اش(تبوک) سه نفر بدون عذر غایب می‌شوند به دستور الله متعال و اصرار معلم و استاد بی مثال؛ محمد مصطفیص تمام شهر مدینه با آن‌ها قطع رابطه می‌کنند! از استاد و معلم و مربی گرفته تا دوست و رفیق و خانواده و حتی همسرانشان!.

هیچ کس حق صحبت کردن و داد و ستد و حتی سلام کردن به آن‌ها را ندارد تا اینکه از آسمان اعلی مستقیما عذرشان پذیرفته و توبه شان قبول می‌شود.

در مورد دیگری وقتی أبو لبابه به خاطر یک اشتباهی که از او سر می‌زند و فقط با اشاره؛ سری از اسرار استاد و معلم و مربی‌اش را فاش می‌کند خودش را به ستون مسجد می‌بندد و عهد می‌کند که تا خود محمد رسول اللهص او را باز نکند خود را باز نخواهد کرد!!.

تا اینکه سر انجام توبه‌اش پذیرفته می‌شود و حضرت با دست مبارک خودشان بازش می‌کنند!.

شاگردانی که اینگونه تربیت شوند حدس بزنید که چه ایمان و صداقت و تعهدی خواهند داشت!.

چه کسی قدرت و توانایی وصف و تعبیر ایمان فودلادین و وفا و صداقت آن‌ها را دارد؟!.

آری این‌ها شاگردان محمد رسول اللهص بودند! کسانی که وقتی یک نفر جوان از جامعۀ آنان در دلش هوس گناه می‌کند نزد حضرت می‌رسد با کمال صداقت می‌گوید **«**ائذن لی فی الزنا**»** به من اجازه دهید که با زنا شهوتم را ارضا کنم!.

این کمال صداقت و اوج ایمان وعشق و ارادت به مکتب ایمان و استاد بزرگوار است، استاد و معلم و مربی بی نظیر تاریخ بشر در چند جمله چنان او را نادم می‌کنند که با رضایت کامل مرخص شده و از تصور گناه منصرف می‌گردد!!.

جامعه‌ای که وقتی یک نفر از آن عملا زنا می‌کند بدون پلیس و رقیب و محتسب خودش خدمت رسول اللهص می‌رسد عرض می‌کند **«**طهرني يا رسول الله**»** پاکم کن ای رسول خدا!.

حضرت روی بر می‌گردانند تا چندین مرتبه این عمل تکرار می‌شود و شخص اصرار دارد که خودش را معرفی کند تا سنگسار شود! خودش هم می‌داند که چه می‌کند! چه تنبیهی در انتظارش است؟!.

او نیامده که با گریه و زاری و ناله و دروغ از تنبیه و عقوبت اجازۀ فرار بگیرد!! آمده است تا او را طبق فرمان خدا سنگسار کنند!.

یک زن (امرأۀ غامدیه) داستانی شبیه همین دارد! ردش می‌کنند تا وضع حمل کند تا بالاخره پس از چندین بار حضور به خدمت رسول اللهص خودش را تسلیم حکم خدا و رسول خدا می‌کند! و سنگسار می‌شود!.

این جامعۀ فرشتگان نیست تخیلات یک رمان نویس نیست حقایق تاریخ درخشان اسلام و سیرت و زندگی شاگردان محمد رسول الله است!.

همان‌هایی که امروز بعضی مدعیان اسلام ناب محمدی آن‌ها را کافر و مرتد و منافق می‌خوانند!! و لعن و نفرین بر آن‌ها را اجر و ثواب و پاداش و کلید بهشت می‌پندارند!.

مدال خدایی برای صحابه:

آری بیست و سه سال شاگردی در یک کلاس و خدمت یک استاد و معلم و مربی با آموزش‌های عملی و گذراندن ده‌ها و صدها مرحله از آزمایشات سخت و طاقت فرسایی که تصورش هم برای ما دشوار است!.

پس از آن‌همه تحمل، رنج و مشقت و سختی خداوند دل‌های آن‌ها را همچون شیشه و آینه و بلور صاف و شفاف کرد و اعلان نمود که: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ﴾ [الفتح: ١٨] آری خداوند پنهانی‌ها و زوایای تاریک گوشه‌های قلب آن‌ها را نیز دید و درخشش نور ایمان و تلألؤ صداقت و تقوا و انعکاس ذکر و دعا و عبادت را در آن مشاهده کرد و پسندید و بعنوان پاداشی در برابر آن همه تلاش و مجاهدت از آن‌ها اعلان رضایت و خوشنودی نمود:

﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ﴾ [المائدة: ١١٩].

«الله از آن‌ها راضی شد و آن‌ها نیز از او راضی شدند».

کینۀ منافقان اما... :

و لیکن ظالمان و ستمگران و منافقان هرگز راضی نخواهند شد، (و نیازی هم به رضایت آن‌ها نیست) چونکه دل‌های تاریک این دشمنان نور هرگز تحمل روشنایی و دیدن و شنیدن آن صحنه‌های استثنایی و نمونه‌های بی نظیر تاریخ بشر را ندارد!. و لذا قرن‌های متمادی است که کینه نشخوار می‌کنند و عقده می‌ترکانند!.

از روز عقب نشینی جدشان ابن سلول از غزوه احد و بنای نامبارک مسجد ضرار و کشتن قاریان قرآن و به شهادت رساندن اولین شهید محراب و عدالت گستر بی همتای تاریخ بشر حضرت عمر فاروق و پیکر حیاء و ایمان و شهید مظلوم قرآن‌حضرت عثمان ذی النورین و شهید دیگر محراب و قهرمان علم و جهاد حضرت علی مرتضی و شهید بزرگ عدالت خواهی و جگرگوشۀ حضرت زهراء حسین ابن علیش أجمعین تا کنون آرام ننشسته‌اند و هر روز و هر شب جز کینه توزی و عقده پروری و اختلاف افکنی و تفرقه اندازی در صفوف مسلمانان کار دیگری ندارند.

تنها و دسته جمعی فردی وگروهی و در هر سطحی فقط کارشان خنجر زدن به اسلام و مسلمین و به وحدت و قوت مسلمین است:

﴿يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [الکهف: ١٠٤]. و شیطان کردار زشت و پرونده‌های سیاهشان را در نظرشان خوب جلوه می‌دهد و گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند!.

و لذا پرونده‌های سیاه اجداد منافقشان را به پای صحابه جانباز می‌نویسند و عوض قرآن و آیات نورانی آن به خزعبلات و اراجیف جعلکاران و دروغپردازان دل بسته‌اند که ان شاءالله کتاب پیش روی بسیاری از نکات مهم این موضوع را روشن خواهد کرد.

معرفی کتاب و داستان ترجمۀآن:

کتابی که خدمت شما تقدیم می‌کنیم یکی از بهترین کتاب‌هایی است که در این موضوع نوشته شده که با وجود مختصر بودن خیلی مرتب و جامع و مستند، مسائل مهم را تجزیه و تحلیل می‌کند. إن شاءالله که راهگشای مؤمنان و هادی منافقان باشد.

داستان ترجمه این کتاب هم عجیب است حدودا یکسال پیش نویسنده ارجمند که از دوستان صمیمی بنده است اظهار لطف کرد و خواهان ترجمه کتاب شد.

بنده به علت مشاغل با اینکه نمی‌توانستم اینکار را بکنم دل دوست عزیزم را نیز نمی‌توانستم بشکنم کتاب را تحویل گرفتم و به دوست عزیزم آقای خیر الدین ادب تحویل دادم.

ایشان هم گویا رو درواسی گیر کرده بود و ماه‌ها این کتاب با آقای ادب ناپدید شد من بطور کلی مأیوس شدم و مجبورا خودم ترجمه را شروع کردم مقدمه (یا تقریظ شیخ صالح درویش) را که ترجمه کردم ادب پیدا شد و مژده داد که کار ترجمه در حال اتمام است چند ماهی هم اینطور گذشت!.

بالآخره خدا را شکر که با دخالت دو آشپز این‌اش نیمپز را توانستیم خدمت شما تقدیم کنیم، امیدواریم شما سروران به بزرگی خود ببخشید و نقاظ ضعف و مبهم یا هر انتقاد و پیشنهادی را که لازم دانستید بر ما منت گذارید و با ایمیل ذیل مرقوم و ارسال فرمایید.

برای خودم و نویسنده و مترجم و سایر دوستان و همکاران التماس دعای خیر داریم. لازم به ذکر است که عناوین مقدمۀ شیخ صالح درویش نیز از سوی این راقم اضافه شده است لذا هرگونه اشکالی نه به ایشان که به اینجانب ربط پیدا می‌کند.

Haidari11@yahoo. com

22 اردیبهشت 88.

عبد الله حیدری

مقدمه‌ای به قلم:  
عالم دردمند و دانشمند گرانمایه شیخ صالح درویش

خدایی را سپاس که محمد مصطفیص را برای هدایت جهانیان بر انگیخت و مکه را مرکز این بعثت قرار داد، و آن را بهترین و شرافتمندترین جای روی زمین گردانید زیرا که در آن کعبه معظمه و خانۀ خدا و مناسک حج را قرار دارد.

بنای کعبه:

ابراهیم بت شکن سرور موحدان تاریخ؛ کعبه را بنا کرد تا برای بعثت بهترین و مکرمترین شخصیت تاریخ و سردار و سرور همه پیامبران و رسولان و گوهر فرشتگان و عالم امکان زمینه سازی کند:

﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٢٧ رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٢٨﴾ [البقرة: ١٢٧ و ١٢٨].

«و هنگامى که ابراهیم و اسماعیل پایه‏هاى خانه [کعبه‏] را بالا مى‏بردند [گفتند:] پروردگارا، از ما بپذیر. که در حقیقت تویى شنواى دانا() پروردگارا، ما را فرمانبردار و تسلیم خودت بگردان و از فرزندانمان [نیز] امّتى فرمانبردار خود [قرار ده‏] و مناسک (شیوه پرستشت) را به ما بنما و ما را ببخشاى. حقّا تویى که توبه پذیر مهربانى».

سپس برای هجرت پیامبر گرامی‌اشص مدینه را انتخاب کرد و نام این شهر مقدس با وحی و قرآن و پیامبر و هجرت و مسجد آن‌حضرت چنان گره خورد که فقط با نام و سیرت گرامی آن رسول مکرمص قابل شناسایی است، سپس حضرتشص در همین شهر محبوب وفات کردند و دفن شدند و قبر شریف شان در کنار مسجد پر نور آن‌حضرت قرار گرفت.

رابطۀ بعثت و هجرت با مکه و مدینه:

آیا تا کنون دقت کرده اید و از خود پرسیده اید که بین بعثت و هجرت رسول گرامیص با این سرزمین مقدس (= مکه مکرمه و مدینۀ: و این همه فضیلت و شرافت و منزلتی که خداوند به این شهرها و هر دو مسجد عظیم واقع در این دو حرم مقدس عنایت فرموده) چه رابطه‌ای وجود دارد؟.

(هر نماز در مسجد الحرام معادل صد هزار نماز و در مسجد پیامبرص معادل هزار نماز است).

این‌همه لطف و احسان خداوند از برکت دعا و مناجات ابراهیم÷ با پروردگارش است هنگامی که فرزند شیر خوارش را با همسر عزیزش یکه و تنها در ریگستان داغ و بی آب و علف مکه رها کرد و به فلسطین برگشت و فرمود:

﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡ‍ِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ ٣٧﴾ [إبراهیم: ٣٧].

«پروردگارا، من [برخى‏] از فرزندانم را به درّه‏اى بى کشت و زرع در کنار بیت الحرام تو سکنى داده‏ام. پروردگارا! تا نماز را بر پا دارند. پس دل‌هاى [برخى‏] از مردمان را [چنان مشتاق‏] کن که به آنان بگرایند و از میوه‏ها به آنان روزى ده. باشد که آنان سپاسگزارند».

نگاهی به افق دور مکه مکرمه:

بیایید با هم به اعماق تاریخ برگردیم و آن صحنه را تصور کنیم، زمانیکه مکه مکرمه خالی بود، نه انسانی نه جانداری، نه کلبه‌ای نه خانه‌ای نه آبی نه علفی، از همه چیز خالی!.

فقط کوه‌های سربه فلک کشیده و دره‌های تنگ و قله‌های سیاه و سنگ‌های کور و آفتاب خورده است که جای شهر مکه را احاطه کرده است، تصور کنید زنی که از سرزمین نعمت‌ها آمده، از میان باغ‌ها و نهرها و درخت‌ها، از سرزمین نیل، از مصر، و فرزند شیرخوار آن‌ها اسماعیل کوچک دردانۀ این خانواده مختصر است که پدرش ابراهیم÷ به سن کهولت و پیری رسیده است.

اسماعیل که هنوز در گهواره است در آن سرزمین بی آب و علف تنها همراه و همنشین مادر است، طفل شیرخوار آن زمان که بعدها پیامبر عزیز و فداکار الله متعال شد فقط در فاصله چند متری «حجر أسود» و به اصطلاح عامه مردم سنگ حجر الأسود، قرار داشت محل چاه زمزم.

زیرا کعبه در آن زمان گویا بر روی یک تپه یا سکوی نسبتا بلند واقع بود، مادر که تنها فرزند شیرخوارش را در آغوش داشت در سایۀ کعبه نشسته بود، داستانش معروف است که همه می‌دانید و در کتاب‌های معتبر درج شده است.

از آن لحظه به بعد زندگی در مکه مکرمه آغاز شد مسلما همۀ این جریانات، آبادی بیت الله الحرام و تمام حوادث مربوطه زمینه سازی برای بعثت پیامبر گرامیص بود خداوند دعای ابراهیم÷ را اجابت نمود، و این آغاز زندگی در مکه بود.

ذکر مدینه منوره در تورات:

اما مدینه داستان دیگری دارد، به حکم و ارادۀ خداوند اوس و خزرج از سرزمین غامدی یمن به یثرب سابق سرازیر شدند، و در آن مسکن گزیدند و یثرب را آباد کردند، نام و صفت سرزمین هجرت در تورات آمده است به همین دلیل بود که بعضی قبایل یهود سرزمین مقدسی را که خداوند در آن برکت داده بود، سرزمین فلسطین که پیامبران شان† در آنجا مبعوث شده بودند با آن مقام و منزلت والایی که برای فلسطین قائل بودند را رها کردند و در مدینه ساکن شدند!.

زیرا مشخصات آن را از تورات فهمیده بودند و طبق وعده خداوند می‌دانستند که این شهر مقدس محل هجرت رسول گرامی آخرین و عزیزترین پیامبر الهیص است، و همچنین پیامبر گرامیص شهر هجرت شان را در خواب هم دیده بودند، که سرزمین شوره زار و نخلستانی و در بین دو حره (یا زمین سوخته) واقع است.

داستان سلمان فارسیس نیز مشهور است وقتی راهب نصرانی که بارزترین عالم عصر خویش بود مشخصات سرزمین هجرت رسول اللهص را برای سلمان توضیح داد و به او دستور داد که اگر در تلاش حق جدی است حتما به این سرزمین برود زیرا که آخرین پیامبر الله ص به این سرزمین هجرت خواهد کرد، سلمان بعدها گفت که وقتی شهر مدینه را دیدم با همان مشخصاتی که راهب نصرانی برایم توضیح داده بود شناختم.

خوانندگان عزیز و گرامی! پس ملاحظه می‌فرمایید که خداوند چقدر به این پیامبر گرامی‌اشص لطف داشته که هزاران سال پیش از تولد ایشان مژده بعثت حضرتش را در تورات و انجیل و حتی نام و مشخصات شهری را که ایشان به آن هجرت خواهند کرد را بیان فرموده است!.

و پیامبران اولوالعزم الهی مانند موسی و عیسی÷ این مژده و بشارت را همواره تکرار کرده و به امتیانشان شنوانده‌اند.

﴿وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ٦﴾ [الصف: ٦].

«و چنین بود که عیسى بن مریم گفت: اى بنى اسرائیل، من فرستادۀ الله به سوى شما هستم، تصدیق کننده آنچه از تورات که پیش روى من است و مژده دهنده به رسولى که پس از من مى‏آید که نامش «احمد» است. پس چون با معجزه‏ها به سوى آنان آمد، گفتند: این جادویى آشکار است».

ذکر صحابه در تورات:

موضوع مهم دیگری که در رابطه با پیامبر عزیز الهی و دردانۀ خلقت؛ رسول مکرمص در تورات و انجیل از آن یاد شده و پیامبران أولو العزم الهی حضرت موسی و عیسی علیهماالسلام در کنار مژده به بعثت آن‌حضرتص از آن یاد کرده‌اند؛ صحابه آن‌حضرت است.

که با صفات و ویژگی‌های آن‌ها شاید در وهلۀ اول برای بعضی ها! شگفت انگیر باشد اما خداوند متعال اوصاف صحابۀ پیامبرص را در قرآن کریم آورده و خبر داده که اوصاف آنان در تورات و انجیل نیز آمده است:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: ٢٩].

«‏محمد فرستاده الله است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد.

(مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت باز نمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانانِ بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوّت و قدرت را الله نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

اسلام دین عقل و منطق:

(تعجب ندارد) اگر از صحابه ذکری نمی‌شد جای پرسش بود چون واقعا هم قابل فهم نیست که بعثت و شهر اقامت ایشان و جایگاه و مکانت آن بیان شود اما از صحابه و یاران و همراهان و معاونان آن‌حضرت سخنی به میان نمیاید!.

در شریعت ما که عقل و منطق ارزش والایی را دارا است موجودات زنده و جاندار از جمادات بی جان ارزش بیشتری دارند، چگونه با عقل و منطق سازگار است که محل هجرت ایشان که جمادی بی جان است ارزش و اهمیت و فضیلت داشته باشد اما صحابه و همکاران و جان نثاران فضیلت و منزلتی نداشته باشند!.

این مقدمه عقلی و قیاس جلی و آشکار را برای کسانی! عرض کردیم که در بارۀ صحابه یا بعضی صحابهش شبهاتی در دل داشته باشند، نصوص و آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که از صحابه رسولص ستایش می‌کند که بعضی از این آیات مختصر و بعضی مفصل است. نویسنده محترم بخشی از این آیات کریمه را آورده است که در این مقدمه نیازی به تکرار آن نیست.

ریشۀ نفاق و منافقان در مدینه:

مسئله مهم دیگری که باید در اینجا یادآور شوم این است که در عصر پیامبرص کسانی هم بودند که به دلیل ترس از دست دادن جایگاه و مکانت اجتماعی خود یا علل دیگری ظاهرا مسلمان شدند، اما در دل کافر بودند!.

این‌ها همان منافقین هستند که در جامعه مدینه پیدا شدند و در مکه نه منافق بود و نه زمینه پیدا شدن آن، زیرا پیامبرص در مکه نه قدرتی داشتند و نه حکومتی، بلکه صحابه آن‌حضرت در ضعف و ناتوانی شدید بسر می‌بردند لذا رنج و مشقت و آزار و اذیت فراوانی تحمل کردند، بعضی مجبور شدند به حبشه هجرت کنند، سپس دستور هجرت به مدینه صادر شد.

همۀ جریانات و تحولات فقط به دلیل این بود که پیامبرص و صحابهش بر اثر شدت و غلظت مشرکین و واکنش‌های تند آنان در برابر دعوت توحید در حالت ضعف بسر می‌بردند و نمی‌توانستند دین شان را ظاهر کنند، به همین دلیل خداوند دستور هجرت صادر فرمود تا به جایی بروند که بتوانند آزادانه دین شان را آشکار کنند.

وقتی پیامبرص به مدینه هجرت کردند مشرکان بر اوضاع مسلط بودند، و آن‌حضرت قوت و سلطه‌ای نداشتند که اهل باطل از ایشان احساش خطر کنند، تا اینکه غزوۀ بدر و به تعبیر قرآن کریم یوم الفرقان آمد روزی که خداوند ایمان و اهل ایمان را عزت و قوت بخشید و شرک و اهل باطل را خوار و ذلیل کرد.

بنابر این پس از کشته شدن سران مشرک مکه در غزوه بدر اهل باطل در مدینه فهمیدند که پیامبر گرامیص قدرت را گرفت لذا راه نفاق را در پیش گرفتند یعنی ظاهرا مسلمان شدند، اما در واقع بر همان کفر و شرک و باطل شان باقی ماندند!.

این منافقان بدون استثناء همه از اهل مدینه بودند، لذا بر چسب نفاق به هیچکدام از مهاجران که مراحل سخت و امتحانات طاقت فرسایی را پشت سر گذاشته بودند نمی‌چسبد و به انصار که قبل از غزوه بدر مسلمان شده و با ص بیعت کرده بودند نیز نمی‌چسبد.

تحلیلی دیگر در پیدایش نفاق:

(علاوه بر قرآن و سنت وتاریخ) عقل سالم نیز چنین می‌گوید، زیرا پیامبر گرامیص در مکه وضعیت سختی داشتند و صحابه و یاران و حامیان ایشان مشکلات عدیده و آذار و اذیت فراوانی را تحمل می‌کردند، این مشکلات و آزمایشات به قدری سخت و جانکاه و غیر قابل تحمل بود که امروز حتی با خواندن آن داستان‌های شگفت انگیز مو در بدن انسان راست می‌شود!.

تحمل آن‌همه رنج و مشقت و آزار و اذیت جز آن مردان قهرمان و مؤمنان حقیقی در توان هرکس نبود، پس از سال‌ها سوختن و ساختن در کوره آزمایشات ایمانی و پخته شدن ایمان و عقیده، همزمان با پخته شدن جسم و جان و وجدان و روان، سر انجام اجازه یافتند به سرزمین حبشه هجرت کنند.

آری هجرت از مکۀ حجاز به حبشۀ آفریقا، جایی که نه تنها خویش و قوم و اقاربی نداشتند که حتی تصور هم نمی‌کردند که روزی اهل ایمان بشمول سرداران و سرمایه داران مجبور شوند همه چیز شان را رها کنند و راهی قاره دیگری شوند!.

علت و انگیزۀ این هجرت اجباری چیزی جز فشار و اختناق نبود، که از سران مکه تحمل می‌کردند، حالا تصور کنید که در چنین گروه و مجموعه‌ای منافق چه مصلحتی دارد؟! و چگونه می‌تواند صبر و تحمل کند؟! چه سودی دارد و به چه امیدی باید بدون ایمان و باور این‌همه ظلم و ستم را به جان بخرد؟!.

خداوند درباره منافقین آیاتی نازل فرمود که تا قیامت تلاوت می‌شود، صفات و ویژگی‌ها و علامات و نشانه‌های آنان را به تفصیل بیان فرمود و پیامبر گرامی‌اشص را از تمام اسرار آنان حتی اسم و مشخصات کامل آنان آگاه فرمود علاوه بر سورۀ منافقون سوره دیگری نازل کرد «توبه» که یکی از نام‌های آن فاضحه یعنی رسوا کننده است.

پس با همه این تفصیل جای هیچگونه شک و تردیدی برای عقلا باقی نمی‌ماند که صحابه پیامبرص که اهل ایمان و تقوا و دعوت و جهاد بودند هرگز ممکن نیست با منافقان با توضیحی که بیان شد اشتباه گرفته شوند(مگر اینکه قصد و غرضی در کار باشد).

در همین سوره توبه یا فاضحه خداوند از یکسو منافقان را رسوا می‌کند و از سوی دیگر مهاجران و انصار و سبقت گیرندگان به ایمان را معرفی می‌کند در این کتاب مختصری که در دست دارید نویسنده محترم به همین مسئله اشاره می‌کند و حال صحابهش و حال منافقان را بیان می‌کند.

کتاب پیش رو:

لذا این کتاب در موضوع خود بسیار ارزشمند است و جامعۀ امروز ما به شدت نیازمند اینگونه کتاب‌هاست چون بعضی‌ها که در بارۀ صحابه رسول اللهص کینه در دل دارند یا از کینه توزان متأثر هستند شبهاتی را مطرح می‌کنند که ایمان و محبت و ارادت امت اسلامی را نسبت به این نخبگان تاریخ بشر (پس از پیامبران†) خدشه دار می‌کند!.

کار به جایی رسیده که بعضی‌ها متأسفانه فرق منافق با صحابی را نمی‌دانند! و شگفت انگیز اینکه بعضی‌ها که ادعای علم و تحقیق هم دارند ادعا می‌کنند که در بین مهاجرین اولین و سبقت گیرندگان به ایمان نیز نعوذ بالله منافق وجود دارد؟!.

حالا شما دقت کنید و بیبینید که کینه و حسد و دشمنی و با عینک سیاه به جهان نگریستن چگونه حقایق روشن را تیره و تار و چه بسا معکوس جلوه می‌دهد.

البته این موضع گیری خصمانه در برابر صحابه رسول اللهص خیلی هم شگفت انگیر نیست چون همین مردان مؤمن و قهرمانان جان بر کف بودند که با ایمان و اخلاق و محبت و رشادت و شهامت و عشق به بهشت و شهادت بزرگترین قدرت‌های ستمگر و متکبر زمان خویش را از پای در آوردند؛ و با شمشیر عدالت انسان‌های مظلوم و در بند ستم را از چنگ خونخواران و وحشی صفتان رها کردند، و با از بین بردن هرگونه تمییز رنگ و بو، جهان را به گلستان محبت و وحدت و همزیستی مسالمت آمیز مبدل نمودند.

آری فرو پاشی امپراطوری فارس و روم و تأدیب یهود و مشرکان و منافقان و اقباط و سرکوبی مرتدان و سایر دشمنان دست آورد این فرشته صفتان نمونۀ تاریخ بشر بود، پس طبیعی است که دشمن زیاد داشته باشند.

خداوند به نویسنده محترم پاداش نیک عنایت فرماید و نفع کتاب او را عام گرداند. آمین.

و صلی الله وسلم علی نبينا محمد و علی آله و صحبه أجمعين

صالح بن عبدالله الدرویش

قاضی دادگستری عمومی قطیف - (شرق عربستان)

مقدمه مؤلف

حمد و ستایش شایسته ذاتی است که انسان را از سایر موجودات به وسیله عقل متمایز ساخت و او را بر بقیۀ مخلوقات برتری داد و درود و سلام بر بهترین مخلوقات و گرامی‌ترین پیامبران، رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفیص.

رسول اکرمص به مدت سیزده سال در مکۀ مکرمه، مردم را به سوی اسلام فرا خواندند، در حالی‌ که ایشان و پیروان‌شان ضعیف و ناتوان بودند، تا اینکه خداوند متعال به آنان اجازه داد تا با ترک سرزمین و دارایی خود و به خاطر کسب رضایت پروردگار، هجرت نمایند:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ [الحشر: ٨].

«همچنین غنایم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل الله و خشنودی او را می‌خواهند و الله و پیغمبرش را یاری می‌کنند. اینان راستانند (یعنی مؤمنانی که واقعا ایمان دارند و راست و درست هستند».

زمانی که به پیامبر اکرمص اجازه و دستور هجرت رسید، ایشان مکۀ مکرمه را به قصد مدینۀ منوره ترک گفتند. در مدینۀ منوره عده‌ای به پیامبر اکرمص ایمان آوردند و عده‌ای دیگر به ایشان کفر ورزیدند. اما با گسترش یافتن قدرت و شوکت اسلام، عده‌ای در ظاهر وانمود می‌کردند که مسلمان هستند، ولی در باطن به کفر گرایش داشتند و برای مخفی ماندن از دیدِ مسلمانان، به انواع حیله‌گری‌ها و پنهان‌کاری‌ها متوسل می‌شدند. از این عده در تاریخ اسلام به عنوان منافقین یاد می‌شود. بدین ترتیب مردم در عصر پیامبر اکرمص به سه دسته مؤمن، کافر و منافق تقسیم ‌شدند.

قابل ذکر است که حقیقت امر برای بعضی از مردم مبهم گشته و از آنجایی که نتوانستند صحابه کرامص را از منافقین تشخیص دهند، گاهی برخی از صحابه کرامص را از زمره و گروه منافقین تصور کرده‌اند و گاهی بالعکس. از این رو لازم به نظر می‌رسید تا پیچیدگی این قضیه کاملاً روشن گردد و به کنه (اصل و ریشه) آن پی برده شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چراغ مرده کجا نور آفتاب کجا |  | ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا |

در این شکی نیست که در میان صحابه کرامص، منافقانی هم زندگی می‌کرده‌اند و نفاق تعدادی از آن‌ها بر مردم مخفی بوده است. اما شک کردن در حالات برخی افراد که ایمانشان قطعاً مشخص شده و یا کسانی که نفاقشان قطعاً ثابت گشته تعمیم نمی‌یابد.

بنده فکر نمی‌کردم که این قضیه برای هیچ کس ایجاد شک کند تا اینکه از قضا با بعضی از شیعیان ملاقات کردم و از زبان آن‌ها سخنانی را شنیدم که تصوّر آن هم در وَهم و خیال کسی نمی‌آید که برخی از سخنان‌شان را در ضمن مطالب این رساله بیان خواهم کرد و تلاش می‌کنم تا کاملاً به این قضیه بپردازم.

مباحث این رساله را در چهار فصل تقسیم کرده‌ام که عبارتند از:

فصل اول: متمایز ساختن قرآن صحابه را از منافقین.

فصل دوم: مفهوم صحابی پیامبر بودن و عدالت صحابه در اسلام.

فصل سوم: پاسخ به چند شبه پیرامون اصحاب پیامبرص.

فصل چهارم: امامت از دیدگاه قرآن کریم.

تلاش بنده بر این بوده تا برای روشن شدن قضیه، از آیات قرآن کریم استفاده کنم؛ چرا که مرجع نهایی برای رسیدگی به تمام قضایا هنگام اختلاف، قرآن کریم است. و ائمه اهل‌بیت پیامبر اکرمص هم، به همین شیوه عمل می‌کردند.

کما اینکه از امام محمد باقر/ نقل شده که فرمودند: بنگرید امور ما را و همچنین مطالبی را که از طرف ما به شما می‌رسد، اگر آن‌ها را موافق قرآن یافتید، بپذیرید و اگر موافق با قرآن نبود، آن‌ها را رد کنید.

امام جعفر صادق/ می‌فرماید: از خداوند متعال بترسید و نسبت به ما نپذیرید سخنی را که مخالف با فرموده پروردگار ما و قول نبی ما باشد.

و همچنین می‌فرماید: از جانب ما هیچ سخنی را نپذیرید، مگر آن سخنی را که موافق قرآن و سنت باشد.

به همین دلیل بنده در این زمینه به برخی از روایاتی که در کتاب‌های معتبر شیعه نقل شده‌اند، استناد جسته‌ام؛ چرا که بیشتر مایه قبول می‌گردد و علیه آن‌ها دلیل و حجّت قویتری خواهد بود؛ چرا که بسیاری از حقایق در کتاب‌های آن‌ها بیان شده و از دید آن‌ها پنهان مانده است.

رساله‌ای را که پیش رو دارید، حاصل گفت ‌وگوها و مباحثات متعددی است که ظرف چند سال با برخی از شیعه‌ها در هنگام کار و یا جاهایی دیگر داشته‌ام.

وَ الله تَعالى أسْألُ أنْ يَجْعَلَهُ خَالِصَاً لِوَجْهِهِ الْكَرِيْم وَ أنْ يَنْفَعَ بِهِ وَ يُبَارِكَ إنَّه جَوَادٌ كَرِيْمٌ وَ صَلّى اللهُ عَلَى نَبِيِّنَا وَ آلِهِ وَ صَحْبِه.

مؤلف: 21/9/1427

فصل یکم:  
متمایز ساختن قرآن صحابه را از منافقین

در این فصل چند بحث وجود دارد:

بحث اول: فرازی از آیات صریح قرآن کریم مبنی بر وجود دو گروه صحابه و منافقین.

بحث دوم: تمجید از صحابه و معرفی صفات و برتری جستن آنان.

بحث سوم: نکوهش منافقین و بیان هویت حقیقی و درونی آنان.

بحث چهارم: دیدگاه اهل تشیع نسبت به آیاتی که در آن‌ها از صحابه تعریف و تمجید شده است.

بحث اول: فرازی از آیات صریح قرآن کریم مبنی بر وجود دو گروه   
(صحابه کرام**ش** و منافقین)

قرآن کریم کتابی است حقیقت گرا، نه بذله‌گو و هر کسی که به آن چنگ بزند در حفاظت خداوند متعال قرار می‌گیرد و کسی‌که هدایت را در جایی دیگر جستجو کند، خداوند متعال آن شخص را گمراه می‌سازد.

از جمله مسائلی که در این کتاب حقیقت و هدایت عنوان شده است، مسئله صحابه و منافقین زمان پیامبر اکرمص است.

آیات زیادی در مدح و پاکی صحابه کرامش و معرفی منافقین همراه با چهره اخلاقی آنان آمده است.

قرآن کریم در جاهای متعددی از گروه مؤمنین و منافقین یاد نموده است، چنان‌که در سوره‌های البقره، آل‌عمران، النساء، المائده، العنکبوت، الأحزاب، الفتح، الحدید، المجادله، الحشر و المنافقین و در بسیاری از سوره‌های مدنی نیز منافقین را معرفی نموده است.

عنوان نمودن این دو گروه در جاهای متفاوت، خود دلیلی واضح و روشن است بر اینکه این دو گروه با هم تفاوت‌های زیادی دارند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ﴾ [التوبة: ٥٦]

«به الله سوگند می‌خورند که آنان از شمایند (و مؤمن و مسلمانند) در حالی که از شما نیستند (و مؤمن و مسلمان نیستند».

منافقین با قسم‌های دروغ، خود را جزء گروه صحابه کرامش معرفی می‌کردند، اما خداوند متعال چهرۀ نفاق آنان را برای پیامبر اکرمص و صحابه کرامش آشکار نمود؛ چرا که هر گروهی دارای ویژگی‌ها و خصوصیاتی است که آن خصوصیات، هر گروه را از دیگری جدا می‌سازد. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِيُمَحِّصَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَمۡحَقَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٤١﴾ [آل‌عمران: ١٤١]. «تا اینکه خداوند متعال مؤمنان را از هر عیبی پاک و خالص بگرداند و کافران را تباه و نابود سازد».

بحث دوم: تمجید از صحابه و معرفی صفات و برتری جستن آنان**ش**

پیامبراکرمص در شهر مکه مبعوث شد و عده‌ای از فقرا و قشرِ ضعیف جامعه، پیرامون ایشان گرد آمده و به ایشان ایمان آوردند.

ایمان آوردن این عدّه، عواقب وخیمی از قبیل آزار و شکنجه را به دنبال داشت، تا جایی که وطن و اموالشان را هم از دست دادند.

گفتارها و رفتارهای عملی و دینی پیامبر اکرمص چنان در دل‌های صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌کرامش نفوذ کرده بود که به هیچ عنوان حاضر به رها نمودن اعتقادات دینی و ایمانیشان نبودند و هیچ‌گونه چشم‌داشتِ مادی در قبال تحمل شکنجه‌ها و زحمات، جز نصرت دین الله و رسولش نداشتند.

در این لحظات حساس و طاقت‌فرسا، پیامبر اکرمص در جستجوی قبایل و طوائفی بودند که صحابه و اسلام را یاری نمایند تا اینکه روزنۀ امیدی برای پاشیدن بذر اسلام در میان عده‌‌‌‌‌‌‌ای از مردم یثرب (مدینه) هویدا گشت.

پیامبر اکرمص به همراه یارانش به سوی این روزنۀ امید هجرت نمودند و حقّا که مردم یثرب (مدینه) بهترین نصرت و یاری را به اسلام و مسلمانان نمودند که تاریخ، چنین حرکت مخلصانه‌ای را به خود ندیده و نخواهد دید.

بر اساس همین رشادت‌ها و مبارزات مخلصانۀ آنان بود که آیات زیادی پیرامون مدح صحابه‌کرامش و کسانی‌که پیامبر اکرمص را یاری نمودند و همگام با آنان برای توسعه و گسترش اسلام تلاش نمودند، نازل گردید.

جامعه صحابه هم‌کلام و در رکاب بهترین پیامبر الله بودند و این بزرگترین شرف و افتخارِ تاریخی است که صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌کرامش به آن نائل گردیدند.

اگر امروزه تحصیل و فر‌اگیری علم و دانش از شخصیت‌های بلند پایۀ علمی برای یک طلبه و دانش‌آموز، سندِ معتبر علمی و یک افتخار محسوب می‌شود، پس برای صحابه‌کرامش که از بهترین پیامبر الله درس شهامت و دانشِ دین را فرا گرفته‌اند، بزرگترین شرف و افتخار محسوب می‌شود.

انسان با هم‌کلامی و همراهی پیامبر اکرمص به برکات و خیرات بزرگی دست می‌یابد؛ در واقع صحابی بودن خود تاجی است که بر سر آنان می‌درخشد و خصوصیتی است که بعدی‌ها ندارند و مقام و شرفی است که بر سایر مقام‌ها برتری دارد.

کسانیکه در دوران تبلیغ اسلام یار و یاور پیامبر اکرمص بودند، به آن مقام از تزکیه و علم و دانش رسیدند که خداوند متعال در حق آنان چنین گواهی می‌دهد:

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢﴾ [الجمعة: ٢].

«خداوند متعال آن ذاتی است که از میان بیسوادان، پیامبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است تا آیات الله را برایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند. او (پیامبر اکرمص) بدیشان قرآن و شریعت یزدان را می‌آموزد، آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند».

در این آیه خداوند متعال می‌فرماید که آنان در انحراف و گمراهی آشکار به سر می‌بردند، اما با ایمان آوردن به پیامبراکرمص به آن درجه از روحانیت و دانشِ کتاب و سنت دست یافتند که تاریخ چنین دانشمندانی را به خود ندیده است. همین دانش‌آموختگان مکتب پیامبراکرمص بودند که قرآن و سنت را به نسل‌های آینده منتقل کردند و در واقع پلی هستند که نسل‌های آینده را با پیامبراکرمص وصل می‌کنند؛ لذا اگر این گروه از مقام عدالت و معنویت به دور باشند، پس چه تضمینی برای اعتماد کردن به قرآن و سنّت وجود دارد.

کسانی‌که معتقدند حضرت علیس از زمان ولادت تا زمان وفات از اشتباه و خطا پاک و معصوم است، در واقع با مفهوم و مدلول آیه‌ای که صفات و ویژگی‌های صحابه را بیان نموده، مخالفت می‌کنند حال آنکه حضرت علیس یکی از اصحاب پیامبراکرمص به حساب می‌آیند و طبق نظر صریح قرآن آنان قبل از بعثت پیامبراکرمص، بت‌ها، سنگ‌ها و درختان را پرستش می‌کردند و چیزی از دانش انبیاء را نمی‌فهمیدند و در انحراف و گمراهی کامل زندگی می‌کردند؛ سرانجام رحمت خداوند متعال شامل حال جامعه عرب شد و پیامبر اکرمص را در میان آنان مبعوث گردانید و با تلاش‌های مخلصانه، آنان را با اخلاق زیبا و دانش قرآن و سنّت مزین نمود و چنان انقلابی در آنان رخ داد که از بزرگان علمی، دینی و اخلاقی جامعه قرار گرفتند، چنان‌که خداوند‌ ‌متعال در رابطه با فضایل و محاسن اخلاقی آنان می‌فرماید:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: ٨ و ٩].

«همچنین غنایم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل الله و خشنودی او را می‌خواهند و الله و پیغمبرش را یاری می‌کنند. اینان راستانند (یعنی مؤمنانی که واقعا ایمان دارند و راست و درست هستند). آنانی که پیش از آمدن مهاجرین، خانه و کاشانه (آیین اسلام را) آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس نیاز به چیزهایی که به مهاجرین داده شده است، نمی‌کنند و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخلِ نفسِ خود، نگهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند».

در این آیه کریمه خداوند متعال یکی از صفات مهاجرین را صداقت، و انصار را با صفت رستگاران معرفی نموده است و در جایی دیگر خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: ١٠].

«و کسانی‌که بعد از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل ما جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوان هستی».

خداوند متعال در این آیه کارنامه زرّینِ دیگر صحابه را، نصرت الله و رسولش عنوان نموده است؛ چرا که توسعه و گسترش اسلام نتیجۀ همین نصرت‌ها و تلاش‌های مخلصانه صحابه کرامش می‌باشد. همچنین نسل‌های آینده بعد از صحابه کرامش را با صفت ایمان تعریف نموده است و از خواسته‌های مهم ایمان هم اینست که با آنان محبت و اخوتی که دور از افراط و تفریط باشد، برقرارباشد.

نبودن این معیارها، دلیلی بر نبودن ایمان و یا ضعف ایمان است. خداوند متعال اصحاب و یاران پیامبراکرمص را با صفات گوناگون و مختلفی چنین تعریف نموده است:

﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ [الفتح: ٢٩].

«کسانی که با محمدص هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند، ایشان را در حال رکوع و سجده می‌بینی، آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایمان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است».

در مورد این آیۀ مبارکه حضرت علیس می‌فرماید:

«همانا من اصحاب رسول‌اللهص را دیده‌ام و کسی را مانند آن‌ها ندیده‌ام. قسم به الله آنان در حالی صبح می‌کردند که آشفته، غبارآلود و رنگ‌پریده بودند، بر روی پیشانی‌شان اثر سجده همچون زانوی بُز هویدا بود. در حالی شب را می‌گذراندند که قرآن را تلاوت می‌کردند و در روز بر آن عامل بودند. زمانی‌که یادی از خداوند متعال می‌شد، بِسان درختان در روز طوفانی به خود می‌لرزیدند. چشم‌هایشان آن‌قدر می‌گریست که قسم به الله لباس‌هایشان خیس می‌شد. ولی قسم به خداوند متعال که گویا این قوم (حاضرین) شب را در غفلت می‌گذرانند([[1]](#footnote-1)). خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٣﴾ [الأنفال: ٦٣].

«‏و (الله) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دل‌های پر از حقد و کینه آنان را به هم نزدیک و مهربان کرد، به گونه‌ای که) اگر همه آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا، و کارش از روی فلسفه و حکمت انجام می‌پذیرد». ‏

خداوند‌ ‌متعال بین قلوب انصار (اوس وخزرج) و مهاجرینش الفت و محبت را برقرار ساختند و بوسیله آن‌ها پیامبرِ خود را در جنگ بدر و دیگر معرکه‌ها نصرت و یاری نمودند.

در جایی دیگر نیز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحدید: ١٠].

«کسانی از شما که پیش از فتح (مکه به سپاه اسلام کمک کردند و از اموال خود) بخشیده‌اند و در (راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقام‌شان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. امّا به هر حال، خداوند متعال به همه، وعده پاداشِ نیکو می‌دهد».

شایسته است که در این قول خداوند متعال تدبّر و تعمّق شود که می‌فرماید: ﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحدید: ١٠] همانا وعده این آیه مبارکه شامل مسلمانان فتح مکه می‌باشد، خداوند متعال این گروه از مسلمانان را که در فتح مکه مسلمان شدند، به وعدۀ حسنی (بهشت) بشارت داده‌اند، با وجود اینکه از لحاظ مقام و منزلت درجه آنان پایین‌تر از مسلمانان قبل از فتح می‌باشد.

مراد از (حسنی) در این آیه مبارکه بهشت می‌باشد، کما اینکه خداوند متعال در سوره انبیاء می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١ لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ١٠٢﴾ [الأنبیاء: ١٠١ و ١٠٢].

«آنان که (به خاطر ایمانِ درست و انجام کارهای خوب و پسندیده) قبلا بدیشان وعده نیک داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می‌شوند. آنان حتی صدای آتشِ دوزخ را هم نمی‌شنوند و بلکه در میان آنچه که خود می‌خواهند و آرزو دارند، جاودانه به سر می‌برند.

آیۀ مبارکه ضمن اینکه دال بر فضیلت صحابه کرامش است، اشاره‌ای است بر اینکه مسلمانان فتح با مسلمانان قبل از فتح برابر نیستند».

واضح و روشن است که تزکیه نمودن خداوند متعال، صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌کرامش را با وجود تفاوت در مقام و منزلتشان و وعده دادنشان به بهشت، خود دلیلی است بر اینکه آن بزرگواران از نفاق دور و بیزار بوده و به الله و رسولش ایمان راستینی داشتند.

خداوند متعال در قرآن کریم عنوان نموده‌اند که از جمله صفات مؤمنین این است که می‌ترسند مبادا اعمال‌شان مورد قبول خداوند قرار نگیرد. اعمال نیک را انجام می‌دهند در حالی که قلب‌هایشان لرزان و ترسان است از اینکه مبادا اعمال‌شان مورد قبول خداوند متعال واقع نگردد، آن‌چنان‌که خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ يُؤۡمِنُونَ ٥٨ وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩ وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ رَٰجِعُونَ ٦٠﴾ [المؤمنون: ٥٨ تا ٦٠].

«آنانی که به آیات پروردگارشان ایمان دارند. کسانی که برای پروردگار خود انباز قرار نمی‌دهند (و کسی و چیزی را شریک او قرار نمی‌دهند). اشخاصی که عطا می‌کنند و می‌بخشند آنچه را که در توان دارند، در حالی که دل‌هایشان ترسان و هراسان است (از اینکه نکند صدقات و حسنات آنان پذیرفته نشود) و به علت اینکه به سوی خدای‌شان (برای حساب و کتاب) بر می‌گردند».

از این آیۀ مبارکه خوف و ترس این بزرگواران از نفاق و خوف‌شان از ضایع شدن ایمان، فهمیده می‌شود؛ کما اینکه سیدنا عمر‌بن‌خطابس از حضرت حذیفهس، رازدار پیامبراکرمص در این مورد پرسیدند که آیا ایشان نیز در لیست منافقین می‌باشند یا خیر؟

اگر در این سؤال حضرت عمر‌بن‌خطابس اندکی تعمق و تدبر شود، می‌توان به فضیلت و تقوای ایشان و شدت ترسشان از خداوند متعال پی برد؛ چرا که اگر حضرت عمرس می‌دانست که در دل ایشان نفاق وجود دارد، ‌هرگز از حضرت حذیفهس در مورد نفاقش سؤال نمی‌کرد که مبادا نفاقش آشکار گردد. بعد از این سؤال حضرت عمر، حضرت حذیفه فرمودند: قسم به خداوند متعال که بعد از این، دیگر در این مود کسی را باخبر نخواهد کرد[[2]](#footnote-2).

در مورد نفاق، بزرگان سلف ما فرموده‌اند که: نمی‌ترسد از نفاق مگر مؤمن و مطمئن نیست از آن مگر منافق[[3]](#footnote-3).

شایان ذکر است که تعریف و تحسین خداوند متعال از صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌کرامص و عادل قرار دادن ایشان، دلیل بر این نیست که از آن بزرگواران خطا و یا احیاناً گناهی سرزد نشود. بلکه خطا و لغزش و گناه، تقاضای نفسِ بشر (غیر از انبیاء†) است و هر انسانی خطا می‌کند که در این مورد به جایش ان شاء الله مفصلا در مورد عدالت صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌کرامش بحث خواهد شد.

البته در این مورد آیات زیادی وجود دارد که با تفصیل در فصل مستقلی ذکر خواهند شد؛ مانند:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: ١٠٠] و همچنین: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [ الفتح: ٢٩]. و همچنین: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ١٨].

با وجود این همه آیات شایسته است که انسان مسلمان در آن‌ها تدبّر و تعمق نماید؛ چرا که در آیات قرآن کریم، سراسر نور و هدایت نهفته است کما اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: ٩] «همانا این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌ها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است».

بحث سوم: نکوهش منافقان و بیان هویت حقیقی و درونی آنان

پیامبر اسلامص مردمی را دریافتند که عده‌ای از آنان به ایمان مزین شدند و عده‌ای دیگر به خداوند متعال کفر ورزیدند و گروهی هم منافق شدند.

﴿ٱشۡتَرَوۡاْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلٗا فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِهِۦٓۚ إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩﴾ [التوبة: ٩]. «آنان آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) الله را به بهای اندک (کالا و متاع دنیوی) فروخته‌اند و از راه الله بازمانده‌اند و دیگران را نیز از آن باز داشته‌اند، آنان کار بسیار بدی کرده‌اند».

این گروه گمان می‌کردند که ویروس کشندۀ نفاق مخفی می‌ماند و به همین خاطر در جامعۀ اسلامی به خود چهرۀ اخلاقی و ایمانی می‌دادند، اما نمی‌توانستند از خداوند متعال مخفی نگاه دارند؛ چرا که خداوند متعال همیشه و در هر جا با انسان است و از اسرار او آگاهی کامل دارد.

خداوند متعال این تودۀ فاسد و تمامی اعمال و رفتارهای منافقانه‌شان را این گونه آشکار نمود: ﴿وَلَتَعۡرِفَنَّهُمۡ فِي لَحۡنِ ٱلۡقَوۡلِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ أَعۡمَٰلَكُمۡ٣٠﴾ [محمد: ٣٠]. «تو قطعاً آنان را از طرز سخن گفتن و نحوۀ گفتار می‌شناسی. خداوند متعال، آگاه از کارهایشان می‌باشد (حقیقت پندار، گفتار و رفتارتان را می‌داند و همگان را خوب می‌شناسد».

کسانی که صفات و رفتارهای منافقین را از دیدگاه قرآن دنبال می‌کنند، در می‌یابند که خصوصیات و اعمال آنان با ویژگی‌ها و صفات کسانی که به پیامبر اسلامص ایمان آوردند، بسیار متفاوت است.

صحابه کرامش دوشادوش پیامبر اکرمص برای پیشرفت و گسترش اسلام، با ارزش‌ترین و نفیس‌ترین چیزهای‌شان را قربانی نمودند تا درخت اسلام باروَر شود و در این راستا از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نورزیدند. لذا سؤال اینجاست که آیا این دو جریان بزرگ با هم یکی هستند: ﴿هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ سَآئِغٞ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞۖ﴾ [فاطر: ١٢]. «این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است و آن دیگری شور و تلخ است».

اگر کسی به این آیات با دید عمیق‌تری بنگرد، در می‌یابد که بین این دو حرکت تاریخی، فرق بسیار بزرگی وجود دارد و متوجه خواهد شد که گروه منافقین در جامعۀ اسلامی آن زمان، در اقلّیت قرار داشتند و هیچ نقشی در حرکت جهاد، نهضت علمی و توسعه و گسترش اسلام نداشتند.

خداوند متعال مؤمنین را از منافقین تشخیص می‌دهد؛ چرا که هیچ پوشیده‌ای برای الله پوشیده نمی‌ماند، امّا پیامبر اکرمص شناخت کاملی از تمام اعضاء و حرکات منافقین نداشتند و به همین دلیل خداوند متعال برای شناخت بیشتر چنین فرمودند:

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ﴾ [التوبة: ١٠١].

«در میان عرب‌های بادیه‌نشینِ اطرافِ شهر شما و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت کامل پیدا نموده‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی بلکه ما آنان را می‌شناسیم».

در جایی دیگر نیز می‌فرماید:

﴿وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ ١١﴾ [العنکبوت: ١١].

«خداوند متعال قطعا مؤمنان را می‌شناسد و قطعا منافقان را هم می‌شناسد».

همچنین در سوره آل‌عمران می‌فرماید:

﴿مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِۗ﴾ [آل عمران: ١٧٩].

«(ای مؤمنان! سنت) الله بر این نبوده که مؤمنان را به همان صورتی که شما هستید، به حال خود رها کند، بلکه خداوند متعال با محک زدن و فراز و نشیب‌های مختلف، ناپاکان را از پاکان جدا می‌سازد».

پاره‌ای از معیارها و صفاتی‌ که منافقین را از مؤمنین جدا می‌سازد:

1ـ یکی از خصوصیات بارز منافقین، عدم حضورشان در میدان‌های جهاد جهت توسعه و گسترش اسلام است. عموماً حضورشان کم‌رنگ و به ندرت در میدان‌های جهاد دیده می‌شوند؛ خداوند متعال در مورد منافقین می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَ‍ٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٩٣ يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ قُل لَّا تَعۡتَذِرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكُمۡ قَدۡ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنۡ أَخۡبَارِكُمۡۚ﴾ [التوبة: ٩٣ و ٩٤].

«تنها (راه سرزنش و عقوبت) به سوی کسانی باز است که از شما اجازه می‌خواهند تا در جهاد شرکت نکنند، در حالی که ثروتمند و قدرتمند هستند (و می‌توانند ساز و برگِ جنگ را تهیه کنند و در میدان نبرد برَزمند) آنان بدین خشنودند که با زنان (و سالخوردگان و کودکان و بیماران) باقی بمانند. خداوند متعال دل‌هایشان را مهر زده است (چرا که آنان دل‌هایشان را بر روی حقایق بسته‌اند و از ترس، با ضعیفان در خانه نشسته‌اند) و آنان نمی‌دانند. وقتی که به سوی آنان (از جنگ تبوک) برگردید، ایشان شروع به عذرآوری می‌کنند (و دروغ‌ها به هم می‌بافند، بدیشان) بگو: ما هرگز به شما باور نمی‌کنیم. خداوند متعال ما را از خبرهای شما آگاه ساخته است».

منافقین از هیچ تلاشی برای موجّه جلوه دادنِ عدم حضورشان در میدان‌های جهاد دریغ نمی‌ورزیدند: ﴿يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ﴾ [التوبة: ٩٤].

هنگامیکه شما از جهاد بر می‌گشتید آنان عذرهای غیرِمعقولی را مطرح می‌کردند. چنان‌که در غزوه تبوک به جز تعداد انگشت‌شماری از آنان شرکت نکردند و آیاتی در مورد کسانی که در مدینه باقی ماندند و برای شکست غولِ کفر و ظلم در کنار صحابه کرامش برای جهاد حاضر نشدند، نازل گردید.

منافقین بر اساس خواستۀ فکری و عقیدتی خود چاره‌ای جز شرکت نکردن در میدان‌های جهاد را نداشتند و برای این کارشان عذرهای بی‌اساس و واهی می‌تراشیدند. عدّه‌ای دیگر برای عدم حضورشان، نداشتن امکانات و آمادگی و عدّه‌ای دیگر، انگیزه‌های متفاوت دیگری را مطرح می‌کردند. امّا خداوند متعال بر تمامی این عوامل و انگیزه‌ها خط بطلان کشیده و تنها انگیزه آنان را نداشتن ایمان به الله و قیامت معرفی نموده است. کما اینکه می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَسۡتَ‍ٔۡذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱرۡتَابَتۡ قُلُوبُهُمۡ فَهُمۡ فِي رَيۡبِهِمۡ يَتَرَدَّدُونَ ٤٥ وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةٗ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ٤٦﴾ [التوبة: ٤٥ و ٤٦].

«تنها کسانی از شما اجازه می‌خواهند که (در جهاد شرکت نکنند که مدّعیان دروغینند) و به الله و روز جزا ایمان ندارند و دل‌هایشان دچار شک و تردید است و در حیرت و سرگردانی خود به سر می‌برند. اگر (این منافقین، نیتِ پاک و درستی می‌داشتند و) می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند (و مسلح و مجهّز در خدمت رسول‌اللهص راه می‌افتادند) امّا خداوند متعال (می‌دانست که اگر برای جهاد بیرون می‌آمدند، جز ضرر و زیان نداشتند، این بود که) بیرون شدن و حرکت کردن آنان را (به سوی میدان نبرد) نپسندید و ایشان را از (این کار) باز داشت. و بدیشان گفته شد که: با بازنشستگانِ (عاجز و ناتوان از قبیلِ بیماران و پیران و کودکان و زنانِ‌خانه‌دار)، بنشینید (چرا که شایستگی آن را ندارید تا در کارهای بزرگ و راه سترگِ الله گام بردارید)».

یکی دیگر از عوامل حضورشان، افتادن در فتنه‌ها و کشمکش‌های قومی بود؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ ٱئۡذَن لِّي وَلَا تَفۡتِنِّيٓۚ أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٩﴾ [التوبة: ٤٩].

«بعضی از منافقین می‌گویند: به ما اجازه بده (تا در جهاد با رومیان شرکت نکنیم) و ما را دچار فتنه و فساد (زیبایی و جمالِ ماهرویانِ رومی) مساز. هان! هم اینک ایشان (با مخالفت فرمان خدا) به خودِ فتنه و فساد افتاده‌اند و (دچار معصیت و گناه شده‌اند و در روز قیامت) آتشِ دوزخ، کافرانِ (چون ایشان را) فرا می‌گیرد».

انگیزه دیگر عدم حضورشان، سفرهای طولانی برای جهاد و مشکلات و زحماتِ این سفرها بود، کما اینکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَوۡ كَانَ عَرَضٗا قَرِيبٗا وَسَفَرٗا قَاصِدٗا لَّٱتَّبَعُوكَ وَلَٰكِنۢ بَعُدَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلشُّقَّةُۚ وَسَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَوِ ٱسۡتَطَعۡنَا لَخَرَجۡنَا مَعَكُمۡ يُهۡلِكُونَ أَنفُسَهُمۡ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٤٢﴾ [التوبة: ٤٢].

«اگر غنایمی نزدیک و در دسترس و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از شما پیروی می‌کنند و به دنبال شما می‌آیند. ولی راه دور و پردردسر (همچون تبوک) برای ایشان ناشدنی و نارفتنی است. به الله سوگند می‌خورند که اگر می‌توانستیم با شما حرکت می‌کردیم. آنان در (واقع با این عمل‌ها و دروغ‌ها) خویشتن را تباه و هلاک می‌کنند و الله می‌داند که ایشان دروغگویند».

خداوند ‌متعال وضعیت روحی و ذهنی منافقین را هنگام نزول آیات جهاد و عدم تلاش آن‌ها برای پیشرفت اسلام و عدم تحمل زحمات این راه سترگ، چنین به تصویر می‌کشد:

﴿فَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ مُّحۡكَمَةٞ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلۡقِتَالُ رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ نَظَرَ ٱلۡمَغۡشِيِّ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَأَوۡلَىٰ لَهُمۡ ٢٠﴾ [محمد: ٢٠].

«زمانی که سورۀ محکمی نازل می‌گردد که روشن و آشکارا به جنگ دستور می‌دهد، منافقان بیماردل را می‌بینی همچون کسی به شما نگاه می‌کنند که در آستانه مرگ قرار گرفته‌اند و به سبب سکرات موت بیهوش افتاده‌اند، پس مرگشان باد».

و در جایی دیگر می‌فرماید که:

﴿فَإِذَا جَآءَ ٱلۡخَوۡفُ رَأَيۡتَهُمۡ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ تَدُورُ أَعۡيُنُهُمۡ كَٱلَّذِي يُغۡشَىٰ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلۡخَوۡفُ سَلَقُوكُم بِأَلۡسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلۡخَيۡرِۚ﴾ [الأحزاب: ١٩].

«هنگامی که لحظاتِ بیم و ترس و هراس فرا می‌رسد (و جنگجویان به سوی یکدیگر می‌روند و چکاچک اسلحه یکدیگر را می‌شنوند، آن‌چنان ترسو هستند که) می‌بینی که به شما نگاه می‌کنند، در حالی که چشمان‌شان بی‌اختیار در حدقه به گردش در آمده است همسان کسی که دچار سکرات موت بوده و می‌خواهد قالب تهی کند. امّا هنگامی‌که خوف و ترس‌شان (و جنگ به پایان رسد و زمان امن و امان فرا رسد) زبان‌های تند و تیز خود را بی‌ادبانه بر شما می‌گشایند».

در جایی دیگر خداوند متعال منافقین را با لفظ مخلّفون یاد نموده است کما اینکه می‌فرماید:

﴿فَرِحَ ٱلۡمُخَلَّفُونَ بِمَقۡعَدِهِمۡ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّۗ قُلۡ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّٗاۚ لَّوۡ كَانُواْ يَفۡقَهُونَ ٨١﴾ [التوبة: ٨١].

(منافقانی که از رفتن به جنگ تبوک سرباز زدند و در خانه‌های خود گرفته‌اند و نشسته‌اند، این) خانه‌نشینان (منافق) از اینکه از رسول‌اللهص واپس کشیده‌اند، شادمانند و نخواستند با مال و جان در راه خداوند، جهاد و پیکار کنند (و دین الله را یاری دهند. تا می‌توانند دیگران را از جنگ می‌ترسانند و با نشستنِ با خود تشویق می‌نمایند) و می‌گویند در گرما (ی سوزانِ تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید. (ای پیغمبر! به آنان) بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر (از گرمای تابستان و از همه آتش‌های جهان) است.

با وجود همۀ این بهانه‌های بی‌اساس، به ندرت عده‌ای کم از ایشان در میدان‌های جهاد دیده می‌شدند و با این حضور کم‌رنگشان چشم‌داشتِ مادی و اهداف دیگری را دنبال می‌کردند. چنان‌که خداوند متعال در بارۀ این عدۀ کم چنین می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ٨﴾ [المنافقون: ٨].

«می‌گویند: اگر (از غزوه بنی مصطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند. عزّت و قدرت از آنِ الله و فرستاده او و مؤمنان است، ولیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند».

در غزوۀ تبوک عده‌ای از منافقین، صحابه کرامش را استهزاء می‌کردند، امّا از آنجایی که صحابه کرامش بهترین شاگردان پیامبر اکرمص بودند، خداوند متعال عملکرد منافقین را بی‌پاسخ نگذاشت، بلکه در جواب این استهزاء فرمودند:

﴿يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۡۚ قُلِ ٱسۡتَهۡزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخۡرِجٞ مَّا تَحۡذَرُونَ ٦٤ وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ إِن نَّعۡفُ عَن طَآئِفَةٖ مِّنكُمۡ نُعَذِّبۡ طَآئِفَةَۢ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ مُجۡرِمِينَ ٦٦﴾ [التوبة: ٦٤ تا ٦٦].[[4]](#footnote-4)

«منافقان (الله و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای بر ضد ایشان نازل شود و (علاوه از آنچه که می‌گویند) آنچه را هم که در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکار سازد. بگو: هر اندازه که می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند متعال آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتن آن می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد. اگر (در بارۀ سخنانِ ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) برای سرگرمی و شوخی سخنانی می‌گفتیم. بگو: آیا الله و آیات او و پیغمبرش را مسخره می‌کردید و ریشخند می‌نمودید؟! (بگو با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید؛ چرا که شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبه مجدد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، گروه دیگری را عذاب می‌دهیم؛ زیرا آنان (بر کفر و نفاقِ خود ماندگارند و در حق پیامبر اکرمص و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند».

کسانی که در مدینۀ منوره باقی ماندند و با پیامبر اکرمص برای جهاد بیرون نرفتند، منافقین بودند. اما از بین این جمع، سه نفرِ مخلص از جمع صحابه کرامش که به خاطر کارهای معمولی از رفتن به جهاد باز مانده بودند، به محض پی بردن به اشتباه خود فوراً برای جبران اشتباه از هیچ تلاشی دریغ نورزیدند تا اینکه مورد مغفرت و عفو خداوند متعال قرار گرفتند؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ [التوبة: ١١٨].

«خداوند متعال توبه آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بدون هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیامبر اکرمص و مؤمنان و خانوادۀ خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند) تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدی رسید که) زمین با همۀ فراخی آن، بر آنان تنگ گشت و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند، بالاخره) دانستند که هیچ پناهگاهی (از دست خشم خداوند متعال جز برگشت به الله (با استغفارِ از او و پناه بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان اوست و بس). آنگاه خداوند متعال (به نظر رحمت در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و الله هم توبۀ ایشان را پذیرفت). بی‌گمان خداوند متعال بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

این سه نفر از یاران پیامبر اکرمص عبارت بودند از حضرات مرارۀ‌بن‌ربیع، هلال‌بن‌امیه و کعب‌بن‌مالکش. خداوند متعال با توبۀ مخلصانۀ این سه نفر، از گناهشان صرف‌نظر کردند و صراحتاً آیاتی در بارۀ مغفرت آنان نازل گردید.

در زمان پیامبر اکرمص منافقان وجود داشتند، اما خداوند متعال مسئولیت معرفی توده منافقین را به عهده گرفته است. پس در این صورت چه بیانی واضح‌تر در کشف حقیقت و هویت آنان و آشکار نمودن آنچه در اذهان و افکارشان می‌گذرد، وجود دارد. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۡۚ قُلِ ٱسۡتَهۡزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخۡرِجٞ مَّا تَحۡذَرُونَ ٦٤﴾ [التوبة: ٦٤].

«منافقان (الله و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای بر ضد ایشان نازل شود و (علاوه از آنچه که می‌گویند) آنچه را هم که در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکار سازد. بگو: هر اندازه که می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند متعال آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتن آن می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد».

خداوند هم اسرار آن‌ها را فاش نمود و رسوایشان ساخت. پس حالات منافقان در کل بر صحابه مخفی نبوده است چه رسد به اینکه شناخت هر یک از گروه صحابه و منافقان مبهم بوده و از یکدیگر قابل تفکیک نباشند.

2ـ یکی دیگر از صفات منافقین تظاهر آنان به ایمان در مقابل صحابه کرامش بود. هنگامیکه احساس خطر می‌کردند، صحنه‌هایی از ایمان و قسم‌های دروغین را در مقابل صحابه کرامش به نمایش می‌گذاشتند و خود را جزئی از جامعۀ صحابه می‌شمردند، اما غافل از اینکه خداوند متعال تمامی نقشه‌های پوشالی آنان و ادعاهای دروغین‌شان را با این آیۀ مبارکه برملا نمود:

﴿وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ وَلَٰكِنَّهُمۡ قَوۡمٞ يَفۡرَقُونَ٥٦﴾ [التوبة: ٥٦] «به الله سوگند می‌خورند که آنان از شمایند و مؤمن و مسلمان هستند در حالی که از شما نیستند و مردمان ترسویی هستند و چون از شما وحشت دارند، دروغ می‌گویند و نفاق می‌ورزند».

پس بنابراین با این رویدادها و معیارها مشخص می‌شود که صحابۀ کرامش و منافقین، دو گروه جدای از هم می‌باشند.

3ـ یکی دیگر از صفات منافقین، اعمال و رفتارهای نادرستی که توسط همین عملکردشان از جامعۀ اسلامی طرد شدند، کما اینکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسۡجِدٗا ضِرَارٗا وَكُفۡرٗا وَتَفۡرِيقَۢا بَيۡنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَإِرۡصَادٗا لِّمَنۡ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبۡلُۚ وَلَيَحۡلِفُنَّ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّا ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ١٠٧﴾ [التوبة: ١٠٧] «از میان منافقین کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند در حالی که منظورشان از آن، زیان به مؤمنان و کفرورزی در آن و تفرقه‌اندازی بین مؤمنان و در هم کوبیدن صفوف مسلمانان و کمین‌گاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با الله و رسولش جنگیده بود و عَلَم طغیان را برافراشته بود. با این وجود سوگند هم می‌خورند که نظری جز نیکی نداشتند و تنها دادِشان خدمت به مردمان و اقامه نماز در آن بوده است، اما خداوند متعال گواهی می‌دهد که آنان در سوگند خود دروغ می‌گویند».

مسجد ضرار مسجدی شناخته شده در صدر اسلام است و عاملانی که آن را بنا نمودند، قرآن و تاریخ آنان را معرفی نموده است:

﴿وَلَوۡ نَشَآءُ لَأَرَيۡنَٰكَهُمۡ فَلَعَرَفۡتَهُم بِسِيمَٰهُمۡۚ وَلَتَعۡرِفَنَّهُمۡ فِي لَحۡنِ ٱلۡقَوۡلِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ أَعۡمَٰلَكُمۡ ٣٠﴾ [محمد: ٣٠]

«اگرما می‌خواستیم آنان را به شما نشان می‌دادیم و شما از قیافه و علامتشان، ایشان را می‌شناختی. شما قطعاً آنان را از روی طرز سخن گفتن و نحوۀ گفتار می‌شناسی. خداوند متعال آگاه از کارهایتان می‌باشد و حقیقت گفتار و کردارتان را می‌داند و همگان را خوب می‌شناسد و پاداش لازم را به هر کسی خواهد داد».

4ـ ویژگی دیگر منافقین، سهل‌انگاری در اعمال و رفتارهای دینی و ایمانی، از قبیل نماز، ذکر و عبادت‌های بدنی و مالی، و از طرفی دیگر در رفتارهای منفی و ناهنجار از قبیلِ بخل، خوف و ترس، هراس و اضطراب و از این قبیل ویژگی‌ها می‌باشد؛ کما اینکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢ مُّذَبۡذَبِينَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلٗا ١٤٣﴾ [النساء: ١٤٢ و ١٤٣].

«بی‌گمان منافقان (نشانه‌های ایشان را می‌نمایانند و کفر خویش را پنهان می‌دارند و به خیال خام خود) الله را گول می‌زنند! در حالی که خداوند متعال (دِماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز بر می‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند. در این میان سرگشته و حیرانند (گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به سوی کفر می‌دوند. زمانی خویشتن را در صف مؤمنان و زمانی در صف کافران جای می‌دهند! اما در حقیقت) نه با اینان و نه با آنان هستند(و گمراه و حیرانند) و هرکه را که خداوند متعال (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند، راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت».

قرآن کریم دربارۀ منافقین می‌فرماید که آنان از یاد و ذکر خداوند ابا می‌ورزیدند و بزرگترین ذکر، تلاوت قرآن است و لذا به علت دور بودن آنان از حقیقت دین، هیچ نقش مهم و تاثیر‌گذار تاریخی در حفظ و گسترش علوم قرآنی ایمانی نداشته‌اند بلکه اصحاب پیامبرص همانند بزرگوارانی چون عمربن خطاب، عثمان‌بن‌عفان، علی‌بن‌ابی‌طالب، عبدالله‌بن‌مسعود، ابی‌بن‌کعب و زید‌بن‌ثابتش قرآن را به این امت منتقل کردند. پس ما اگر بر صحا‌بۀ کرامش و یا نقل آنان اشکالاتی وارد کنیم، در واقع این اشکالات و انتقادات بر قرآن کریم و متواتر بودن آن وارد می‌شود و یا بالاتر از آن اعتماد بر کل دین باقی نمی‌ماند. پس اینجا است که انگیزۀ دستور به پیروی از آنان را متوجه می‌شویم؛ چرا که اساس‌نامه دین از طریق آنان و با تلاش آنان به این امت رسیده است.

به هر حال خداوند متعال صفاتی را که بتوان منافقین را از بین دیگران تشخیص داد، در جاهای متعدد قرآن و خصوصاً در سوره براءۀ (توبه) با ضمایر و اشاراتِ مختلف به این گروه عنوان نمودند. پیامبر اکرمص نیز بعد از پی بردن به این صفات، شناختی از منافقین پیدا کرد که قبلاً این شناخت را نداشت[[5]](#footnote-5).

حضرت عبدالله ‌بن‌عباسب می‌فرماید: سوره براءت، افتضاح و رسوایی بزرگی برای منافقین بود تا جایی‌که گمان می‌رفت هیچ کس از منافقین باقی نمانده است مگر اینکه همه آنان معرفی شده‌اند[[6]](#footnote-6).

گر چه گمان می‌رود که حالِ بعضی از کسانی‌که نفاق داشته‌اند، همچنین مخفی باقی مانده باشد؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ﴾ [التوبة: ١٠١]

«در میان عرب‌های بادیه‌نشینِ اطرافِ شهر شما و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت کامل پیدا نموده‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم».

لذا زمانی‌که آن دسته از افرادی که در تبوک شرکت نکردند، شروع به بهانه‌ها و عذرهای غیرِموجّه می‌کردند در حالی که هیچ یک از آنان راست نمی‌گفتند. تا اینکه حضرت کعبس آمد و علت واقعی عقب ماندنش را بیان کرد[[7]](#footnote-7) و در بیان علت مورد تایید قرار گرفت.

لذا در مورد منافقین هیچگاه مدحی و یا وعده و بشارتی در مورد بهشت نیامده است، بلکه صفات منا‌فقانه آنان بیان شده است و وعیدهایی سخت و عذاب‌هایی دردناک برای آنان بیان شده است.

پیامبر اسلامص تعدادی از منافقین را برای حضرت حذیفهس با ذکر نام معرفی نمودند و این عمل دارای حکمت‌های زیادی بوده است؛ لذا مسئولیت حضرت حذیفهس رسوا نمودن این منافقین، در صورتی‌که آنان قصد ایجاد فتنه و آشوب و یا کارهای انحرافی بر ضد دین داشته باشند، بوده است. از طرفی دیگر ناگفته نماند که تبلیغ نام‌های منافقین، هیچ ربطی با تبلیغ رسالت ندارد و گر نه شخص پیامبر اکرمص، تمام صحا‌به کرامش را از این جریان مطلع می‌ساختند و این مسئله را تنها با حضرت حذیفهس درمیان نمی‌گذاشتند، لذا خیر و صلاح این مسئله در کتمان و پوشیده بودن آن است و اگر چنان‌که حضرت حذیفهس کسی و شخصی از منافقین را مشاهده می‌کرد که رهبریت و یا مسئولیتی مهم را عهده‌دار شده است، به هیچ عنوان نباید سکوت می‌کرد و گر نه نسبت به امت اسلامی و وظیفه‌ای که پیامبر اکرمص به ایشان محول کرده بودند، حق مسئولیت را ادا نکرده است.

بار‌الها ما را به سوی حق رهنمون بگردان و در قلب‌هایمان نسبت به کسانی که به شما ایمان آورده‌اند، غِل و غِشی پیدا نفرما، پروردگارا تو رؤف و رحیمی.

بحث چهارم: دیدگاه اهل تشیع نسبت به آیاتی که در آن‌ها از صحابه **ش** تعریف و تمجید شده است

در بحث‌های گذشته از تمجید خداوند بر صحابهش و روحیۀ پاک و معنوی آنان و متقابلاً از مذمت منافقان و رفتارها و عملکردهای نادرستی که آنان را از جامعۀ صحابهش متمایز می‌‌ساخت، بحث شد.

منافقان ناهنجاری‌های اخلاقی و ایمانی خود را در غزوه تبوک و با ایجاد مسجد ضرار و صحنه‌های متفاوت دیگر، به نمایش گذاشتند و از طرفی با گذشت زمان، تشیع ـ که خداوند آنان را هدایت نماید ـ تمام یاران پیامبر اکرمص را؛ یعنی کسانی را که بزرگترین انقلاب ایمانی را در دنیا رقم زدند و خداوند از آنان تمجید نموده و به آنان مژده بهشت داده شده است و جزء شخصیت‌های تاریخی و انقلابی کم‌نظیر دوران پیامبر اکرمص محسوب می‌شوند، منافق می‌نامند. لذا ادعای شیعیان حقیقتاً سخن باطل و گزافی است که با حق اشتباه گرفته شده و کتمان واقعیت و حقیقتی است که تاریخ چنین انحراف فکری و اعتقادی را با وجود همه دلایل و شواهد به خود ندیده است، بزرگترین شاهد و ملاک زنده، قرآن است که از حاملان ایمان چنین دفاع می‌کند:

دلیل اول:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: ١٨] «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان وقت که در زیر درخت با تو بیعت نمودند، الله می‌دانست آنچه را که درون دل‌هایشان از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام، نهفته بود. لذا اطمینان خاطری به دل‌هایشان داد و فتح نزدیکی را پاداششان کرد».

بیعت یاد شده در قرآن کریم به نام بیعت رضوان نام‌گذاری شده و خداوند رضایت و حمایت خود را از کسانی که در این بیعت حضور داشتند، اعلام نموده است؛ تعداد صحابه کرامش در این جریان به 1400 نفر می‌رسید.

اعتراف بعضی از علما و شخصیت‌های شیعه به این بیعت:

طبرسی یکی از شخصیت‌های علمی تشیع در تفسیرش نسبت به این موضوع چنین می‌گوید:‌ در بیعت حدیبیه (‌رضوان)، خداوند رضایت خود را از کسانی که با پیامبرص در حدیبیه زیر درخت معروف به نام سمره بیعت نمودند، اعلام نموده است؛ و تعداد صحابهش در این رویداد مهم بنا بر آراء و دیدگاه‌های مختلف 1200، 400، 500 و800 نفر بوده‌اند[[8]](#footnote-8). کسانی که در زیر درخت با پیامبر اکرمص بیعت کردند، دارای این سه ویژگی و امتیاز مهم شدند:1. رضایت پروردگار2. نزول سکینه و آرامش روحانی و معنوی 3. رویداد مهم تاریخی یعنی دورنمایی از فتح مکه مکرمه.

اما با وجود نظر صریح قرآن کریم، شیعیان در نوشته‌ها، بیان‌ها و مراسم مختلف، یاران پیامبرص را به باد انتقاد، فُحش و ناسزا می‌گیرند. اما زمانی که با چنین آیاتی از قرآن کریم مواجه می‌شوند فکر و قلم‌شان حیران شده و شروع به سفسطه و توجیه می‌کنند.

عده‌ای از آنان معتقد بودند که در میان مؤمنین، ‌منافقانی هم وجود داشتند که با مؤمنین بیعت نمودند، نه با پیامبرص‌ و رضایت اعلام شده از طرف خداوند منحصر به مؤمنین است نه منافقین.

گروهی دیگر که خود را محقق و فقیه می‌دانند، آیۀ مذکور را چنین توجیه می‌نمایند که: اعلام رضایت پروردگار از آنان در زمان بیعت بوده و بعد از گذشت مدت کوتاهی به علت وجود منافقین، مورد خشم و غضب خداوند قرار گرفته‌اند و در واقع رضایت اعلام شده موقّتی و کوتاه بوده است.

این دیدگاه بسیاری از علمای محقق و علمی شیعه می‌باشد، حتی علمای عصر حاضر همانند جعفر سبحانی[[9]](#footnote-9) دارای چنین عقیده و فکری می‌باشند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت:

بنابر دیدگاه علمای شیعه، خداوند متعال (‌نعوذ باالله)‌ دارای علم کاملی نیست و در خداوند متعال جهل و بی‌علمی وجود دارد؛ چرا که خداوند رضایتش را از کسانی اعلان نموده است که در میان آنان منافقینی وجود داشته است، بدون اینکه خداوند از وجود منافقین اطلاعی داشته باشد و بدون اینکه آنان را از مؤمنین تفکیک نماید، رضایتش را از همه اعلان نموده است.

شیعیان بدون تفکر و توجه به آیات قرآن با این اندیشه غلط و غیر دینی، خود را مشغول نموده‌اند، ‌در حالی که خداوند متعال رضایتش را فقط از قوم مؤمنین اعلان نموده است و در این آیۀ مبارکه اطلاع داده است که هنگام بیعت نمودن آنان با پیامبرص خداوند از آنان راضی شده است و نه تنها صحابۀ کرامش ‌دارای این امتیاز و افتخار هستند، بلکه خداوند متعال بر اعمال و رفتارهای دینی و ایمانی آنان چنین گواهی می‌دهد: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ﴾ [الفتح: ١٨] ‌«خداوند می‌دانست آنچه را که در درون دل‌هایشان از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام، نهفته بود».

در مقابل این عملکرد مخلصانه این بزرگواران، ‌خداوند متعال سکینه و آرامش خاصی بر آنان نازل فرمود و به آنان مژده فتح، ‌غنیمت و نصرت داده شد. شواهد و مدارک بالا خود دلیلی بر ایمان و صداقت آنان است؛ ‌چرا که امکان ندارد خداوند متعال رضایتش را از کسانی که میکروب مخرّب نفاق آنان را آلوده نموده است، اعلام نماید در حالی که می‌فرماید: ﴿ يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ ١٩﴾ [غافر: ١٩] «خداوند متعال از دزدانه نگاه کردن چشم‌ها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می‌دارند، آگاه است. »

در آیۀ «إذ یبایعُوْنَک» دو مطلب بسیار مهم وجود دارد؛ مطلب اول: کسی که با پیامبر اکرمص در سفر حدیبیه حضور داشته ولی با پیامبر بیعت ننموده است، آن فرد مؤمن نیست. در حالیکه در حدیبیه هیچ کس از منافقین حضور نداشتند بلکه تمام اصحاب با پیامبرص بیعت نمودند بجز جد‌بن‌قیس که هنگام مراسم بیعت در جمع اصحاب حضور نیافته و در گوشه‌ای مخفی شده بود. چنان‌که این مطلب را امام نووی در شرح مسلم و بعضی از نویسندگان تاریخ و سیره هم ذکر نموده‌اند.

مطلب دوم: اینکه ظرف «إذ» متعلق به «رضی» می‌باشد و در متعلق بودن ظرفِ «إذ یبایعونک» به فعل «رضا» اشاره به این مطلب است که در واقع سبب رضایت خداوند متعال از اصحاب بیعة الرضوانش همان ظرف مذکور یعنی بیعت با پیامبر صمی‌باشد. پس متوقف ماندن رضایت خداوند متعال با ظرف «إذ» اشاره‌ای است زیبا به حصول رضایت خداوند متعال از اصحاب بیعة‌ الرضوانش در زمان بیعت، نه بعد از بیعت. یعنی به مجرد بیعت، خداوند متعال از اصحاب بیعة الرضوانش اعلان رضایت کردند. برای اثبات این مدعا خداوند متعال آیۀ مبارکه را با «لام» که به معنی قسم آمده و با «‌قد»‌که برای تاکید است، شروع نمودند. هیچ مطلب و نکته‌ای که تنفر و انزجار خداوند متعال را نسبت به کسانی که با پیامبر اکرمص در زیر درخت بیعت نموده‌اند، وجود ندارد بلکه آیات متعددی درباره رضایت از آنان وجود دارد.

چنان‌که حضرت ابن‌عباسب که یکی از راویان قابل اعتماد علمای تشیع است، و از ایشان روایت هم می‌کنند، چنین می‌گوید: خداوند متعال از آنان راضی شده است.

﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ﴾ [الفتح: ١٨] یعنی اطلاع کامل و دقیق از رفتارهای دینی آنان دارد، پس آیا تا به حال کسی روایتی و یا حدیثی که خداوند متعال تنفر و خشم خود را بعد از اعلان رضایت از آنان اعلان نموده باشد[[10]](#footnote-10) روایت کرده ا ست؟ مسلماً پاسخ این سؤال مشخص است؛ چون هیچ مطلب و روایت تاریخی‌ای در این زمینه وجود ندارد و نخواهد داشت، اما آیاتی که حامل موضوعات و صفات بارز ایمانی و دینی یاران پیامبرص است، تا آخرین روزِ برچیده شدن دنیا بر زبان مسلمانان و همچنین در خانواده‌های آنان زمزمه خواهد شد.

آیا امکان دارد که آیاتِ رضایت و موضوعات مدح صحابهش و دیگر خصوصیات ناب و منحصر به‌ فرد آنان تا قیامت تلاوت شود و حال آنکه آن انسان‌ها بعد از مدت کوتاهی در کام انحراف، گمراهی و نفاق فرو رفته و دین را رها نموده باشند؛ هرگز چنین چیزی امکان ندارد و در واقع این بهتانی است بس بزرگ و علم خداوند از چنین نواقصی پاک و منزّه است.

اما جواب کسانی که معتقدند این رضایت از طرف خداوند متعال برای مدتی کوتاه و گذرا بوده است و بعد از مدتی مطرود بارگاه ایزد منان قرار می‌گیرند؛ لذا از این آقایان به ظاهر محقق سؤال می‌کنیم که آیا خداوند می‌دانستند که این گروه دوباره منحرف و گمراه می‌شوند یا خیر؟ اگر جوابشان خیر باشد نعوذ باالله آنان خداوند متعال را متهم به جهل و نادانی می‌کنند و اگر بگویند که بله یعنی خداوند می‌دانستنه، پس چگونه آیاتی را که مملو از صفات نیک و دینی هستند و آن هم به صورتی که تا قیامت در بین امت خوانده می‌شوند را بر پیامبرص نازل نموده است، در حالی که خداوند می‌دانست که آنان برای همیشه بر این صفات و فضایل باقی نمی‌مانند و منحرف می‌شوند، در واقع این افراد قرآن را متهم به فریب دادن امت می‌کند، در حالی که قرآن و نازل کننده آن پاک و منزّه از این تفکر و اندیشۀ غلطِ کج‌اندیشان می‌باشد.

بار‌الها ما را از کسانی بگردان که از تو راضی شده و تو از آنان راضی شده‌ای.

دلیل دوم:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: ٢٩]

«محمد فرستاده الله است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجده می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانۀ ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این توصیف آنان در تورات است. اما توصیفشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده است، و آنان را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده است، به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. لحظه‌ای از حرکت باز نمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبان بشریت را به شگفت در‌می‌آورند و این پیشرفت و قوت و قدرت را خداوند متعال نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آن خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.»

این آیه مبارکه از بزرگترین آیاتی است که در مدح و فضیلت صحابه کرامش نازل شده و از قوی‌ترین دلایل اعجاز قرآن کریم و همچنین دلیل عظمت و وسعت علم و دانش خداوند به شمار می‌آید.

ـ ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ یعنی کسانی که با وی «پیامبرص» بودند. مسلم است که جز صحابهش کسانی دیگر با پیامبرص نبودند. پس بنابراین، این آیۀ مبارکه خود دلیلی واضح و روشن بر مقام والای معنوی و علمی صحابهش می‌باشد.

ـ ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾؛ آنان بر کفار سخت بودند. در بین صحابه چنان محبت و اخوتی وجود داشت که این اخوت منجر به رشتۀ خویشاوندی و فامیلی بین خانواده‌های مهاجر و انصار شد. نمونه بارز آن، ازدواج حضرت عمرس با ام‌کلثوم دختر حضرت علی و حضرت فاطمهش می‌باشد که این موضوع در بحثی مستقل مطرح خواهد شد.

بعضی از شیعیان برای فرار از قبول واقعیت و حقیقت، این آیه مبارکه را چنین توجیه می‌کنند که این آیه نمی‌تواند دلیلی بر مقام و فضیلت صحابهش باشد؛ چرا که در آخر آیه تصریح شده ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم﴾ لفظ (منهم) برای تبعیض می‌آید. پس همۀ کسانی که با پیامبرص بودند، جزء مؤمنین و صالحین نبودند. این دیدگاه شیعه که معتقدند «من» در این آیه برای تبعیض است، باعث می‌شود که آیات قرآن با یکدیگر تضاد پیدا کنند. به دلیل:

1- معتقد شدن به اینکه «من» در این آیه فقط به معنای بعض بکار می‌رود، حکمی است که بدون دلیل صادر کرده‌اند و بدون علم و آگاهی، تبعیض و حصر را به خداوند متعال نسبت دادن درست نیست.

2- در ابتدای آیه، جمله (‌مَن آمَنَ وَ عَمِلَ الصّالِحاتِ)‌ ذکر نشده بلکه آیه با ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ [الفتح: ٢٩] شروع شده و این صفات منحصر به مؤمنین است نه غیر مؤمنین و لذا همه مؤمنین اهل مغفرت و بخشش هستند. اگر چنان‌که این آیۀ مبارکه شامل منافقین می‌شد آنگاه کلمه (منهم) برای تبعیض بکار می‌رفت. در حالی که در این آیه، ‌جز گروه صحابه و مؤمنینِ صادق ذکری از گروهی دیگر به میان نیامده است و خداوند متعال مؤمنین صادق را در همین آیه چنین تعریف نموده است: ﴿رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ﴾ [الفتح: ٢٩] ایشان را در حال رکوع و سجده می‌بینی، آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. اما علمای شیعه به کلمه تبعیض چسبیده‌اند و دلیل دیگری ندارند، آن هم در در مورد کسانی که همگام با پیامبرص در زمان حیاتش جهاد نمودند و بعد از وفاتش با مرتدین و مدعیان دروغین نبوت و مانعین زکات جهاد کردند؛ آنان کسانی بودند که قدرت‌های بزرگ آن زمان یعنی فارس و روم را در مقابل پرچم پر افتخار اسلام به زانو در آوردند و قسمت عظیم و گسترده‌ای از دنیا را فتح نمودند.

3ـ ویژگی‌هایی که در این آیه مطرح شد، دقیقا در کتاب تورات و انجیل هم ذکر شده‌اند. اگر جامعه صحابهش بعد از انقلاب تاریخی اسلام، به انحراف و گمراهی کشیده شده‌اند، آنان مستحق طرد و نکوهش بودند نه مستحق تعریف و تمجید.

لذا آخر آیه مبارکه، تأکیدی بر موضوع و مفهوم اول آیه است و این امکان ندارد که کلمات وآیات خداوند متعال با همدیگر تعارض وتناقض داشته باشند.

انسان مسلمان باید که همه آیات قرآن را بپذیرد؛ نه اینکه بعضی از آیات قرآن را قبول و بعضی دیگر را رها کند.

کسانی که می‌گویند صحابه کرامش بعد از مدت کوتاهی از نظر فکری، اعتقادی و ایمانی تغییر نموده‌اند، در واقع با این تفکر، عظمت و عالم به غیب بودن خداوند متعال را زیر سؤال می‌برند؛ چرا که بنابر گفته آنان خداوند متعال امت را بر سر دوراهی و گمراهی قرار داده و نه تنها امت اسلامی، بلکه آن دسته از مؤمنین بنی‌اسرائیل را که معتقد به تورات و انجیل بوده‌اند فریب داده و اوصافی را برای صحابه ذکر کرده که موجب محبت و دعا در حق آنان می‌شود.

(پس چگونه امکان دارد انسان، کسانی را به نیکی و خیر یاد کند که در طول تاریخ نتوانسته‌اند بر اعتقادات و ایمانشان ثابت‌قدم بمانند. پس نتیجه می‌گیریم که این تفکر آقایان، صفات الهی همچون علم و دانش را زیر سؤال می‌برد در حالی که خداوند متعال از چنین علم ناقصی، پاک و منزّه است).

نکاتی در مورد کلمۀ «مِن»‌:‌

مفهوم کلمۀ «مِن» یکی از دو هدف زیر را دنبال می‌کند:

1- مفهوم و معنی «مِن» در آیۀ مبارکه برای بیان جنس آمده است؛ یعنی**:** (وَعَد اللهُ الّذينَ آمَنوا وَ عَمِلُوْالصّالِحاتِ مِن جِنْسِ هولاءِ وَ أمْثَالِهِمْ مَغْفِرَةً وَ أجْراً عَظِيْماً)؛ یعنی کسانی که امثال صحابهش عمل می‌کنند، قابل بخشش و اجر عظیم هستند، چنان‌که برای اثبات این مسئله نمونه دیگری در این آیۀ مبارکه از سورۀ حج وجود دارد. ﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ﴾ [الحج: ٣٠] «و از پرستش پلیدها، یعنی بتها دوری کنید.»

در اینجا دستور پرهیز و دوری از جنس اوثان (بتها) است؛ در این آیۀ مبارکه کلمۀ «‌مِن»‌ معنی تبعیض را نمی‌دهد؛ یعنی مفهوم آیه به این صورت نیست که از بعضی بتها دوری کنید و از بعضی دیگر دوری نکنید. این تفکر علمای اهل‌سنّت است که برخی از علمای شیعه نیز بدان معتقد می‌باشند.

2. معنی «مِن» برای تاکید است. چنان‌که در آیه82 سوره مبارکه اسراء آمده است: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الإسراء: ٨٢] ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه بهبودی (دل‌ها از بیماری‌های نادانی و گمراهی) و رحمت برای مؤمنان است.

در این آیه مبارکه جمله ﴿مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ﴾ به این معنا نیست که بعضی از آیات قرآن شفاء ورحمت است و بعضی دیگر شفاء ورحمت نیست، بلکه در این آیۀ مبارکه «مِن» برای تاکید آمده است. لذا در آنجا هم به معنی تاکید است[[11]](#footnote-11). همچنین سیاق و سباق این آیه و آیات صریح دیگر، این مطلب را ثابت می‌کند.

مصداق صفات و خصوصیات یاد شده در قرآن کریم، صحابۀ پیامبرص می‌باشد. لذا تمامی ویژگی‌ها و صفات والای ایمانی و دینی این آیۀ مبارکه بر صحابۀ‌کرامش و کسانی که همگام با پیامبر اکرمص در میدان‌های مختلف جهاد نمودند و بعد از وفات ایشان برای خنثی نمودن حرکت‌های ارتدادی و انحرافی نظیر مرتدین، نصاری و مجوس تلاش‌های مخلصانه نموده‌اند، تطبیق پیدا می‌کند. چنان‌که قرآن کریم در مورد آنان می‌گوید: ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح: ٢٩]

این قسمت از آیۀ مبارکه بیانگر این مطلب است که صحابهش همیشه در معیت پیامبرص بودند؛ اعم از میدان‌های صلح، جهاد، سفر و حضَر و شاهد تمامی رفتارها و معرکه‌ها بودند؛ چنان‌که در غزوه تبوک 30000 صحابه در معیت پیامبرص بودند.

در کتاب کامل الزیارات[[12]](#footnote-12) که یکی از کتب معتبر شیعه است، چنین آمده است که: **«**‌أنّ النبيص قال: مَن مَاتَ فِيْ أحَدِ الْحَرَمَيْنِ (المَكّة أو المَدِينَة) لَمْ يعَرْضَ عَلَيْ الْحِسَابِ وَ ماتَ مُهَاجِراً إلَي اللهِ تعَالي وَ حُشِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أصْحابِ بَدْرٍ**»** همانا پیامبرص فرمودند که هر کسی در یکی از دو شهر(مکۀ مکرمه و یا مدینۀ منوره) وفات نماید، نه تنها از او حساب و کتاب گرفته نمی‌شود، بلکه به آن ثواب هجرت داده می‌شود و در روز قیامت با اصحاب بدر حشر می‌گردد.

این روایت به وضوح اشاره به مقام و برتری اصحاب بدرش دارد و سرفهرست این اصحاب، شخصیت‌هایی بزرگ همانند حضرات ابوبکر، عمر، عثمان، علی، ابوعبیده، عبدالرحمن، طلحه، زبیرش و دیگران دیده می‌شود. کما اینکه حضرت علیس (در نهج البلاغه) می‌فرماید: همانا من یاران (اصحاب) پیامبرص را در حالی دیدم که هیچ یک از شما با آن‌ها (در بزرگواری) شباهت ندارید. ایشان در حالی (از عبادت شب) صبح می‌کردند که آشفته حال و ژولیده‌موی بودند. شب را در حال سجده و قیام می‌گذرانیدند. شب می‌کردند با گذاشتن پیشانی و چهره بر زمین. از ذکر معاد (قیامت) مانند اخگر بر روی آتش بودند. از کثرت و طولانی بودن سجده در شب وسط پیشانی شان مانند زانوی بُز سفت شده بود. زمانی که یادی از خداوند متعال می‌شد چشمان‌شان پر از اشک می‌شد تا جایی که ریش مبارک‌شان خیس می‌شد. و همانند درختان که در روز طوفانی به این سو و آن سو می‌روند، ایشان نیز با یاد خداوند بی‌قرار می‌گشتند.

به هر حال خداوند متعال از صحابه کرامش تمجید نموده و به ایمان صادق و عمیق آنان در تورات، انجیل و قرآن کریم گواهی داده‌اند و اوصاف این جامعه نیک تا قیامت در سوره‌ها و آیه‌های قرآنی در بین این امت تلاوت می‌شود. متأسفانه شیعه مفهوم واقعی آیات را تحریف نموده و این تمجیدات و ثواب‌ها را فقط به عده‌ای خاص محدود می‌دانند.

قرآن کریم دستور و اساس‌نامۀ زندگی برای امت اسلامی است و هرکسی که به تمام و کمال به آن چنگ بزند، نجات می‌یابد و هر کس که آن را انکار کند، هلاک می‌شود در حالی که خداوند متعال به هیچ کس ظلم نمی‌کند، ولی این انسان است که با اعمالش بر خود ظلم می‌کند.

دلیل سوم:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ﴾ [التوبة: ١٠٠] «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار (خداوند از آنان خشنود است و آنان هم از الله خشنودند»‌.

در این آیۀ مبارکه سابقین اولین، مهاجرین وانصار معرفی شده‌اند و به آنان مژده بهشتی که چشمه‌های روانی دارد، داده شده است و سپس چنین فرموده: ﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ﴾ [التوبة: ١٠١] «در میان عرب‌های بادیه نشین اطراف (شهر) شما و درمیان خود اهل مدینه، ‌منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت کامل پیدا نموده‌اند»

در این دو آیه، خداوند متعال تفاوت یبن مهاجران و انصار و منافقان را عنوان نموده که منافقان جدای از اصحاب و یاران پیامبرص هستند، صفت سابقون یک وصف عمومی است و شامل کسی می‌شود که در هجرت و یا نصرت درنگ ننموده است. بعضی از علمای شیعه امثال طباطبائی (در تفسیر المیزان) می‌گویند: منظور از سابقین همان کسانی هستند که اساس دین و قواعد آن را تأسیس نمودند قبل از اینکه شالودۀ آن قوی و پرچمش به اهتزاز درآید، گروهی بر پیامبر اکرمص ایمان آوردند و بر عواقب طاقت فرسای آن از قبیل شکنجه، تحریم، تبعید و در هجرت به حبشه و مدینه منوره با پیامبر اکرمص بودند. و گروهی دیگر ایمان آوردند و پیامبر اکرمص و یاران ایشان را در زمینه‌های مختلف نصرت و یاری نمودند[[13]](#footnote-13).

آیات متعددی مشروعیت اتّباع و اقتداء به صحابه‌کرامش را ثابت می‌نماید و متقابلاً خداوند متعال هم کسانی را که از آنان اتباع نمایند، مژده بهشت و الطافی خاص را داده است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: ١٠٠] «و کسانی که به خوبی و نیکی روش آنان (مهاجرین و انصار) را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، ‌خداوند متعال از آنان خشنود است و آنان هم از خداوند متعال خوشنودند. و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (‌درخت‌ها و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ»

در جایی دیگر نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡۚ﴾ [الجمعة: ٣] «او (پیامبر اکرم) مبعوث برای دیگران نیز هست. آنانی که هنوز به اینان (صحابهش) نپیوسته‌اند. (و بعدها به دنیا خواهند آمد».

همچنین درآیه10 سورۀ حشر که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: ١٠]

«و کسانی‌که بعد از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل ما جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

این آیات و دلایلی دیگر مشروعیت اتّباع و اقتداء به صحابه‌کرامش را به وضوح ثابت می‌نماید. خصوصاً فرا گرفتن دانشِ کتاب و سنت را از صحابه کرام. لذا بر ما لازم است که از تربیت یافتگان مکتب انسان ساز و ایمان افروز پیامبر اکرمص در تمام صحنه‌ها و زمینه‌ها دفاع کنیم نه اینکه بر مقام علمی و دینی آنان اتّهامات وارد کنیم. و در حقیقت این مطلب، دلیل و ردّی است بر گمان‌های بی‌پایه و بی‌اساس شیعه که معتقدند علم دین را جز ائمّه معصومین از کسی دیگر نمی‌توان فرا گرفت، ‌در حالی که خداوند متعال می‌فرماید دین را از علمای راسخین و نخبگان امت بیاموزید؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢﴾ [الجمعة: ٢]

«خداوند متعال ذاتی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برگزیده است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات الله را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان (‌قرآن) و شریعت را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعا ً‌در گمراهی آشکاری به سر می‌بردند».

این آیه مبارکه نصی صریح و آشکار بر مقام، پاکی و عدم عصمت آن بزرگواران می‌باشد که در ضمن فرا گرفتن دانش و حکمتِ (کتاب و سنت) از پیامبر، شایستگی تبلیغ آن را نیز پیدا می‌کنند.

اما بر عکس شیعه می‌گویند: حضرت علیس از زمان ولادت تا وفات معصوم بوده است. این تفکر، مخالف آیۀ مطرح شده می‌باشد؛ چرا که به گفتۀ قرآن، جامعۀ عرب قبل از بعثت پیامبر اسلامص در گمراهی و جهالت به سر می‌برده است.

اما این نظریۀ شیعه که می‌گویند عصمت برای کسی که علم را از پیامبر نقل می‌کند، لازم است، نظریه‌ای باطل می‌باشد؛ چرا که اگر این تفکر صحیح باشد، نمی‌توان علم و دانش دین را از علما و دانشمندان غیر معصوم، از زمان غیبت کبری تا عصر ما، فراگرفت ‌و اگر چنان‌که معتقد به فراگیری علم از غیبت کبری تا به حال از علمای غیر معصوم باشند، پس به طریق اولی فراگیری علم از علمای گذشته و دوران پیامبر درست‌تر است. به هر حال خداوند متعال، اصحاب پیامبراکرمص را تزکیه و آنان را تمجید نموده است و دستور به اتّباع و فراگیری دانش از آنان داده است.

در اینجا سؤالی مطرح است که آیا مقصود از تعریف و تمجید صحابه این است که آنان اصلا نافرمانی خداوند را نمی‌کنند؟ و کلا مقصود از امتیاز «صحبت» که ما آن را برای صحابه قایل هستیم، چیست؟ در فصل بعد به این موضوع خواهیم پرداخت.

فصل دوم:  
مفهوم صحابۀ پیامبر بودن و عدالت صحابه در اسلام

این فصل دارای دو بحث بسیار مهم و اساسی است که عبارتند از:

بحث اول: مفهوم صحبت و صحابی بودن

بحث دوم: مفهوم و برداشت عدالت صحابه در اسلام.

بحث اول: مفهوم صحبت و صحابی بودن

واژۀ صحبت دارای دو معناست؛ یکی لغوی و دیگری اصطلاحی و شرعی. هر گاه این واژه به تنهایی بکار رود، عموما معنی اصطلاحی و شرعی آن مراد است نه معنی و مفهوم لغوی آن. پس صحابی در اصطلاح شرع به کسی گفته می‌شود که پیامبرص را ملاقات نموده و به ایشان ایمان آورده و با ایمان از دنیا رحلت نموده است[[14]](#footnote-14). لذا از کلمۀ صحابه نمی‌توان منافقین را به علت نبودن ایمان و دیانت در آنان، مراد گرفت. همچنین کسانی که مرتد شده و از دین برگشته‌اند و بر حالت ارتداد از دنیا رفته‌اند، ‌و نیز کسانی که بعد از رحلت پیامبر اکرمص ایمان آورده و یا اینکه در زمان پیامبرص ایمان آورده، ولی ایشان را ملاقات ننموده‌اند، مفهوم صحابه بر آنان اطلاق نمی‌گردد.

کسانی که شرف مصاحبت با پیامبر را به مدت طولانی دریافته‌اند و مدت‌ها در کنار آن‌حضرت به جهاد پرداخته و در راه احیای دین تلاش کرده‌اند، مقامی بس بالاتر از آن کسانی دارند که هم‌صحبتی پیامبرص را به مدت کوتاهی دریافته‌اند. گر چه هر یکی از آنان شرف و فضیلت هم‌صحبتی پیامبرص را کسب نموده‌اند.

بحث دوم: مفهوم و برداشت عدالت صحابه در اسلام

عدالت صحابهش یکی از مسائل بسیار مهم است که امروزه در بسیاری از مراکز و محافل علمی مطرح می‌شود و عده‌ای برای مخدوش نمودن چهرۀ صحابهش، مسئلۀ عدالت را دستاویزی برای تخریب چهرۀ صحابهش قرار داده‌اند. در این قسمت مفهوم عدالت را از زوایای مختلف بررسی نموده و سپس نگاهی کوتاه بر زندگی گهر‌بار صحابهش خواهیم داشت.

مراد از عدالت صحابه این است که آنان عمداً و قصدا چیزی را که پیامبر اسلام نفرموده‌اند، به ایشان نسبت نمی‌دهند. [[15]](#footnote-15) مفهوم این قول که ما معتقد هستیم صحابهش عدول هستند، این نیست که آنان در زمینه‌های مختلف دینی از قبیل تقوی، علم، ‌جهاد و غیره با هم یکی بوده و تفاوت ندارند، ‌بلکه ما معتقد هستیم که صحابه‌کرامش از نظر مقام و درجۀ علمی با هم تفاوت دارند. عده‌ای از ایشان از سابقین اولین هستند و عده‌ای اصحاب بدر و عده‌ای دیگر اصحاب بیعت ‌رضوان هستند؛ حتّی خداوند متعال تفاوت مقام آنان را چنین بیان نموده است:

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحدید: ١٠] «کسانی از شما که پیش از فتح (مکه به سپاه اسلام کمک کردند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقام‌شان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. امّا به هر حال، خداوند به همه، وعدۀ پاداش نیکو می‌دهد.»

این آیه مبارکه شامل مسلمانان قبل از فتح مکه و همچنین کسانی که بعد از فتح مکه ایمان آورده‌اند، می‌شود. اگر چه در درجه و مقام با هم تفاوت دارند اما خداوند متعال به همه آنان مژده حسنی را داده است و حسنی همان بهشت جاویدان است؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١ لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ١٠٢﴾ [الأنبیاء: ١٠١ و ١٠٢] «آنان که (به خاطر ایمانِ درست و انجامِ کارهای خوب و پسندیده) قبلاً بدیشان وعده نیک داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می‌شوند. آنان حتّی صدای آتش دوزخ را هم نمی‌شنوند و بلکه در میان آنچه خود می‌خواهند و آرزو دارند، جاودانه به سر می‌برند.»

منظور از عدالت صحابهش این نیست که آنان معصوم از معاصی و اشتباه هستند، بلکه آنان همانند دیگر انسان‌ها، انسان و بشر هستند و اشتباه و خطا جزء فطرت بشر است، اما آنان در مقابل خطا و اشتباه، توبه و استغفار می‌کردند و از طرفی دیگر حسنات و نیکی‌های صحابهش در مقابل اشتباه و یا اعمال نادرست آنان آن‌چنان زیاد است که این خطاها در مقابل آن همه نیکی چیزی به شمار نمی‌آید.

در آیات متعددی خداوند متعال پرهیزگاران را تمجید و تعریف نموده و مژدۀ بهشت را به آنان داده است. و در ضمن در این آیات عصمت و معصوم بودن آنان را رد نموده است. چنان‌که در این زمینه می‌فرماید:‌

﴿وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥﴾ [آل عمران: ١٣٣ تا ١٣٥]

«و با انجام اعمال شایسته و بایسته) به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید و بر همدیگر پیشی بگیرید که بهای آن (برای مثال همچون بهای) آسمان‌ها و زمین است؛ و (چنین چیز باارزشی) برای پرهیزگاران تهیه دیده شده است. آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروتمندی تنگدستی، به احسان و بذل و بخشش دست می‌یازند و خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌کنند، (و بدین وسیله در صف نیکو‌کاران جایگزین می‌شوند و) و خداوند متعال هم نیکوکاران را دوست می‌دارد. و کسانی که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره‌ای) بر خویشتن ستم کردند، ‌به یاد خداوند‌‌متعال می‌افتند (‌و وعده و وعید و عقاب و ثواب و جلال و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند، و به جز خداوند متعال کیست که گناهان را بیامرزد؟ و با علم و آگاهی بر (‌زشتی کار و نهی و وعید خداوند متعال از آن) چیزی که انجام داده‌اند، پافشاری‌ نمی‌کنند (‌و به تکرار گناه دست نمی‌زنند».

با توجه به این جزای عظیمی که خداوند متعال وعده داده است و مقام و جایگاه تقوای آنان را مشخص کرده است، به این مطلب هم اشاره نموده که آنان معصوم نمی‌باشند و از آنان اشتباه و خطا سرزد می‌شود، اما با این وجود خیلی زود به اشتباه خود پی می‌برند و توبه می‌کنند و بر اعمال (گناه و غیر شرعی) اصرار نمی‌ورزند.

به هر حال صحابه پیامبرص بنابر مقتضیات فطرت بشری احیاناً بعضی از ایشان مرتکب بعضی از گناهان می‌شدند، اما بنابر سابقه پربرکت ایمان و فضایل اخلاقی و عبادی آنان امید مغفرت و بخشش را داریم؛ چرا که قطعاً اعمال و کردارهای ایمانی، گناهان و خطاها را محو می‌کند، لذا عوامل بسیاری برای عنایت و بذل و توجه الهی وجود دارد از قبیل محبت و عشق آن‌ها به پیامبر اکرمص و شفاعت پیامبر اکرمص در حق امت که مسلماً‌ جامعه صحابهش در اولویت قرار دارند و همچنین توبه و بازگشت از کردارهای نادرست که در واقع تولدی دوباره می‌باشد.

اما نباید فراموش کرد که مقدار اعمال ناهنجار و نادرستی که از بعضی از آنان سر زده در مقابل فضایل و محاسنی که از چشمۀ جوشان ایمان، جهاد، نصرت، علم و دانش و حرکت‌های اصلاحی آنان نشأت گرفته، بسیار ناچیز و معدود می‌باشد.

احیانا اگر از صحابهش عمل غیر اخلاقی‌ای سر می‌زد، فورا خود را به پیامبرص معرفی نموده و خواستار اجرای حکم اسلامی می‌شدند. چنان‌که یکی از اصحاب به نام حضرت ماعِز اسلمیس به علت ارتکاب عملِ زنا، خود را جهت تطهیر از گناه معرفی نموده و حکم رجم علیه ایشان اجرا شد. در همان صحنه شخصی نسبت به ایشان حرفی نادرست زده و گفت که نگاه کنید خودش خود را رسوا کرد. در همان لحظه رسول اکرمص آن شخص را به خاطر این حرف توبیخ نموده و فرمودند: اگر توبۀ این شخص (ماعِز اسلمیس) در بین امت تقسیم شود همه امت را فرا می‌گیرد[[16]](#footnote-16). لذا این حاکی از توبه‌ای است که از اعماق قلب سرچشمه می‌گیرد و بیانگر خداترسی و خشیت الهی می‌باشد.

نمونۀ دیگری وجود دارد که پیامبر اسلامص در مورد یکی از اصحاب که چندین نوبت شراب مصرف نموده بود، دستور اجرای حکم اسلامی را دادند. یکی دیگر از اصحاب، آن شخص را مورد لعن و نفرین قرار داد. اما پیامبرص فوراً آن شخص را منع فرموده و در جواب چنین فرمودند **«**لا تَلْعَنُوْهُ فإنّهُ يُحِبُّ اللهَ وَ رَسُوْلَه**»**[[17]](#footnote-17)؛ آن شخص را مورد لعن و نفرین قرار ندهید؛ چرا که این شخص، الله و رسولش را دوست دارد.

اما ائمه حدیث؛ یعنی کسانی که احادیث پیامبرص را جمع‌آوری نموده‌اند، احادیث روایت شده از صحابهش را نقل کرده و قبول می‌کنند؛ چرا که اعتقاد به عدالت آنان دارند.

عدالت برای صحابهش نه تنها یک شرف و افتخار شخصی نیست، بلکه حفظ دین وابسته به عدالت صحابهش است، پس عدالت از ضروریات مهمی است که باید به آن توجه کرد؛ چرا که صحابه بودند که علمِ کتاب و سنت را در دنیا توسعه دادند و در این راستا از هیچ تلاش و کوششی دریغ نورزیدند.

پس کسانی که بر عدالت صحابهش انگشت انتقاد می‌گذارند، در واقع آن‌ها بر قرآن و سنت انتقاد و طعن می‌کنند؛ چرا که این یک اصل علمی است که اخبار و احادیث از انسان‌های فاسق پذیرفته نمی‌شود. پس چگونه قرآن و سنت در بین امت اسلامی پذیرفته شود در حالی که حاملان و ناقلان آن در مسئله عدالت که زیربنای مسائل دینی است، مشکل دارند. پس بنابراین، عدالت یک اصل و جزء لاینفک زندگی صحابهش می‌باشد. چنان‌که در اصول کافی (معتبرترین کتاب شیعه) چنین آمده است که منصورابن‌حازم می‌گوید: من از ابی‌عبدالله (حضرت جعفر صادقس) سوال کردم که آیا صحابه کرامش بر پیامبراکرمص دروغ و افتراء بسته‌اند و یا اینکه راستگو و صادقانه برخورد کردند؟ ایشان در جواب فرمودند که صادقانه رفتار کرده‌اند[[18]](#footnote-18).

پس بنابراین نقل صادقانه آن‌ها از پیامبرص، عدالت آن بزرگواران را تأیید می‌کند.

منافقین از پیامبرص چیزی را روایت ننموده‌اند و آنان جرأت نسبت دادن روایات دروغین را به پیامبرص نداشته‌اند؛ چرا که خطر رسوا شدن با نزول آیات قرآن زیاد بود. به همین علت هیچ آیه و دلیلی وجود ندارد که بیانگر توان آنان در جعل روایات دروغین باشد.

چنان‌که خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید:

﴿ وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ٤٦ فَمَا مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ عَنۡهُ حَٰجِزِينَ ٤٧﴾ [الحاقة: ٤٤ تا ٤٧]

«اگر پیغمبر پاره‌ای از سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم‌، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم و کسی از شما نمی‌توانست مانع (کار ما در باره) ایشان شود (و مرگ را از ایشان باز دارد».

حمایت از دین و دستاوردهای دینی یک حمایت ربانی و آسمانی بود نه یک حمایت بشری؛ چرا که حمایت‌های بشری با عوامل مادی و اسباب مادی است، اما حمایت آسمانی مافوق عوامل مادی است و لذا این یک حقیقت محکمی است که صحابهش بنابر عدالت‌شان از دروغ پرهیز می‌کردند و منافقین هم، چون دارای توانایی و قدرت دروغ گفتن در این میدان را نداشتند، نمی‌توانستند دست به چنین عملی بزنند. اما مسلمانان فتح مکه همانند سایر صحابه بودند و احتمال نقل روایات جعلی از آنان نسبت به پیامبرص نمی‌رود و مواردی که به ندرت در طول تاریخ زندگی صحابهش از آنان صادر شده است، با قبول روایت آنان از طرف محدثین دیگر جایی برای انتقاد باقی نمی‌ماند[[19]](#footnote-19). و به راستی که خداوند متعال چه زیبا فرموده است:

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢﴾ [الجمعة: ٢]

«خداوند متعال کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برگزیده است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات الله را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان (قرآن) و شریعت را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً‌ در گمراهی آشکاری به سر می‌بردند».

فصل سوم:  
پاسخ به چند شبه پیرامون اصحاب پیامبر ص

در این فصل چند بحث مطرح می‌گردد:

بحث اول: حدیث حوض.

بحث دوم: انتقاد از اصحابی که در روز جنگ احد از میدان جنگ فرار کردند.

بحث سوم مظلومیت حضرت زهرا و قضیۀ فدک.

بحث چهارم: ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم دختر گرامی حضرت علیش.

بحث پنجم: پاسخ به یک شبه پیرامون همسران پیامبر ص.

بحث اول: حدیث حوض

حدیث حوض یکی از آن دلایلی است که شیعیان برای ارتداد صحابهش، از آن به عنوان مدرکی مهم و دستاویزی قوی استفاده می‌کنند.

آن‌حضرتص فرمودند**: «**يَرِدُ عَلَيّ يَوْمَ القِيَامَةِ رَهْطٌ مِن أصْحَابِیْ فيُجلون عَنِ الْحَوْضِ، فأقُوْلُ يَا رَبِّ أصْحَابِيْ فيقَوْلُ: إنّكَ لا عِلْمَ لَكَ بِمَا أحْدَثَوُاْ بَعْدَكَ أنّهُمْ إرْتُدّوا عَلَي أدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَيْ**»**[[20]](#footnote-20)**.**

ترجمه: وارد می‌شود بر من در روز قیامت گروهی از اصحاب من. پس، از حوض برگردانده می‌شوند؛ پس من می‌گویم که پروردگارا! این‌ها یاران من هستند، پس خداوند متعال می‌گوید که شما نمی‌دانید که این‌ها بعد از شما چه کارها کردند، همانا ایشان بعد از شما بر پاشنه‌های خود برگشتند (یعنی مرتد شدند).

در روایتی دیگر چنین آمده که گروهی بعد از گروهی دیگر بر پیامبرص وارد شدند و پیامبرص چنین فرمودند: **«**‌فَلا أرَاهُ يخْلص مِنْهُمْ إلّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ[[21]](#footnote-21)». ترجمه:‌ پس گمان نمی‌کنم که کناره‌گیری بکنند (مخلصین از غیر مخلصین و صادقین) مگر مانند شتران بی‌ساربان.

این حدیث به چند دلیل بیانگر ارتداد و انحراف مهاجرین و انصارش نیست، بلکه دلیلی است بر اثبات فضایل و محاسن اخلاقی صحابه کرامش و این قول از چند وجه فهمیده می‌شود. صورت اول به آن دسته از کسانی که اعتقاد به کفر و انحراف اصحابی دارند که در حرکت نوپای اسلامی نقش حیاتی و تاریخی داشتند، از قبیل حضرات ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیرش. در این صورت می‌گوییم که یکی از دو صورت زیر را بپذیرید:

1- اول: این که این حدیث خلفای ثلاثه را هم شامل می‌شود، و متن حدیث به این مطلب اشاره دارد که این تحول و ارتداد بعد از رحلت پیامبرص صورت گرفته است «إنّكَ لا تَدْرِيْ ما أحْدَثُوْا بَعْدَكَ». لذا از این حدیث چنین ثابت می‌شود که آنان قبل از وفات پیامبرص از اهل ایمان بوده‌اند و در زمان حیات پیامبر از زمرۀ منافقان نبوده‌اند. پس جملۀ: «إنّكَ لا تَدْرِيْ مَا أحْدَثُوْا بَعْدَكَ» این ادعا را که اصحاب صدر عصر پیامبر از زمرۀ منافقان بوده و استحقاق لعن و نفرین را دارند، رد می‌کند.

2- دوم اینکه اصحابش را از زمرۀ کسانی که از حوض بازگرداننده می‌شوند، تصور نکنیم.

همین وجهی که ما در مورد اصحابش ذکر کردیم، برای بطلان عقیده شیعه نسبت به استدلال از حدیث حوض کفایت می‌کند، اما برای کامل شدن فایده صورت‌های دیگری را نیز ذکر می‌کنم.

دلیل دوم:

هدف از این حدیث کسانی هستند که اسلام آوردند، اما در اسلام‌شان صادق نبودند. از قبیل کسانی که در حاشیه و دور از مکه مکرمه و مدینه منوره زندگی می‌کردند و یا کسانیکه بعد از وفات پیامبرص منکر زکات شدند و اصحاب پیامبرص با آنان جهاد نمودند. آنان بعد از فتح مکه در دسته‌ها وگروه‌های مختلفی نزد پیامبرص آمدند و مسلمان شدند. چنان‌که در حجۀ الوداع تعداد این گروه از تازه مسلمانان بالغ بر صدهزار نفر بود و این دقیق‌ترین نظر است.

اما مهاجرین و انصارش بر ایمان ثابت ماندند و با حرکت ارتداد جهاد نمودند و اسلام را در اقصی‌نقاط این کرۀ خاکی توسعه دادند. به همین خاطر حضرت جعفر‌صادق/ در حق اصحاب پیامبرص به زیبایی فرموده‌اند: تعداد یاران پیامبرص دوازده هزار نفر بودند، که هشت هزار نفر آنان از مدینه منوره و دو هزار نفر آنان از مکه مکرمه و دو هزار نفر دیگر از آزاد شد‌گان بودند. آنان انسان‌هایی مخلص بودند که دارای اعتقادات قدریه، مُرجِئه، خوارج، معتزله و یا آزاداندیشان نبودند، بلکه آن‌ها شب و روز در بارگاه الهی تضرع کرده و اشک می‌ریختند و چنین دعا می‌کردند که بار‌الها به ما موت عنایت بفرما قبل از اینکه نان خمیر (گندم) مصرف کنیم[[22]](#footnote-22).

لذا هیچ سند تاریخی و مدرکی وجود ندارد که انحراف و ارتداد صحابهش را ثابت نماید بلکه عکسِ آن را تاریخ چنین گواهی می‌دهد که صحابهش از معدود اقشاری بودند که در طول تاریخ از خود رشادت‌هایی در میدان‌های ایمان، جهاد و اخلاق نشان دادند و نور ایمان را در دنیای جهل و تاریکی منتشر ساختند.

عده‌ای از اعراب بعد از وفات پیامبرص امثال مسیلمه کذّاب، طُلیحه بن خویلد و سجاح مرتد شدند. پس آن دسته از افرادی که پیامبرص را ملاقات نموده‌اند، ولی بعد از وفات آن‌حضرت مرتد شده‌اند و با حالت ارتداد از دنیا رفته‌اند، از اصحاب شمرده نمی‌شوند شایستگی حضور بر حوض را نخواهند داشت.

دلیل سوم:

بعضی از علما می‌گویند: اگر فقط معنی و مفهوم لغوی صحابه را مراد بگیریم، در آن‌صورت لفظ صحابی شامل منافقان هم می‌شود، پس امکان دارد که منظور پیامبرص آن دسته از منافقینی باشد که پیامبرص آنان را نمی‌شناختند و یا نفاقشان بر پیامبرص پوشیده بود. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ﴾ [التوبة: ١٠١] تو ایشان (‌منافقین) را نمی‌شناسی و بلکه ما ایشان را می‌شناسیم.

البته پیامبر اغلب آنان را از روی صفاتشان می‌شناختند به همین دلیل بود که سرکرده منافقین (عبدالله‌بن‌أبی‌بن‌سلول) به صحابه چنین گفت که:

﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ٨﴾ [المنافقون: ٨ ]

«می‌گویند: اگر(از غزوه بنی‌مصطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد با عزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند. عزت و قدرت از آنِ الله و فرستاده او و مؤمنان است، و لیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند»

هنگامی که حضرت عمرس از این جریان اطلاع یافتند، به حضرت رسولص فرمودند: آیا این خبیث را به قتل نرسانم؟ حضرت رسولص در جواب فرمودند: **«**ألا يَتَحَدّثُ النّاسُ أنّه يَقْتُلُ أصْحَابَهُ**»**[[23]](#footnote-23). آیا مردم نمی‌گویند که محمد اصحابش را به قتل می‌رساند؟!

در این روایت لفظ صحابه بر منافقین اطلاق شده است، پس بنابراین امکان دارد لفظ صحابه که در حدیث حوض وارد شده است، مراد و هدفش همین منافقین باشد نه آن صحابه که اصطلاح و معنی شرعی را دارد؛ یعنی کسانی که خداوند متعال به آنان وعدۀ حُسنی و بهشت جاویدان را داده است. لذا با این توجیه، جمع بین روایات امکان‌پذیر می‌باشد.

دلیل چهارم:

قطعاً پیامبرص نمی‌داند آنانی که دینشان را رها کرده و بعد از ایشان مرتد شده‌اند چه کسانی هستند، تا اینکه بر حوض وارد می‌شوند و سپس از آنجا طرد می‌گردند.

سؤال اینجاست وقتی که پیامبرص آنان را نمی‌داند، پس چه کسی آن‌ها را برای شما با اسم و مشخصات کامل معرفی نموده است؟ آیا شما (شیعه) چیزی را می‌دانید که پیامبرص آن را نمی‌دانسته و آیا شما از پیامبرص داناتر و عالم‌تر هستید؟

دلیل پنجم:

پیامبرص در حدیث فرمودند که «فإذا رَهْطٌ»؛ و نفرمودند که اکثر اصحاب من از حوض طرد می‌شوند. بلکه کلمه «رهط» در لغت از سه نفر تا ده نفر را می‌گویند. پس بنابراین کسانی که شایستگی حضور بر حوض را ندارند تعداد اندکی می‌باشند.

اگر گفته شود که این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه اکثر صحابهش از حوض باز داشته می‌شوند چنان‌که فرموده پیامبرص است که **«**‌فَلا أرَاهُ يخْلصُ مِنْهُمْ إلّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ»، ‌در این صورت جواب آشکار است که آن گروهی که همانند شتران بی‌ساربان، جدا می‌شوند همان کسانی هستند که بر پیامبر اکرمص پیش می‌شوند، نه اینکه از سایر صحابه کرامش جدا می‌شوند. به همین دلیل پیامبر اکرمص فرمودند که **«**يَرِدُ عَلَيّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أصْحَابي[[24]](#footnote-24)» یعنی وارد می‌شود بر من در روز قیامت گروهی از اصحاب من. و در روایتی دیگر این چنین آمده است که **«**بَيْنا أنا قَائم إذا زُمْرَةٌ..... فَلا أُراهُ يَخْلُصْ مِنْهُم ألا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَم[[25]](#footnote-25)» و پیامبر اکرمص نفرمودند که شما حاضرین پیش کرده می‌شوید.

توضیح این مسئله این است که صحابه کرامش تعدادشان بسیار زیاد بوده است و این گروه از صحابه کرامش بر حوض پیش کرده می‌شوند و از آن می‌نوشند، اما در آنجا گروهی خواهند بود که از حوض باز داشته می‌شوند؛ چرا که آن‌ها طریقه پیامبر اکرمص را عوض کرده و تغییر دادند. سپس از میان این مجموعه و گروه، گروهی با فضل خداوند متعال معاف می‌شوند. و این فضل و بخششی است از جانب خداوند متعال. پس در این صورت کجایند شیعیانی که ادعا می‌کنند که همۀ صحابه کرامش به جز تعداد اندکی از ایشان مرتد شدند. بر خداوند متعال پناه می‌بریم از این گفته‌ها.

برای تفهیم این موضوع مثالی می‌زنیم؛ اگر شخصی به عنوان مثال سه هزار کارمند دارد و می‌گوید: اسم‌های تعدادی از این افراد به من تحویل داده شد و من هم به خاطر اهمال و کم‌کاری، آن‌ها را تنبیه و مجازات کردم. البته تعدادی از آن‌ها را به خاطر دلیلی خاص بخشیدم. کسی که شنونده این کلام است، پی می‌برد که افرادی که جهت تنبیه احضار و نهایتاً توبیخ شده‌اند، ربطی به بقیه نداشته و تعدادشان بسیار اندک است.

دلیل ششم:

اگر چنان‌که گفته شود نص مذکور عام است پس در این صورت این حدیث شامل حضرت علی، مقداد، عمار، سلمان و اباذرش هم می‌شود، پس بنابراین جواب شما چیست؟

اگر اینگونه جواب داده شود اینکه دلایل شامل مهاجرین و انصار نمی‌شود؛ چرا که خداوند متعال به آنان مژده بهشت داده است، آنگاه علاوه بر حضرت علیس شامل سائر صحابه از قبیل حضرات ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عمار، مقدادش و دیگر اصحاب و یاران پیامبرص هم نمی‌شود.

پس آیا امکان دارد کسانی که به آنان مژده بهشت داده شده، همان مرتدین و گمراهان باشند و یا این‌که خداوند نمی‌دانسته که آن‌ها مرتد می‌شوند و به آنان مژده بهشت و زندگی جاویدان داده است. سبحان الله که خداوند متعال از همه عیوب و نواقص و جهلِ علمی پاک و منزّه می‌باشد.

دلیل هفتم:

خداوند متعال در روایات و آیات مختلف کسانی را که با پیامبرص در غزوه تبوک شرکت نمودند، مورد مغفرت و بخشش قرار داده است. چنان‌که می‌فرماید: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ﴾ [التوبة: ١١٧]

«‌خداوند متعال توبه پیامبرص (از اجازه دادن به منافقان در مورد عدم شرکت آنان در تبوک) و توبه مهاجرین و انصار (‌را از لغزش‌ها در جنگ) پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (‌با وجود گرمای زیاد) از پیامبرص پیروی کردند (و همراه ایشان رهسپار تبوک شدند».

این آیه مبارکه دلیل و مدرک ثابت محکمی است ثابت ماندن صحابهش بر ایمان.

بحث دوم: انتقاد از اصحابی که در جنگ اُحد از میدان جنگ فرار کردند

بعضی از شیعیان برای اثبات انحراف و ارتداد صحابه کرامش از این آیه مبارکه استدلال می‌گیرند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ﴾ [آل عمران: ١٤٤] «محمد (ص) جز پیغمبری نیست و پیش از ایشان پیغمبرانی بوده و رفته‌اند؛ ‌آیا اگر ایشان (در جنگ احد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) وفات کند یا کشته شود، شما چرخ می‌زنید و به عقب بر می‌گردید (و با مرگ ایشان اسلام را رها می‌سازید و به کفر و بت‌پرستی باز‌گشت می‌کنید»؟!

در رابطه با این آیه جواب‌هایی متفاوت وجود دارد که عبارتند از:

1- این آیه در باره معرکه اُحد نازل گردیده و اشاره به عملکرد ضعیف بعضی از مسلمانان هنگام شنیدن شایعه کشته شدن پیامبرص است و هدف آیه مبارکه در واقع توبیخ و تنبیه از عملکرد ضعیف آنان می‌باشد و در مقابل تعریف و تمجید است از کسانی که در میدان احد ثابت‌قدم ماندند. چنان‌که خدوند متعال در آخر همین آیه اشاره به همین مطلب دارد: ﴿وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل عمران: ١٤4] «و البته خداوند متعال پاداش سپاسگزاران را می‌دهد».

و به همین دلیل این آیه هیچ اشاره‌ای به ارتداد صحابه کرامش بعد از رحلت پیامبرص ندارد.

جواب دوم: این آیه نه تنها بیانگر ارتداد صحابه کرامش نیست، بلکه بیانگر فضیلت خصوصی حضرت ابوبکرصدیقس و سایر اصحاب و یاران پیامبرص می‌باشد؛ چرا که حضرت ابوبکر‌صدیقس از جمله کسانی بود که در کنار پیامبرص در میدان جهاد ثابت‌قدم ماند و بعد از وفات پیامبرص که جریان‌های خطرناکی همچون فتنه ارتداد و مانعین زکات روی داد، باز هم حضرت ابوبکر‌صدیقس به همراهی مهاجرین و انصار و با درایت منحصر به فرد خود تمامی جریان‌های انحرافی را از بین بردند و در راه شکوفایی هرچه بیشتر اسلام عزیز از هیچ تلاشی دریغ نورزیدند.

اگر صحابه کرامش بعد از وفات پیامبرص مرتد شده و تعداد اندکی بر اسلام باقی ماندند، پس چگونه اسلام باقی ماند و چه کسانی با حرکت‌هایی امثال مُسیلمه کذّاب و دیگر گروه‌های مرتد که در بحبوحه اسلام به راه افتادند، جهاد نمودند و چه کسانی قدرت‌های بلا منازع فارس و روم را شکست دادند و آنان را در مقابل قدرت اسلام به تسلیم وا داشتند؟

بسیاری از صحابه کرامش در معرکه و نبرد احد استقامت نمودند. از جمله این اصحاب حضرات ابوبکر‌‌صدیق، علی، طلحه، زبیرش و دیگر یاران پیامبرص بودند که خود را در مقابل حملات دشمن سپر نمودند.

بعضی از علما دوازده نفر را نام بردند که این دوازده نفر از میدان نبرد فرار نکردند[[26]](#footnote-26) و در مقابلِ دیدگان پیامبرص با دشمنان می‌جنگیدند. به همین دلیل خداوند متعال آنان را تمجید نموده وعده‌ای دیگر را توبیخ نمودند، نه اینکه آنان را به عنوان مرتد و منحرف یاد نموده باشند.

مشابه آنچه در نبرد احد پیش آمد، در معرکه حنین هم اتفاق افتاد و در آنجا هم همین صحابه از جان گذشته از قبیل حضرات ابوبکر‌صدیق، عمر، ‌عثمان، علی، عباسش و بسیاری از دیگر یاران بودند که در مقابل دشمنان ایستادگی نمودند.

در روایتی حضرت عبدالله‌ بن مسعودس می‌فرماید: من در نبرد حنین در معیت پیامبرص بودم که مردم پراکنده شدند و صحنه را خالی نمودند؛ اما از این تعداد، هشتاد نفر از مهاجرین و انصارش در کنار پیامبرص باقی ماندند[[27]](#footnote-27).

مطلب بسیار مهمی که وجود دارد این است که آنچه که از بعضی از صحابهش بر اثر شدت جنگ در نبردها و جهادها رخ داده بود، خداوند متعال از این عملکرد آنان صرف نظر نموده و اعلان مغفرت از آنان نموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٥٥﴾ [آل عمران: ١٥٥]

«آنان‌که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بی‌گمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه که کرده بودند (که سرکشی از فرمان خداوند متعال بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند متعال ایشان را بخشید، چرا که خداوند متعال آمرزنده و شکیبا است».

چنان‌که در رابطه با غزوه تبوک هم خداوند متعال چنین اعلان می‌فرماید: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ﴾ [التوبة: ١١٧ ] «خداوند متعال توبه پیامبرص (از اجازه دادن به منافقان در مورد عدم شرکت آنان در تبوک) و توبه مهاجرین و انصار (‌را از لغزش‌های در جنگ) پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (‌با وجود گرمای زیاد) از پیامبرص پیروی کردند (و همراه ایشان رهسپار تبوک شدند».

در آیات بالا خداوند متعال صراحتاً نظر خود را نسبت به عملکرد بعضی از صحابه کرامش اعلان نموده و آنان را مورد عفو و بخشش قرار دادند. پس بنابراین اگر کسانی بعد از اعلان عفو و رضایت خداوند متعال از صحابه کرامش، آنان را به خاطر عملکردشان مورد انتقاد قرار دهد، در واقع به نوعی بر خداوند اعتراض و انتقاد نموده است.

به هر حال با توجه به همۀ مسائل موجود، صحابه کرامش از امتیاز صحبت و همراهی پیامبرص و نصرت دین برخوردار هستند که آیندگان دارای چنین امتیاز و شرفی نیستند؛ به همین دلیل قرآن‌کریم جواب مهمی برای آن دسته از انسان‌های مغرضی می‌باشد که بر صحابه کرامش انتقاد می‌کنند.

بحث سوم: افسانه مظلومیت فاطمهل

یکی از موضوعات و مسائل بسیار مهمی که انگیزه صف آرایی علمی و اعتقادی بین اهل سنت و شیعه شده است، ‌مسئله مظلومیت و شکسته شدن پهلوی دختر گرامی پیامبرص توسط یکی از صحابه بزرگوار است.

سؤال اینجاست که آیا این موضوع حقیقت دارد و آیا برای اثبات این ادعا روایت و دلایلی صحیح وجود دارد یا خیر؟ و آیا در بین ارادتمندان و پرچمداران این ادّعای بی‌اساس و افسانه‌ای، علما و اندیشمندانی هم وجود دارند که منکر این موضوع بوده و آن را تردید نمایند یا خیر؟

حال می‌پردازیم به جواب سوالات مطرح شده. اول اینکه برای اثبات این مدعا سند صحیحی وجود ندارد و هیچ سندی از اسناد عنوان شده صحیح نیستند، بلکه ضعیف و یا موضوع می‌باشند.

دوم اینکه بر هیچ انسان عاقل و منطقی‌ای پوشیده نیست که این موضوع ادعا شده و افسانه‌ای با وضعیت روحی، شجاعت و غیرت دینی و ایمانی حضرت علیس هم‌خوانی ندارد. اگر این مسئله به فرض محال صحیح باشد، پس حضرت علیس که عنوان شیر خدا به ایشان داده شده بود، چرا از جگر‌گوشۀ پیامبرص دفاع نکردند در حالی که عرب‌ها در دوران جاهلیت نسبت به مسئله خانوادگی و دفاع از مسایل ناموسی حساس بودند تا جایی که در بعضی از مسائل به قیمت جان آنان تمام می‌شد، اما از دفاع و حفظ آبرو و حیثیت خانوادگی دست برنمی‌داشتند. چنان‌که شاعر می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أصُوْنُ عِرْضِيْ بِمالِيْ لا أُدُنِّسُهُ |  | لا بَارَكَ اللهُ بَعْدَ العِرْضِ بِالْمَالِ |

ترجمه: حفاظت می‌کنم از آبرویم (ناموسم) با مال خودم و آبروی خود را ناپاک (لکه دار نمی‌کنم) ـ خداوند برکت ندهد مال من را بعد از بی‌آبرویی.

غیرت و شجاعت بنی‌هاشم و خصوصا موقعیت و جایگاه اجتماعی و منحصر به فرد آنان، عقل را وادار به طرد این موضوع از حاشیۀ ذهن می‌کند. اگر چنان‌که این مسئله ثابت شود، یک طعنه و توهین عمومی برای طایفه بنی‌هاشم و خصوصاً لطمه و طعنه بزرگی به آبرو و حیثیت خانوادگی حضرت علیس محسوب می‌شود؛ پس بنابراین این موضوع به دور از جایگاه اجتماعی بنی‌هاشم و خصوصاً جایگاه معنوی و روحی حضرت علیس می‌باشد.

اسلام همواره پیروانش را تشویق به دفاع از مال و عزت خانوادگی می‌نماید «مَن قُتِلَ دُوْنَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيْدٌ» یعنی کسی که در مقابل حفظ و امنیت مالش کشته شود، آن شخص شهید است.

اگر انسان با دقت به این اثر توجه کند که اسلام چه قدر برای مال ارزش و اهمیت قائل شده است، تا جایی که اگر انسان در مقابل حفظ مالش کشته شود جزء شهداء قرار می‌گیرد، لذا انسان پی می‌برد که خانواده و حفظ حریم آن در نظام اسلامی از جایگاه غیرقابل توصیفی برخوردار می‌باشد، پس چگونه امکان دارد کسی به خانواده دیگری توهین نماید و آن را مورد ضرب و شتم قرار داده و حتّی این گستاخی به مرحله‌ای برسد که منجر به شکستن پهلو و سقط جنین آن شود، ولی کسی که این خانواده متعلق به اوست در مقابل همه این جنایت‌ها ساکت و خاموش باشد، در حالیکه در جهان پر از فساد امروز، همان انسان‌های ضعیف‌الایمان هم اگر برای خانواده آ نان چنین مسائلی رخ بدهد، برای دفاع از آن، از جان و مال‌شان مایه می‌گذارند چه رسد به کسی که در دوره طلایی دین و ایمان زندگی کند و چنین توهینی به خانواده او صورت گیرد و آن خانواده هم متعلق به شخصیتی همچون حضرت علیس باشد و کسی هم که به آن توهین شده دختر گرامی پیامبرص، فاطمه زهرال باشد.

آیا امکان دارد که حضرت علیس چشمانش را در مقابل این توهین ببندد و با این جریان و گستاخی تاریخ به راحتی کنار بیاید؟ آیا (العیاذ باالله) حضرت علیس آن انسان وارسته و شایسته، از انسان‌های ضعیف ‌الایمان این دوران پر از فساد هم کمتر است. چه بسا که اگر مشابه این جریان نسبت به خانواده‌شان صورت بگیرد از هیچ انتقامی دست بر نمی‌دارند. در واقع این سخن از سخنانی است که هیچ تاریخ، عقل و منطقی آن را نپذیرفته و نخواهد پذیرفت.

این افسانه به دور از منطق را، حتی عده‌ای از مراجع بزرگ و معاصر شیعه، همچون سید محمد حسین فضل الله هم بعید دانسته و این واقعه را با ارائه دلیل نقلی و عقلی دروغ شمرده است. و این چنین اذعان داشته است که من نمی‌گویم که حضرت عمرس پهلوی حضرت زهرال را شکسته است. و هر کسی که موضوع قتل حضرت فاطمه زهرال را به من نسبت بدهد که من گفته‌ام دروغ گفته است؛ چرا که من این موضوع را از دیدگاه عقل و منطق بعید دانسته و علامت استفهامی بر جلوی این چنین جریانی نصب کرده‌ام. من این موضوع را اصلاً قبول ندارم. به دلیل اینکه محبت مسلمانان با حضرت فاطمه زهرال از محبت کردن آن‌ها با حضرات علی، حسن و حسینش هم بیشتر است؛ چرا که ایشان جگر گوشه پیامبرص می‌باشند. و محبت آن‌ها با حضرت فاطمه زهرال به دلیل محبت‌شان با پیامبرص است.

بنده بعید می‌دانم که شخصی با وجود در نظر داشتن پیامدهای بد و زشت چنین کاری، اقدام به انجام آن بکند. این مطالبی را که من می‌گویم برای تبرئه فلان شخص (یعنی حضرت عمرس) نیست بلکه هدف بنده ترس از متشنّج شدن و مشوّش شدن اذهان عموم مردم (و جلوگیری از آن) است.

قابل ذکر است که در این مورد روایات مختلف و ضد و نقیضی وجود دارد مبنی بر اینکه بعضی‌ها می‌گویند که حضرت عمرس داخل منزل شده و بعضی می‌گویند که وارد منزل نشدند. با وجود این همه اقوال ضد و نقیض، من این موضوع را رد می‌کنم و اصلاً این قول را قبول ندارم؛ چرا که در این صورت دنیا برآشفته و آسمان بر زمین منقلب می‌شود وسخنانی به هم بافته می‌شود و نزد بعضی‌ها شایع خواهد شد[[28]](#footnote-28).

با توجه به اختلاف روایات در این زمینه، علامّه شیعه سیدمحمدحسین فضل‌الله از دیدگاه عقلی این موضوع را رد نموده و در ضمن به یک مسئله مهم دیگری هم اشاره نموده و آن جایگاه دینی و معنوی حضرت فاطمه زهرال در بین صحابه کرامش می‌باشد که با این موضوع همخوانی ندارد؛ و اگر چنان‌که چنین جریانی رخ می‌داد صحابه کرامش با این قضیه به خاطر محبتی که با پیامبرص و دختر گرامی ایشان داشتند و خصوصاً جایگاه والای ایمانی و دینی حضرت فاطمه زهرال در بین مسلمین و صحابه کرامش باعث عکس العمل شدید صحابهش با عاملین این جریان می‌شد.

اما آنچه که این مرجع شیعی به عنوان تعریض با این جمله: (‌لَيْس لِبَرَاءَةّ فُلانٍ مِنَ النّاسِ) یعنی نه به خاطر تبرئه کسی، که نسبت به حضرت عمرس نموده است، برای رد این مطلب و اثبات فضیلت حضرت عمرس، تعریف و تمجید حضرت علیس از حضرت عمرس و به نکاح در آوردن دخترشان امّ کلثومل (دختر گرامی حضرت فاطمه زهرال) به عقد حضرت عمر س کافی است.

به هر حال کسانی که از اسلام ‌شناختی دارند، متوجه هستند که اسلام چه قدر پیروانش را تشویق برای دفاع از حقوق فردی، اجتماعی و فرهنگی نموده و کسانی که از تاریخ و سِیر آگاهی دارند از وضعیت روحی و دینی حضرت علیس و خصوصاً ویژگی‌های منحصر به فرد ایشان از قبیل شجاعت، بهادری و دفاع از خانواده و مسائل آن اطلاع کامل و دقیقی دارند، این آگاهی از اسلام و شناخت خصوصیات حضرت علیس خود دلیل و خط بطلانی بر اراجیف و افسانه‌های بی‌پایه و بی‌اساس مغرضانی است که اهداف شومی را دنبال می‌کنند.

دلیل دیگر اینکه روابط دینی و ایمانی صحابه کرامش و خصوصاً حضرت عمرس و حضرت علیس و تعریف و تمجید حضرت علیس نسبت به حضرت عمرس یکی دیگر از آن دلایل صاعقه‌گونه‌ بر فرق افکار مغرضان است؛ چرا که اگر این موضوع صحّت می‌داشت امکان نداشت شخصیتی همچون حضرت علیس، فردی همچون حضرت عمرس را با آن عملکرد غیر‌دینی تعریف و تمجید نماید. لذا عملکرد شایسته حضرت علیس در مقابل حضرت عمرس بیانگر این است که حضرت عمرس انسانی شایسته، متقی، خداترس و از جان‌گذشته برای اسلام است.

حضرت علیس در کتاب نهج‌البلاغه این طور حضرت عمرس را توصیف می‌نمایند که قسم به خداوند متعال که حضرت عمرس برای مردم یک آزمایش بود، همانا ایشان کجی‌ها را راست نمود و بیماری‌های روحی را مداوا نمود، فتنه‌ها را خنثی کرد، سنّت پیامبرص را استوار کرد، در حالی از دنیا رفت که لباسش از پلیدی‌های دنیا پاک بود، همیشه خیر و خوبیش بر کوتاهیش سبقت می‌گرفت، حق بندگی خداوند متعال را به طور کامل در حد توانش ادا نمود، از خداوند متعال کما‌حقه می‌ترسید؛ از دنیا کوچ کرد و به دیار باقی شتافت و در حالی مردم را بعد از خود ترک کرد که کسی نبود تا راه خود را پیدا کند و در امورات دینی خود به یقین برسد[[29]](#footnote-29).

این مطالب گواهی امیرمومنآن‌حضرت علی س در باره حضرت عمرس می‌باشد که ایشان با دامنی پاک و کم‌نقص از دنیا رفتند. آیا حضرت علیس به خود اجازه می‌دهد که از کسی تعریف و تمجید نماید که به دختر گرامی پیامبر اکرمص تعدّی و ظلم نماید.

همچنین در کتاب نهج‌البلاغه آمده است که زمانی که حضرت عمرس با حضرت علیس در مورد جنگ با رومیان مشوره گرفتند که آیا خودشان برای پیکار با کفر به میدان جنگ بروند یا خیر، حضرت علیس فرمودند که اگر شما به جنگ بروید شهر بدون امیر شده و وقتی که دشمن شما را در میدان جنگ ببیند با خود می‌گویند که بله این امیر و بزرگشان است. پس برای ضعف لشکر اسلام و مسلمین سعی در به قتل رسانیدن شما می‌کنند، به همین دلیل شما خود در مرکز فرماندهی اسلام بمانید تا اگر فتحی با اراده خداوند متعال بدست بیاید شما خوشحال و شکرگذار و اگر احیاناً لشکر اسلام شکست‌خورد، شما به مثابه یک پناهگاه و مرکز رجوعی برای مسلمانان باشید تا به سوی شما رجوع کرده و تجدید قوا نمایند[[30]](#footnote-30).

این روایت از مهمترین دلایل برای اثبات بزرگداشت و شناخت حضرت علیس نسبت به قدر و منزلت و موقعیت مهم حضرت عمرس برای اسلام و مسلمین می‌باشد، و همچنین دلالت بر این می‌کند که چه قدر حضرت علیس بر طول عُمْرحضرت عمرس حریص بودند که بیشتر عمر نموده و به اسلام و مسلمین خدمت نمایند. و برای اثبات این مدعا همین قول ایشان نسبت به حضرت عمرس کافی است که فرمودند: **«**لَيْسَ بَعْدََكَ مَرْجَعٌ يَرْجِعُوْنَ إلَيْهِ**»** یعنی اینکه (اگر شما به جنگ رفته و در جنگ شهید شوید) دیگر مرکز و مرجعی محکم و قوی مانند شما برای مسلمانان نیست تا به سمت آن رجوع کنند.

حضرت حضرت علیس در باره حضرت عمرس و یار باوفای ایشان، حضرت ابوبکر صدیقس چنین فرمودند: قسم به خداوند متعال آنان دارای جایگاه و مقام بالایی در اسلام هستند و همانا مصیبت رفتن آنان (وفاتشان) بر اسلام سنگین و گران تمام شده است. پس خداوند متعال آن دو را رحمت نماید و پاداشی بهتر از اعمال‌شان عنایت بفرماید[[31]](#footnote-31).

آنچه که در بالا عنوان شد، پاره‌ای از مناقب و افتخارات آنان است و اگر چنان‌که مناقب و کارنامه‌های دینی و افتخارات آنان به صورت دقیق مورد توجه قرار بگیرد، نه تنها از کتب اهل سنت بلکه از کتب معتبر شیعه مسلما تبدیل به کتاب چند جلدی خواهد شد.

حضرت علیس نه تنها اکتفا به تعریف و تمجید نکرده بلکه بر یکی از فرزندانش نام (عمر) را گذاشتند و همچنین دختر گرامی خود را به عقد حضرت عمرس درآوردند (این بحث مفصلا عنوان خواهد شد).

از نکاتی که قابل تاسف است این است که شیعه را کلام حضرت علیس هم راضی نکرده است، تا جایی که آقای بحرانی برای توجیه این مسئله می‌گوید: بدان که، شیعه سؤالی را مطرح کرده است و آن اینکه تعریفاتی را که حضرت علیس در حق این دو مرد (یعنی حضرات ابوبکر و عمر ب) عنوان کرده است با غصب خلافت آن دو نفر از حضرت علیس و نسبت به اشتباهاتشان منافات دارد. پس یا اینکه این گفته‌ها از اقوال حضرت علیس نیست و یا اینکه اجماع و برداشت ما اشتباه بوده است[[32]](#footnote-32). اما ما می‌گوییم که در صحت کتاب نهج البلاغه هیچ شکی نیست، لذا باید در اجماع و اقوال خودمان شک بکنیم. ما شیعیان می‌گوییم که در صحت کتاب نهج البلاغه نزد ما شیعیان هیچ شکی وجود ندارد، پس احتمال دوم (یعنی غلط بودن اجماع ما) واضح و آشکار است. خلاصه کلام اینکه تمامی این افسانه‌های خود پرداخته و خیالهای باطله اسبابی هستند برای برانگیختن بغض، کینه و دشمنی در میان مسلمانان و ایجاد تفرقه ما بین آنان. و عاملی است برای دور کردن امت مسلمان از جستجوی حق و در نهایت عاملی است جهت برانگیختن عواطف و احساسات امت مسلمان، که هیچ‌گونه پیامد سودمندی در برندارد.

خلاصه کلام و دلایل در مورد قضیه فدک:

در این مورد مسائلی هستند که باید مطرح شوند، اول اینکه آیا خود حدیث مذکور در این مورد صحیح می‌باشد و آیا آن اضافاتی که به آن افزوده شده، صحت دارند یا خیر.

حضرت ابوبکر صدیقس باغ فدک را به حضرت فاطمه زهرال ندادند؛ زیرا که از پیامبر اکرمص شنیده بودند که ایشان فرمودند: **«**إنّ العُلماءَ وَرَثَةُ الأنبِياءِ وَ إنّ الأنبياءَ لَمْ يُوَرّثُوْا ديناراً وَ لا دِرْهماً وَ إنّما وَرّثُوا الْعِلمَ فَمَنْ أخَذَ بِه أخَذ بِحَظٍّ وَافِرٍ[[33]](#footnote-33)» ترجمه: همانا که علما وارثین انبیاء† هستند و جز این نیست که انبیاء† از خود درهم و دیناری (مال دنیا را) به ارث نمی‌گذارند و جز این نیست که ایشان از خود علم شریعت و دین را به ارث می‌گذارند. پس کسی که علم را (که میراث انبیاء† است) کسب کرد، بهره بسیار بزرگی برده است. شیعه می‌گوید که حضرت فاطمه زهرال تا آخر عمر با حضرت ابوبکر صدیقس صحبت نکردند تا اینکه وفات کردند.

حافظ ابن حجر/ در باره این طرز تفکر حضرت فاطمه زهرال در باره باغ فدک می‌فرماید که علت ناراحتی حضرت فاطمه زهرال در باره باغ فدک از حضرت ابوبکر صدیقس با این وجود که حضرت ابوبکر صدیقس برای این کار خود به عنوان دلیل حدیث آوردند، به خاطر اعتقاد ایشان بر تاویل حدیث بر خلاف وجه استدلال حضرت ابوبکر صدیقس بوده است. گویا حضرت فاطمه زهرال اعتقاد بر تخصیص عموم با استدلال از این قول پیامبرص **«**لا نُوَرِّثُ**»** داشتند و این چنین برداشت نمودند که در ارث بردن منافع زمین و باغ ممانعتی وجود ندارد. و حضرت ابوبکر صدیقس بر عموم حدیث تمسک جستند و آن دو بزرگوار اختلاف کردند در امری که در آن احتمال تاویل می‌باشد. پس زمانی که حضرت ابوبکر صدیقس بر این عقیده و اجتهاد خود مصمّم و قاطع، بودند حضرت فاطمه زهرال نیز دیگر حرفی نزدند.

اما در مورد عدم صحبت حضرت فاطمه زهرال با حضرت ابوبکر صدیقس در مورد ارث باغ فدک که می‌گویند ایشان با حضرت ابوبکر صدیقس صحبت نکردند تا اینکه وفات کردند، باید گفت که این دلیلی بر عدم صحبت کردنشان به صورت مطلق نیست. و اگر به فرض مثال هم این‌گونه بوده ملامتی بر حضرت ابوبکر صدیقس نیست؛ چرا که به حدیث پیامبر اکرمص عمل نمودند و همین دلیل ایشان را کافی است.

در روایتی دیگر آمده است که حضرت ابوبکر صدیقس به خانه ایشان تشریف بردند و ایشان را نسبت به این مسئله راضی و متقاعد نموده و ایشان هم راضی شدند.

آنچه که ذکر شد از احادیث ثابت است، اما مسائلی که مطرح می‌شوند مانند خارج شدن حضرت فاطمه زهرال از منزل و حضور ایشان در جمع مردان و مسائلی از این قبیل، باید گفت که در این رابطه حدیث صحیحی به ثبوت نرسیده و عقل سلیم هم چنین چیزی را در شان حضرت فاطمه زهرال نپذیرفته و رد می‌کند. چنان‌که قبلاً در بحث مظلومیت حضرت فاطمه زهرال عنوان شد. جای تعجب و شگفتی نسبت به این روایت است **«**إنّ العُلماءَ وَرَثَةُ الأنبِياءِ وَ إنّ الأنبياءَ لَمْ يُوَرّثُوْا ديناراً وَ لا دِرهماً وَ إنّما وَرّثُوا الْعِلمَ فَمَنْ أخَذَ بِه أخَذ بِحَظّ وَافِر**»** ترجمه: همانا که علما وارثین انبیاء† هستند و جز این نیست که انبیاء† از خود درهم و دیناری (مال دنیا را) به ارث نمی‌گذارند و جز این نیست که ایشان از خود علم شریعت و دین را به ارث می‌گذارند. پس کسی که علم را (که میراث انبیاء† است) کسب کرد، بهره بسیار بزرگی را برده است. این حدیث را شیعه در کتب معتبر خود از امام جعفر صادق روایت نموده‌اند، اما متاسفانه علما و دانشمندان شیعه با توجه به صحت و تایید آن، آن را کنار گذاشته و یا فراموش کرده‌اند.

علامه مجلسی و خمینی این روایت را صحیح دانسته و مجلسی می‌گوید این روایت دارای دو سند می‌باشد، یکی مجهول و دیگری حسن و یا موثق که هر دوی این‌ها از سند صحیح کمتر نیستند[[34]](#footnote-34).

خمینی نیز چنین می‌گوید، همه راویان سند حدیث ثقه هستند، حتی پدر علی‌ابن‌ ابراهیم یعنی (ابراهیم بن‌هاشم) از بزرگان و معتمدین در روایت نمودن حدیث به شمار می‌آیند[[35]](#footnote-35).

این حدیث از احادیث صحیح نزد شیعه می‌باشد و در واقع این حدیث بیانگر این موضوع است که انبیاء†، سرمایه‌های مادی از خود به جای نمی‌گذارند بلکه علم ودانش را از خود به ارث می‌گذارند. دوم اینکه در جریان مسئله خلافت بعد از حضرت ابوبکر صدیقس، حضرات عمر، عثمان، علی و حسنش زمام خلافت را به دست گرفتند، اما هیچ یک از این بزرگان فدک را به عنوان میراث به حضرت فاطمه زهرال ندادند و اگر چنان‌که فدک حق مسلّم حضرت فاطمه زهرال می‌بود، با گذشت چند سال این حق باطل و یا به فراموشی سپرده نمی‌شد[[36]](#footnote-36).

سوم اینکه: اگرچنان‌که کسی از پیامبر اکرمص میراث می‌برد، پس همسران ایشان و عموی گرامی ایشان حضرت عباسس مستحق‌تر از دیگران بودند و چرا قضیه میراث فقط به حضرت فاطمه زهرال منحصر شود. و اگر قضیه فدک به عنوان میراث یک مسئله لا ینحل قرار گرفته بود، پس چرا دیگران ادعای حق وراثت نمی‌کردند.

دلیل چهارم: اینکه اگر چنان‌که جریان حضرت سلیمانس این گونه به عنوان دلیل از طرف شیعه مطرح شود، که حضرت سلیمانس به نص صریح قرآن کریم وارث پدرشان حضرت داوودس بودند و از پدرشان میراث برده است: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ ﴾ [النمل: ١٦] و میراث برد سلیمانس (از پدرشان) داوودس.

در جواب این استدلال گفته خواهد شد که هدف از میراث، ارث نبوت و علم است نه سرمایه مادی و مال دنیا؛ چرا که حضرت سلیمانس برادر دیگری هم از پدرشان داشتند و امکان ندارد که قرآن کریم بدون در نظر داشتن حق برادر دیگر، حضرت سلیمانس را تنها وارث پدر معرفی نماید؛ پس بنابراین عنوان شدن حضرت سلیمانس در این جریان بیانگر ارث نبوت و دانش است نه سرمایه مادی که از پدر باقی بماند.

اگر چنان‌که هدف معرفی، ارثِ مالی و مادی باشد پس بنابراین فایده معرفی چیست و چه پیامی برای بشریت می‌تواند داشته باشد؟

جواب این سؤال مسلّم است که هدف، وراثت مادی و سرمایه‌های دنیوی نبوده کما اینکه این آیه مبارکه هم همین مطلب را می‌رساند: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ﴾ [مریم: ٦] (تا اینکه فرزندم) از من (دین و دانش) و از آل‌یعقوب هم ارث ببرد.

دلیل پنجم اینکه حضرت فاطمه زهرال قبل از وفات‌شان به حضرت أسماء بنت عُمَیسل یعنی همسر حضرت ابوبکر صدیقس دستور دادند که ایشان را غسل بدهند. (حضرت أسماء بنت عُمَیسل بعد از وفات حضرت ابو بکر صدیقس به عقد حضرت علیس در آمدند). أسماء بنت عُمَیسل حقیقتا خدمات شایسته و ارزنده‌ای برای حضرت فاطمه زهرال انجام دادند. از پرستاری در زمان بیماری ایشان گرفته تا انجام کارهای شخصی و خانگی به عهده ایشان بود. و مسلّما همه این کارها را ایشان با اجازه شوهر خود یعنی حضرت ابوبکر صدیقس انجام می‌دادند و این روابط بگونه‌ای بود که بیانگر الفت و محبت عمیق، بین این دو خانواده است. و اگر چنان‌که به جای محبت و الفت و رابطه دینی بین خانواده‌های حضرت عمرس و حضرت علیس کینه، تنفر و دشمنی می‌بود و حضرت فاطمه زهرال دارای حرمت و احترام نزد حضرت ابو بکر صدیقس نمی‌بود، مسلّما حضرت ابوبکر صدیقس همسرشان را اجازه پرستاری، غسل و تکفین نمی‌دادند.

پس بنابراین همه این خدمات شایسته وارزنده و به دور از ریا وصحنه‌های نمایشی و کزایی امروزی، این پیام مهم و حیاتی را به امت اسلامی می‌رساند که همه صحابه ارتباط‌شان بر اساس دین، تقوا، و مخلصانه بوده است.

بحث چهارم: حضرت عمرس و ازدواج ایشان با ام‌کلثوم دختر گرامی حضرت علی‌بن ابی طالبس

در این بحث سعی می‌کنم حقایقی را برای بعضی از شیعیان که هنوز برایشان روشن نشده و یا اینکه عمدا آن مسائل را به باد فراموشی سپرده‌اند، مطرح خواهیم نمود.

1. حضرت علیسدخترشان ام کلثوم را به عقد حضرت عمرس در آوردند.

2. تمجید و نصایح مهمی که در موقعیت‌های مختلف به حضرت عمرس نمودند.

3. نام‌گذاری یکی از فرزندانشان به نام عمر.

چنان‌که بقیه فرزندان‌شان به نام‌های ابوبکر و عثمان نیز در معرکه کربلا در کنار برادرشان حضرت حسینس به شهادت رسیدند[[37]](#footnote-37).

عده‌ای از ائمه بزرگوار امثال حضرات حسن و حسین به تبعیت از پدر بزرگوارشان حضرت علیش اسامی بعضی ازفرزندان‌شان را ابوبکر و عمر گذاشتند و همچنین حضرت علی بن حسین (زین العابدینش)، اسامی بعضی از فرزندان‌شان را عمر و عثمان گذاشته بودند.

بزرگان اهل‌بیت به خلفای راشدین افتخار می‌کردند تا جایی که دوست داشتند مردم آنان را با نام‌های شیخین یعنی ابوبکر و عمرب صدا بزنند[[38]](#footnote-38).

حضرت امام کاظم و امام رضا رحمه الله تعالی علیهما دوست داشتندکه با اسم ابوبکر و عمر صدا زده شوند و دیگر ائمه بزرگوار در طول تاریخ اسلامی بهره اسمی از این دو بزرگوار برده‌اند.

جای تعجب و شگفتی دارد که همه این واقعیت‌ها در کتب شیعه وجود دارد ولی چرا عامه مردم و جامعه شیعه از این واقعیت‌ها اطلاعی ندارند. این اسامی که به صورت تکراری در بین خانواده‌های ائمه ذکر شده است، دلیلی قاطع بر محبت عمیقی است که بین صحابه کرامش و خانواده‌های ائمه وجود داشته است.

ائمه بزرگوار انسان‌هایی بودند که اگر احساس کینه و یا دشمنی نسبت به صحابه کرامش می‌نمودند، ارتباط و یا رشته‌های فامیلی و خانوادگی با ایشان برقرار نمی‌کردند، چه رسد به اینکه صحابه کرامش دین را رها کرده و منحرف می‌شدند.

قیام‌ها و مبارزات دینی ائمه در طول تاریخ به خاطر انحرافات ایجاد شده در جامعه آن زمان بوده و در همین راستا آزار و شکنجه‌های طاقت‌فرسایی را تحمل نموده و در بسیاری از موقعیت‌ها به شهادت می‌رسیدند.

پس بنابراین، آیا انسان عاقل و منطقی می‌تواند قبول نماید که از طرفی انگیزه قیام‌های ائمه بزرگوار به خاطر نابودی ناهنجاری‌های جامعه بوده و از طرفی دیگر خود آنان دارای اسامی و یا ایجاد رشته‌های فامیلی و خانوادگی با کسانی داشته باشند که منحرف و مرتد شده‌اند و عامل ارتدادهای زیادی در بین مردم شده‌اند. مسلّما هیچ منطقی این تحلیل و برچسب بی‌پایه و بی‌اساس مغرضان را نمی‌پذیرد. عموما شیعیان این جریانات را رد و یا چنین توجیه می‌کنند که انتخاب نام نمی‌تواند دلیل محبت باشد. و مسئله ازدواج حضرت عمرس با ام‌کلثومل را هم رد می‌کنند.

توجیهات و یا رد این مسائل تاریخی و غیر قابل انکار توسط شیعیان از دیدگاه‌های متفاوتی قابل قبول نیست؛ چرا که هر انسان عاقل و دانایی ارزش و اهمیت اسم حسنس را می‌داند و بر اساس آن ارزش و اهمیت آن را انتخاب می‌نماید، و از طرفی دیگر دین اسلام، مسلمانان را تشویق به انتخاب نام‌های اسلامی نموده است.

پس بنابراین هیچ انسان مسلمانی راضی به انتخاب نام‌هایی که منحصر به دشمنان دینش هستند، نیست.

موضوع ازدواج دختر گرامی حضرت علی و فاطمه، یعنی ام‌کلثومل با حضرت عمرس در کتاب‌های معتبر شیعه روایت شده است و در ضمن بعضی از مراجع بزرگ شیعه از قبیل مجلسی این احادیث را صحیح و قابل قبول شمرده‌اند.

مجلسی یکی از علمای بزرگ شیعه است. وی در کتابش به نام «مِرآةُ العُقول» چنین می‌گوید: اما احادیثی که دلالت بر این موضوع می‌کنند که حضرت علیس دخترشان را به عقد حضرت عمرس درآورده‌اند، صحیح بوده و هیچ نوع شک و تردیدی در این مسئله وجود ندارد.

صاحب کتاب کافی (کلَینی) هم این احادیث را روایت نموده است. اما وی این احادیث را به چند دسته تقسیم کرده است. دسته اول و دوم را احادیث حَسَن[[39]](#footnote-39) نامیده و دسته سوم را احادیث مُوَثّق و دسته چهارم را احادیث صحیح نامگذاری کرده است[[40]](#footnote-40).

مجلسی در این بحث به این مطلب هم اشاره کرده که شیخ مفید، مسئلۀ ازدواج حضرت عمرس با ام‌کلثومل را منکر شده است. با وجود این احادیث و دیگر روایات مبنی بر اینکه زمانی که حضرت عمرس شهید شدند، حضرت علیش دخترشان أم‌کلثوم را به منزل خود بردند، لذا با وجود احادیثی که در بحارالأنوار وجود دارد انکار آقای مفید جای بسی تعجب و شگفتی دارد؛ که البته بعید هم نیست که این انکار بر اساس تقیه (همانطوری که عادت شیعه است) باشد[[41]](#footnote-41).

گمان نمی‌کنم که آقای مفید از این احادیث اطلاعی نداشته باشد، بلکه آنچه که ایشان را وادار به انکار این موضوع مهم نموده است، این مطلب است که حضرت علیس چگونه دخترش أم‌کلثومل را به عقد یک شخصیت طاغوتی و منافق همچون حضرت عمرس در آورده است. به همین دلیل این دیدگاه جاهلانه معضل و مشکلی است که راه خلاصی از آن جز انکار حقیقت نمی‌باشد. در صورتی که انسان‌های عادی چنین کاری را نمی‌کنند و نخواهند نمود، چه رسد به اینکه شخصیتی همچون حضرت علیس دختری مثل أم‌کلثومل را به عقد یک انسان ظالمی همچون حضرت عمرس در بیاورد؛ چرا که از دیدگاه شیعه، صحابه کرامش ظالم و انسان‌هایی متمرد بوده‌اند و از طرفی جریان عقد و برقراری رشته فامیلی بین خانواده حضرت عمرس و حضرت علیس همچون صاعقه‌ای کوبنده بر فرق افکار جاهلانه شیعه به حساب می‌آید. به همین دلیل آقای مفید برای فرار از این معضل مذهبی، راه خلاصی جز انکار این موضوع پیدا نکرده است.

با توجه به صحت احادیث وارده، آقای مجلسی این موضوع را قبول دارد. اما از طرفی دیگر ایشان معتقد است که این عقد و وصلت بر اساس تقیه و اجبار صورت گرفته است. انسان حیران می‌ماند که از کدامین نظر و دیدگاه تعجب کند؛ مفید یا مجلسی؟

آقای مفید برای فرار و رهایی از معضل ایجاد شده حاضر به انکار احادیث صحیح شده است و از طرفی دیگر همکار وی یعنی آقای مجلسی اصل و واقعیت موضوع را می‌پذیرد اما چنان توجیه می‌کند که شخصیت بلندمرتبه حضرت علیس را زیر سؤال برده و از ایشان یک شخصیت متزلزل و بزدل به تصویر می‌کشد تا جایی که حاضر به عقد دخترشان با یک انسان به ظاهر مسلمان می‌شود و این عمل بر اساس تقیه و فشارهای وارده بر ایشان بوده است.

آیا ارزش و احترام تک دختر فاطمه زهرال همین قدر است که محبان به ظاهر اهل‌بیتی این عقد را برای یک منافق و طاغوت بر اساس تقیه و اجبارهای دیگران بدانند. آنان در واقع با این طرز تفکر و دیدگاه، نهایت بزدلی و ضعف را به خانواده حضرت علیس نسبت داده‌اند و این ظلمی است که به خانواده پاک حضرت علیس از طرف مدعیان دروغین اهل‌بیت† صورت گرفته است.

بحث پنجم: انتقاد به ساحت پاک همسران پیامبر**ص**، مادران مؤمنین

اسلام دینی است که پیروانش را به انتخاب هرچه بهتر کارها و مسائل دینی و یا دنیوی توصیه و برای این منظور اصول و راهکارهای منطقی ارائه نموده است. به همین دلیل یکی از کارهای مهم در زندگی بشری، انتخاب همسر است؛ چرا که همسر در زندگی انسان نقش بسیار مهم و تاثیرگذاری در همه زمینه‌ها و ابعاد مختلف زندگی دارد.

اسلام معیار و امتیازات را ارائه نموده که هر فردی برای انتخاب شریک زندگی خود این معیارها را مد‌ نظر قرار دهد.

دیانت و اخلاق خانوادگی و فردی دو اصل بسیار ارزنده هستند که هنگام تشکیل خانواده، همسر باید از این دو معیار مهم برخوردار باشد؛ به همین دلیل ازدواج با زنی که از دین و فرهنگ دینی به دور باشد، صحیح نیست.

پس بنابراین زمانی که پیامبر اسلامص امت خود را برای توجه به چنین مسائل و اصول‌هایی ارزنده‌ای تشویق می‌نمایند، پس خود ایشان به طریق اولی باید که برای اصلاح و هدایت و ایمان و راهنمایی همسرانشان تلاش نمایند.

خداوند متعال همسران پیامبرص را اختیار کامل دادند که هر یک از ایشان می‌تواند پیامبرص را انتخاب نماید و با تمام مشکلات و معضلات زندگی نبوت کنار بیاید و در رکاب پیامبرص باشد و یا اینکه پیامبرص را ترک نموده و در جستجوی آسایش و رفاه باشد. در مقابل این سؤال مهم و سرنوشت‌ساز، همه ازواج پاک پیامبرص کامیابی آخرت و زندگی با آن‌حضرتص را در دنیا و آخرت انتخاب نمودند. کما اینکه خداوند متعال در سوره مبارکه احزاب به همین مطلب اشاره دارند:‌ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩﴾ [الأحزاب: ٢٨ و ٢٩ ]

«ای پیامبرص به همسران خود بگویید که اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خداوند متعال و رسولش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده دنیا از نظر مادی، و احیانا محرومیت‌ها قانع هستید) پس خداوند متعال برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است.

انسان‌های امروزی در قرن بیستم در این جامعه و زندگی مادی هنگام انتخاب همسر به ویژگی‌های گوناگونی که آن دو را به هم نزدیک و با همدیگر تفاهم داشته باشند، توجه می‌کنند»

پس چگونه امکان دارد که یک انسان ضعیف در این دوران پر از فساد و ناهنجاری‌های اخلاقی برای انتخاب همسر امتیازات مهمی را در نظر بگیرد، اما پیامبر اکرمص که برای اصلاح بشریت برگزیده شده بودند، بدون توجه به اصول‌های اسلامی با یک زن غیر مؤمن و فتنه‌انگیز ازدواج نمایند در صورتی که از همه خصوصیات آن زن آگاهی کامل داشته و تا وفات‌شان با آن زن زندگی نمایند.

با این دیدگاه در حقیقت ما انسان‌های قرن بیستم و انسان‌های دوران تزلزل اخلاقی، خود را انسان‌هایی منظم و پاک و پایبند به اصول‌های اخلاقی و خانوادگی می‌دانیم و العیاذ باالله پیامبر اسلامص را دور از صفات زیبای اسلام می‌دانیم؛ تا جایی که این تفکر و دیدگاه غلط به خداوند متعال نسبت داده می‌شود؛ چرا که خداوند متعال از پیامبر اسلامص و عملکردهای دینی ایشان اعلان رضایت و خوشنودی نموده‌اند و این اعلان رضایت از ایشان تأیید بر کارها و رفتارهای پیامبر اسلامص می‌باشد.

شیعیان در طول تاریخ با چنین اعتقادات و افکار غیر دینی زیسته‌اند و حتی مراجع بزرگ علمی و دینی آنان دارای چنین تفکر و نظراتی بوده و هستند و برای اثبات افکار خودساخته احادیثی جعلی بر اساس اسناد غیر مُوثّق روایت نموده‌اند. از این قبیل که پیامبر اکرمص به طرف خانه أم‌المؤمنین حضرت عائشهل اشاره نموده و فرمودند که: **«**ألا إنّ الفِتْنَةَ ههُنَا**»**[[42]](#footnote-42) ترجمه: خبردار که فتنه از این جا (خانه) بلند می‌شود.

در واقع پیامبر اکرمص به طرف مشرق اشاره نمودند، اما انسان‌های مغرض و مریض آن را چگونه تفسیر نموده‌اند. و اگر به فرض محال چنان‌که گفته‌های آنان صحت می‌داشت کدام عقل و منطق می‌پذیرد که پیامبر اکرمص با چنین زنی تا هنگام وفات زندگی نمایند و فرضا اگر هم پیامبر اکرمص از چنین زنی دارای فرزندی می‌شدند، پس بنابراین از زنی دارای فرزند شده‌اند که در رأس همه فتنه‌ها و نفاق‌ها قرار داشته است و در حقیقت این ظلم و تهمتی است که به خانواده پاک پیامبر اکرمص وارد می‌شود که به هیچ عنوان قابل جبران نیست.

بدون تردید همسران پاک پیامبر اکرمص یعنی مادران مؤمنان، همانند دیگر انسان‌ها، بشرِ عادی (نه مَلَک و نه پیغمبر) هستند و مرتکب لغزش‌ها و خطاهایی شده‌اند؛ اما نه چنان خطاهایی که شیعیان آن را نسبت به مادران مؤمنان به تصویر کشیده‌اند گویا که از بدترین انسان‌های دوران پیامبر اکرمص بوده‌اند.

واقعه جنگ جمل و آنچه که در این واقعه رخ داده است، فقط اهداف اصلاح‌طلبانه را در پی داشته است و بنابر صواب‌دید أم‌المؤمنین حضرت عائشهل و عده‌ای دیگر از اصحاب گرانقدر پیامبر اکرمص رخ داد. این واقعه هیچ گونه حرَج و مشکلی نداشته است؛ چرا که أم‌المؤمنین حضرت عائشهب با این بیرون شدن مرتکب هیچ خطا و یا گناه غیر قابل بخشیدنی نشده‌اند. بلکه این بیرون شدن همانند بیرون شدن از خانه برای حج و عمره در زمان پیامبر اکرمص و بعد از وفات پیامبر اکرمص می‌باشد؛ چرا که ایشان بعد از رحلت پیامبر اکرمص برای ادای مناسک حج و عمره از منزل بیرون می‌شدند.

خداوند متعال همسران پیامبر اکرمص را اختیار کامل برای زندگی و یا جدا شدن از ایشان دادند، ولی با این وجود امهات المؤمنین زندگی دنیا و آخرت را با آن‌حضرتص انتخاب نمودند. به همین دلیل در طول زندگی گهربار پیامبر اکرمص، ایشان هیچ یک از همسرانشان را طلاق ندادند، چنان‌که خداوند متعال در سوره احزاب می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩﴾ [الأحزاب: ٢٨ و ٢٩]

«ای پیامبرص به همسران خود بگویید که اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خداوند متعال و رسولش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده دنیا از نظر مادی، و احیانا محرومیت‌ها قانع هستید) پس خداوند متعال برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است. »

فصل چهارم: امامت و نص

این فصل دارای دو مبحث عمده و اساسی است:

بحث اول: امامت

بحث دوم: امامت در پرتو نص، عقلانیت و واقعیت.

بحث اول: امامت

شیعیان معتقدند که امامت ائمه، توسط قرآن کریم تصریح شده است و مسئله امامت نزد آن‌ها جزء اصول دین بوده و منکر آن کافر است.

لذا زمانی که صحابه کرامش با حضرت ابوبکر صدیقس بیعت نمودند، همۀ آنان مرتد شدند؛ چرا که یکی از اصول مهم دین را رها نمودند و این عملکرد صحابهش بیانگر عدم اعتقاد آنان به این اصل است، و از طرفی بیعت حضرت علیس با حضرت ابوبکر صدیقس بر اثر فشار اجتماعی حامیان خلافت بوده است.

در پاسخ به این اشکال گفتار خود حضرت علیس کافی است. ایشان انگیزۀ بیعت خود را با حضرت ابوبکر صدیقس چنین بیان می‌فرماید که: من برای بیعت با حضرت ابوبکر صدیقس به نزد ایشان رفتم و با ایشان بیعت نمودم و در حقیقت اسلام در موقعیت خطیر و بحرانی قرار گرفته بود و تمام افکار باطل برای نابودی اسلام منسجم شده بودند. به همین دلیل در چنین لحظه حساس و بحرانی با جدیت و اخلاص کامل با حضرت ابوبکر صدیقس بیعت نمودم و بر تمام اهداف شومِ سودجویان و افکار غلط آنان خط بطلان کشیده شد و سرانجام حضرت ابوبکر صدیقس امور مسلمین را به دست گرفت و با تمام وجود، ایشان را در کارهای مهم خلافت یاری نمودم[[43]](#footnote-43).

در ابتدای روایت چنین آمده است که حضرت علیس تصمیم بیعت با ابوبکر را نداشتند؛ چرا که بر اثر قرابت فامیلی با رسول اکرمص، خود را مستحق احراز مقام خلافت می‌دانستند و از طرفی دیگر در تعیین خلیفه و امام جایگاه ویژه‌ای را برای خود می‌پنداشتند. اما با وجود همه این تصوّرات و برداشتها از امتناع ورزیدن بیعت در اول کار، حضرت علیس با حضرت ابوبکر صدیقس بیعت نمودند و از عملکرد حضرت ابوبکر صدیقس در دوران خلافتشان (مانند قتال با مرتدین و مانعین زکات) تعریف و تمجید نمودند.

اگر احیاناً حضرت ابوبکر صدیقس برای اسلام و مسلمین از خود مایه نمی‌گذاشتند، حضرت علیس حضرت ابوبکر صدیقس را مستحق چنین تعریف و تمجیدی نمی‌دانستند.

کما اینکه نسبت به این مسئله سید‌محمد آل‌کاشف الغطاء چنین اذعان کرده است: زمانی که حضرت علیس کارهای مخلصانه خلیفه اول و دوم را مشاهده نمودند (از جمله نشر توحید، مجهز نمودن ارتش اسلامی و توسعه جغرافیایی اسلام)، لذا بر اساس تکلیف شرعی با ایشان (یعنی خلیفه اول و دوم) بیعت نمودند[[44]](#footnote-44).

در عصر کنونی، شیعیان برای مخدوش نمودن چهرۀ تاریخی صحابه کرامش تمام زمینه‌ها و استعدادهای فرهنگی را وجهه‌ی همّت خود قرار داده‌اند و تلاش این گروه، معرفی نمودن صحابه کرامش (اولین ثمره غَرس پیامبر اکرمص) به عنوان یک جامعه خشن، خائن و غاصب حق حضرت علیس و عنوان نمودن این دروغ که انگیزه اصلی ایمان آوردن صحابه کرامش رسیدن به مقام و ریاست بوده است.

اما آنچه را امروزه شیعیان انجام می‌دهند، گامی است برای برهم‌زدن اتحاد و انسجام اسلامی و بیشتر نمودن عمق فاجعه و معضلات امروزی جهان اسلام. و از طرفی دیگر گفتارهای زیبای خداوند متعال و پیامبر محبوبش در مورد صحابه کرامش و همچنین ریشه و اساس نظرات پرمعنی و ارتباط پرمحبت و دوستی اهل‌بیت پیامبر اکرمص و صحابه کرامش را چیزی جز اسلام تشکیل نمی‌دهد. به همین دلیل شهادت قرآن کریم بر ایمان راستین آنان و زندگی روشن صحابه کرامش با اهل‌بیت بر تمامی افکار، تلاش‌ها و تخیلات سراب‌گونه شیعه خط بطلان می‌کش.

حضرت علیس مسئله خلافت را یک امر انتسابی بر اساس نص نمی‌دانستند بلکه آن را یک مسئله شرعی بر اساس مشورت و تصمیم‌گیری شورای مهاجرین و انصارش تلقی می‌کردند، بر همین اساس خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمرب را نه تنها یک خلافت شرعی و دینی می‌پنداشتند، بلکه خلافت و کارنامه‌های درخشان دوران آن دو خلیفه را نمونه و الگوی بارز تاریخی می‌پنداشتند و از آنان تعریف و تمجید می‌نمودند، چنان‌که در مسئله مناقشه با حضرت معاویهس اصل خلافت آن دو بزرگوار را به عنوان دلیل و سند برای خلافت خودشان مطرح می‌کنند و در (نهج‌البلاغه) چنین می‌فرماید که در مسئله خلافت، همان کسانی من را برگزیده‌اند که حضرات ابوبکر، عمر و عثمانش را بر گزیده بودند.

پس بنابراین هیچ کس حق انتخاب و اختیار را ندارد و نه هم کسانی که حضور ندارند حق رد این مسئله (خلافت مبنی بر مشورت و تصمیم‌گیری شورای مهاجرین و انصارش) را ندارد. لذا حق تصمیم‌گیری برای جریان خلافت با مشورت و تصمیم‌گیری شورای مهاجرین و انصارش می‌باشد و هر کسی را که آن‌ها (شورای مهاجرین و انصار)، انتخاب نمایند، همان شخص امام امت است و رضایت خداوند متعال در همین است.

اگر کسی بر اساس انگیزه‌های مختلف از این تصمیم و انتخاب سرپیچی نمود آن شخص را دعوت به اصلاح نموده و به جمع خود فرا خوانید و اگر انکار نمود، به خاطر تمرد و ایجاد خلال در نظم عمومی و خلال در جامعه اسلامی با آن بجنگید[[45]](#footnote-45).

این گفتارهای زیبای حضرت علیس در کتاب نهج البلاغه وجود دارد. در حقیقت حضرت علیسبرای اثبات حقانیت خلافت خود این گونه استدلال می‌نمایند؛ یعنی بر اساس نظرات و تصمیم‌گیری شورایی که خلافت خلفای ثلاثه بنیانگذاری شده، خلافت من هم بر اساس همان نظرات و تصمیم‌گیری همان شورا پایه‌ریزی شده است.

در این استدلال حقانیت خلفای ثلاثه، روش و مَنِش آنان را و خصوصاً مسئلۀ خلافت را یک مسئلۀ شرعی و بر اساس شورا می‌داند.

پس بنابراین اگر صحابه کرامش منحرف، غاصب و انسان‌هایی جاه‌طلب و غیر دینی می‌بودند، چرا حضرت علیس عملکرد آنان را برای خود الگو و کارنامه‌های آنان را تحسین و در برابر دیگران آنان را به عنوان دلیل مطرح می‌کند و از طرفی دیگر کسانی که معتقد به معصوم بودن حضرت علیس هستند با این کارها و گفتارها از کجا معصومیت باقی می‌ماند؛ چرا که معصوم به کسی گفته می‌شود که گناه و خطایی نکند، در صورتی که حضرت علیس از کسانی استدلال می‌کند که به قول شیعیان یک جامعه مرتد و منحرف بودند و در حقیقت برای اثبات حق، از عملکرد انسان‌هایی باطل استدلال می‌کند و این بزرگترین خطا و جرم محسوب شده و با عصمت و معصوم بودن حضرت علیس همخوانی ندارد. در همین روایت، حضرت علیس از بیعت مهاجرین و انصارش این گونه سخن می‌گوید: اگر مهاجرین و انصارش شخصی را به عنوان امام و خلیفه مقرر نمودند، رضایت خداوند متعال هم در همین انتخاب است.

بدون تردید مهاجرین و انصارش با حضرت علیس بیعت نمودند همچنینکه با خلفای ثلاثه بیعت نمودند و هر یکی از آنان ملقب به امام‌المسلمین شدند. اما آنچه که تفاوت داشت این بود که آن امنیت توسعه و گسترش اسلامی که در دوران خلفای گذشته ایجاد شد، در این دوران (یعنی دوران خلافت حضرت علیس به علت تداخل شورشیان در امور مملکت) تحقق پیدا نکرد.

همچنین در همین کتاب نهج البلاغه، حضرت علیس هنگامی که به ایشان خلافت و به دست گرفتن زمام امور مسلمین پیشنهاد کرده می‌شود، می‌فرماید: **«**دَعُونِي وَ إلتَمِسُوْا غَيْري أنا لَكُم وَزِيْراً خيرٌ لكُم مِنِّي أمِيْراً**»** مرا رها کنید و به دنبال کسی دیگر بروید؛ چرا که اگر من وزیر شما باشم بهتر است از اینکه امیر شما قرار گیرم[[46]](#footnote-46).

این کلام زیبای حضرت علیس دلیلی واضح بر این مطلب مهم است که مسئله خلافت بر اساس نص نیست و اگر چنان‌که در اینجا نص و حکم خداوند متعال وجود می‌داشت، این گفته حضرت علیس اصلاً درست نبوده است؛ چرا که حکم خداوند متعال بهترین امر و دستور است و بر ایشان لازم بود که این‌گونه می‌فرمودند**: «**خَيْرُ الأمُوْرِ أنْ أكُوْنَ أمِيْراً عَلَيْكُمْ**»** چرا که مقتضای نص و حکم خداوند متعال همین است. خصوصاً زمانی که مردم ایشان را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کردند و ایشان از قبول نمودن خلافت ابا می‌ورزیدند. و چرا حضرت علیس در اینجا درنگ نموده و از بدست گرفتن زمام امور مسلمین عذرخواهی کردند. پس چه دلیلی برای کناره‌گیری وجود داشت.

لذا آنچه که از روایات بالا و عملکرد حضرت علیس روشن می‌شود این است که ایشان اعتقاد به نص بودن مسئله خلافت نداشتند، بلکه آن را یک مسئله شرعی بر اساس شورا و تصمیم گیری اهل نظر و اندیشه می‌دانستند.

قرآن کریم زیر‌بنای مجموعه‌ای از اصول، عقاید و احکام می‌باشد. اگر چه تفاصیل و توضیح این اصول‌ها در سنت مطهّره وجود دارد، اما با وجود همه این تفاصیل، در قرآن کریم آیه و یا نصی وجود ندارد که هر خواننده قرآن از آن اثبات امامت را بگونه‌ای صریح بفهمد.

اما آنچه که بیشتر نیاز به تحقیق و جستجوی علمی دارد، روایات موضوع و خودساخته کسانی است که به عنوان روایات تفسیری قرآن ساخته‌اند. این روایات در طبقات مختلف از نظر ارزش و اعتبار قرار دارد؛ از قبیل احادیث مقبول، مردود، ضعیف و هر سه طبقه این روایات در زمینه مسئله مهمی همچون خلافت که در نزد بعضی‌ها جزء اصول دین به شمار می‌آید، قابل قبول نیست؛ چرا که برای مسائل اصولی نیاز به دلایل مهم و صحیحی می‌باشد. روایات مطرح شده از طرف شیعیان برای اثبات امامت فاقد اعتبار می‌باشد؛ چرا که این روایت یا ضعیف و یا عدم دلالت بر اصل امامت و یا اینکه بعضی از روایات با یکدیگر در تضاد هستند. لذا از چنین روایاتی نمی‌توان مسئله امامت را ثابت نمود.

حدیث غدیر خم:[[47]](#footnote-47)

مطالبی که در این حدیث وجود دارد مثل تبریک گفتن بعضی از صحابه کرامش به حضرت علیس مبنی بر اینکه می‌گفتند مبارک باد شما را ای علی فرزند ابی‌طالب! که شما در حالی صبح و شام نمودی که دوست هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستی[[48]](#footnote-48).

این حدیث برای اثبات امامت، روایات قبلی را باطل می‌کند. مثل حدیث یوم الدّار؛ این حدیث به عنوان نص برای اثبات امامت ذکر شده است و از طرفی دیگر در این روایت موضوع دوستی حضرت علیس با سایر مؤمنین ذکر شده است و صحابه کرامش این مسئله را به حضرت علیس تبریک گفتند. لذا همه این مطلب خود دلیلی روشن بر این مدعا است که تا قبل از این صحنه نصّی برای امامت وجود نداشته است.

اگر فرضاً این حدیث را دلیلی برای اثبات امامت فرض کنیم گرچه هیچ‌گونه دلالتی بر این مسئله ندارد؛ ‌چرا که لفظ «مولا» در حیث به معنی محبت و دوستی است کما اینکه خداوند متعال در آیه چهار سوره تحریم به همین مطلب اشاره می‌کند: ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ﴾ [التحریم: ٤ ] «خداوند متعال یاور اوست، و علاوه از خداوند متعال، جبرییل÷ و مؤمنان خوب و شایسته پشتیبان و دوستدار اوست».

در این آیه مبارکه «مولا» به معنی محبت و دوستی است و لذا نمی‌توان از این کلمه معنی خلیفه را مراد گرفت؛ چرا که جبرییل÷ و مؤمنین، خلیفه برای پیامبر اکرمص نیستند و اگر آنچه را که شیعیان از این کلمه مراد می‌گیرند صحیح قرار داده شود، معنی این آیه کریمه این‌طور می‌شود که: جبرییل÷ و مؤمنین، حاکم، امیر و خلیفه بر پیامبرص هستند و خود پیامبر اکرمص، محکوم و مأمور آنان به شمار می‌آیند. حال آنکه پیامبر خداص رهبر همه امت اسلامی بوده‌اند. کما اینکه خداوند متعال در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [المائدة: ٥٥ ] «تنها خداوند متعال و رسولش و مؤمنان، یاور و دوست شمایند».

خداوند متعال نفرمودند که من امیر بر بندگانم هستم بلکه خداوند متعال رب و خالق بندگانش می‌باشند و همچنین نفرمودند که پیامبر اکرمص امیر مسلمانان هستند بلکه فرموده‌اند که ایشان نبی و رسول خداوند متعال هستند که فرمانبرداری از ایشان لازم است و اطاعت از ایشان در حقیقت اطاعت از خداوند متعال است.

در دنباله حدیث غدیر این مطلب وجود دارد که هر یک از صحابه کرامش به حضرت علیس می‌گفتند که **«**ألْيَوم أصْبَحْتَ مَوْلايَ و مَوْلا كُلِّ مُؤمِنٍ**»** ترجمه: ای علی شما دوست و محبوب من و دوست و محبوب هر شخص مؤمن قرار گرفتید. معنی و مفهوم این جمله غیر از محبت و دوستی چیزی دیگر نمی‌تواند باشد؛ چرا که امکان ندارد که حضرت علیس به عنوان خلیفه مسلمین قرار بگیرد، در حالی که پیامبر اکرمص در بین مسلمین وجود دارد؛ و این جمله که پیامبر اکرمص آن را فرمودند: **«**أللّهُم وَالِ مَنْ وَالَاْهُ وَ عادِ مَنْ عَاْدَاهُ»[[49]](#footnote-49). بار‌الها دوستی بکن با کسی که با او (حضرت علیس) دوستی می‌کند و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی می‌کند.

در این جمله بعضی کلمات بعضی دیگر را تفسیر می‌کنند، چون که عداوت و دشمنی را در مقابل موالات و دوستی قرار داده است.

لفظ مولی در زبان عربی دارای معانی زیادی است. اگر مراد از این لفظ، نص بر امامت است، پس در حقیقت در باره بحث مهمی همچون امامت نیاز به نص صریحی بود که تمامی این اختلافات و نزاع‌های علمی از بین می‌رفت و در واقع ماده اختلاف را ریشه‌کن می‌کرد، حال آنکه چنین نشده است یلکه کلمه‌ای مطرح شده که می‌توان از آن معنی محبت و دوستی را مراد گرفت و معنی محبت از همه معانی دیگر قوی‌تر به نظر می‌رسد؛ چرا که همین کلمه در آیه‌های متعدد به معنی محبت و دوستی مطرح شده است و لذا در اینجا هم می‌توان آن را به همان معنی تفسیر نمود.

انگیزه مهم ایراد خطبه غدیر:

از آنجایی که این مسئله علتی بر نزاع‌های علمی شده است، به همین دلیل لازم است که موقعیت ایراد خطبه و مهمتر از همه انگیزه ایراد این خطبه مطرح شود.

غدیر در حقیقت نام مکانی است که در نزدیکی مدینه منوره قرار دارد و در آن مکان پیامبر اکرمص در بین عده‌ای از اهل مدینه و کسانی که خانه‌هایشان در بین راه قرار داشت، به ایراد سخن پرداختند. انگیزه اصلی ایراد این خطبه موضوعی بود که در بین بعضی از مسلمین و حضرت علیس رخ داده بود. عده‌ای از مسلمین به خاطر تقسیم غنایمی که از یمن بدست آمده بود، از حضرت علیس ناراحت شده بودند و این جریان را به صورت شکایت در محضر پیامبر اکرمص مطرح نمودند. پیامبر اکرمص در مقابل این جریان عکس العمل نشان داده و به ایراد سخن پرداختند. در حقیقت پیامبر اکرمص با این عمل قصد رفع نمودن شبهه و ناراحتی‌ای را داشتند که در بین عده‌ای از مسلمان‌ها ایجاد شده بود؛ چرا که حضرت علیس به عنوان یک عالم نخبه و قاضی، مسلماً در تقسیم غنایم هیچ نوع کوتاهی و اشتباهی را مرتکب نشده بودند، به همین دلیل پیامبر اکرم صبه آن دل‌های مکدر و شاکی و به نوعی به تمام صحابهش و مسلمانان دستور محبت و دوستی با حضرت علیس را دادند.

نسبت به این توضیح عده‌ای سؤالاتی با این مضمون مطرح کرده‌اند که اگر صحابه کرامش با حضرت علیس برادر و دوست نبودند و پیامبر اکرمص برای ایجاد محبت و دوستی چنین نمودند و از طرف دیگر آیا یک مسئله ساده مثل مطرح نمودن مسئله محبت ارزش این همه آزار و اذیت صحابهش را داشت که در موسم گرما و مکانی نامناسب فقط برای ایراد خطبه محبت اتراق نمایند؟

در جواب باید گفت اگر چنان‌که مراد و هدف پیامبر اکرمص تنها اعلام امامت حضرت علیس بود، پس چرا در بین حجّاجی که از شهرها و مسیرهای دوردست در مراسم حج شرکت داشتند، این مطلب را عنوان ننمودند و در مکان غدیر در بین عده‌ای معدود و انگشت‌شمار این مسئله را مطرح نمودند.

این مسئله نه جایگاهی از نگاه عقل دارد و نه هم قابل قبول نقل و منطق می‌باشد. به همین دلیل از آنجایی که مسئله امامت یک مسئله عمومی و فراگیر است لازم است که اعلان امامت و انتخاب یک شخص به عنوان خلیفه و زمامدار امور مسلمین، در یک مکان و موقعیت مطرح گردد که اکثر مردم از آن آگاهی و اطلاع کامل پیدا کنند، پس چه مکان و موقعیتی بهتر از حج که همه مسلمانان از شهرها و مکان‌های مختلف همچون یمن، بحرین، نجد و غیره که در آن مراسم حضور داشتند؛ چرا که مسئله‌ای که برای امت اسلام حیاتی و دارای حیثیت شاهرگ برای این امت می‌باشد و تصریح این مسئله امت را از اختلافات عمیق، و خلیج‌های بزرگ تفرقه و جدایی باز می‌داشت بگونه‌ای مطرح نشده است که این امت را از همه این معضلات نجات بدهد. پس بهترین موقعیت و جایگاه برای معرفی حضرت علیس به عنوان امام امت مراسم حج بود که همۀ مردم در آن حضور داشتند نه در بین راه و آن هم در بین مردم مدینه منوره و عده‌ای دیگر. به همین دلیل از این عمل پیامبر اکرمص چنین معلوم می‌شود که ایراد این خطبه در چنین مکان و موقعیتی جز ایجاد محبت و رفع کدورت از بین بعضی از صحابهش (که با حضرت علیس در یمن برای انجام مأموریتی بودند) و حضرت علیس چیزی دیگر نبوده است.

حدیث منزلت:[[50]](#footnote-50)

حدیث منزلت یکی از جمله احادیث و روایاتی است که پیرامون موضوع و مفهوم این روایت جنجال‌های زیاد علمی و فکری در طول تاریخِ پرفراز و نشیب امت اسلامی بوجود آمده است.

این روایت این گونه آمده است که: **«**أنت مِنّي بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسَي**».** شیعه از این حدیث شریف برای اثبات امامت حضرت علیس استدلال می‌کنند. در حالی که روایت غدیر بعد از این حدیث آمده است و در واقع این برداشت و استدلال را از بین می‌برد، گر چه حدیث منزلت فایده‌ای جز تشبیه خلافت حضرت علیس بر مدینه منوره را به جای پیامبر اکرمص مثل استخلاف حضرت موسی می‌باشد که ایشان برادرشان حضرت هارون را بر قومش به جای خود گذاشتند، ندارد؛ چرا که اگر مقصود و هدف پیامبر اکرمص از این تشبیه، خلافت و جانشینی بعد از خودشان بوده است، پس باید حضرت یوشَع÷ را به عنوان تشبیه به کار می‌بردند؛ چرا که یوشع÷ بعد از وفات حضرت موسی÷ به عنوان جانشین ایشان منصوب شدند و دیگر اینکه حضرت هارون÷ در زمان حیات و زندگی حضرت موسی÷ وفات کردند. اگر منظور پیامبر اکرمص مطلقاً تشبیه بوده است پس بنابراین این تشبیه زمان پیامبر اکرمص را هم در بر می‌گیرد، به نوعی که حضرت علیس در زمان حیات پیامبر اکرمص جانشین ایشان بوده است در حالی که این برداشت اصلاً درست نیست؛ چرا که آن‌حضرتص در آخر همین حدیث فرمودند که: **«**إلا أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِيْ**»‌** یعنی اینکه بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

پس بنابراین مراد از این تشبیه، تشبیه کلی نیست؛ چرا که هیچ مدرک عقلی وجود ندارد که در آن تصریح شده باشد که حضرت علیس پیامبر و یا نبی بوده است در حالی که پیامبر اکرمص هم وجود داشته‌اند، چنان‌که حضرت هارون÷ به عنوان یک نبی با برادرشان حضرت موسی÷ در یک زمان بوده‌اند. پس نتیجه می‌گیریم که آن واقعیتی که در متن این حدیث نهفته است، تشبیه استخلاف و قرار دادن خلیفه بر مدینه منوره (در جنگ تبوک) در صورت نبود و عدم حضور پیامبر اکرمص بوده است. چنان‌که حضرت موسی÷ برادرشان حضرت هارون÷ را (در زمان رفتن به کوه طور، جهت مناجات با پروردگارشان) بر قوم خود خلیفه قرار دادند.

یکی از مسائل مهم دیگر و ادعای شیعه نسبت به این مسئله که خلافت بعد از پیامبر اکرمص حق مسلم حضرت علیس بود اما ایشان از حق خود منصرف شده و با خلفای قبل از خودشان درگیر نشدند و همچنین هنگامی که به حضرت فاطمهل ظلم و بی عدالتی صورت گرفت، ایشان از جگرگوشه پیامبر اکرمص دفاع نکردند.

اما سکوت حضرت علیس و نوع نگرش ایشان به این مسائل انگیزه‌ها و عوامل مختلفی داشته است. یکی از این عوامل، ترس از بین رفتن و تخریب اسلام بود و برای اینکه این حرکت نوپا و نهضتی که برای نجات بشریت قدم‌های موفقیت را بر می‌داشت، در مقابل حق خودشان ترجیح دادند و این سکوت حضرت علیس در واقع اسلام را از فرو پاشیدن نجات داد.

جواب کسانی که چنین ادعایی دارند این است که چنین مدعیانی از عقل و خِرَد انسانی برخوردار نیستند و گرنه چنین افواهی را در طول تاریخ به راه نمی‌انداختند. اگر چنان‌که امامت رُکنی از ارکان اسلام می‌بود همانطوری که خودشان از مدعیان رکن بودن امامت هستند پس، از اسلام چه چیزی باقی مانده است که از تخریب و نابودی آن ترس و واهمه‌ای باشد و اگر حضرت علیس سکوت خود را به حق و به جا می‌دانستند پس چرا در مقابل حضرت معاویهس و دیگران اظهار نموده و آن همه جنگ و کشتار به راه افتاد. لذا آنان که چنین افواه بی‌معنی را به حضرت علیس نسبت می‌دهند، اذهان کنجکاوی هم وجود دارد که این گونه اعتراضات و انتقادات نسبت به عملکرد حضرت علیس می‌کنند. به همین دلیل ما اهل سنت این‌گونه اعتقاد داریم که حضرت علیس در مسائل دینی و برخورد با متجاوزین و سهل‌انگاران و تنبیه آنان، از ملامت هیچ ملامتگری ترس و هراسی نداشتند و شایسته مقام آن‌حضرت نیست که حتی در مقابل هتک حرمت و یا ترک فروعات اسلامی هم چشم‌پوشی کنند، پس چگونه می‌تواند در مقابل ترک شدن رکنی از ارکان مهم اسلام بی‌تفاوت باشد و هیچ‌گونه عکس‌العملی از خود نشان ندهند.

چنان‌که خودشان در نهج البلاغه چنین می‌فرماید که نصرت و کامیابی و شکست و رسوایی بستگی به تعداد و تجهیزات ندارد بلکه این دین از آنِ خداوند متعال است و خداوند است که دینش را بر دیگران غالب و یاری می‌نماید و لشکریان دینش را آماده و نصرت می‌فرماید تا اینکه به اوج قله‌های کامیابی برساند و نور ایمان در اقصی نقاط دنیا طلوع کند و ما هم بر وعده‌های خداوند متعال هستیم و خداوند متعال هم وعده‌هایش را به پایه تکمیل می‌رساند و لشکریان دین و ایمان را یاری می‌فرماید[[51]](#footnote-51).

اگر چنان‌که امامت حضرت علیس از ارکان دین می‌بود، پس نباید در مقابل پایمال شدن این مسئله سکوت می‌کردند، حال آن‌که خداوند متعال ایشان را مکلف به حفظ دین نموده است و بنا بر گفته خود ایشان برای دفاع از دین تعداد و تجهیزات مطرح نیست، اما بر خلاف این ادعاها، عملکرد حضرت علیس در مقابل این رویدادها چیزی دیگر بوده است تا جایی که ایشان با خلفای ثلاثه قبل از خود با میل و ارادۀ شخصی خود بیعت نموده و در جهاد و فتوحات و گسترش اسلام با آنان شرکت نمودند.

جنگ‌هایی دیگر در دوران تاریخِ خلافت حضرت علیس با حضرات امیر معاویه، طلحه و زبیرش به چشم می‌خورد، اما این جنگ‌ها به خاطر امامت و خلافت نبوده و هیچ شکی نیست که حضرت علیس در این جنگ‌ها بر صواب (رأی درست) و دیگران بر اشتباه اجتهادی بوده‌اند، با این وجود که حضرت امیر معاویهس و دیگران بر صواب نبوده‌اند و اشتباه اجتهادی کرده‌اند، اما خداوند متعال هر دو گروه را اهل ایمان معرفی می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: ٩]

«هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح را برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تَعدّی وَرزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم کرده و تعدّی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خداوند متعال بر می‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هر گاه باز گشت و فرمان خداوند متعال را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح را برقرار سازید و (در اجرای مواد و شرایط آن) عدالت را به کار برید؛ چرا که خداوند متعال عادلان را دوست دارد»

در این آیه کریمه گروهی که بر اشتباه بودند، گروه مؤمن معرفی شده‌اند، پس انگیزه جنگ‌هایی که بین حضرت علیس و حضرت معاویهس رخ داد به خاطر خونخواهی حضرت عثمانس بوده است نه به خاطر دشمنی در دین. حضرت علیس معتقد بودند که اول همه مسلمانان بیعت کنند و بعد از بیعت، کسانی را که حضرت عثمانس را به قتل رسانده‌اند، قصاص می‌کنیم. اما حضرت امیر معاویهس (بنابر موقعیت و صلاح‌دید خود) می‌فرمودند که ما تا آن زمان بیعت نخواهیم نمود تا حکم اسلامی را بر قاتلین اجرا نفرمایید و به همین دلیل این اختلاف نظر عامل ایجاد جنگ در بین مسلمانان شد[[52]](#footnote-52).

حضرت علیس در رابطه با آنچه که بین ایشان و اهل صفّین رخ داد، در نهج البلاغه چنین می‌فرماید: پروردگارِ ما یکی است و دعوت ما در اسلام و فعالیت‌های آن در یک مسیر است و در ایمان آوردن به خداوند متعال و تصدیق پیامبرش نه بر شما برتریم و نه شما بر ما برتری دارید و مسئولیت همۀ ما یکی است و آنچه که ما با هم در آن اختلاف داریم، به خاطر شهادت حضرت عثمانس است و ما در این جریان مقصر نیستیم[[53]](#footnote-53).

اگر چنان‌که این جنگ‌ها به خاطر عداوت آنان با اسلام و مسلمین صورت گرفته بود، پس چطور ممکن است که حضرت حسنس با دشمنان اسلام و مسلمانان (حضرت معاویهس) کنار بیاید و صلح نماید، چنان‌که بعضی‌ها معتقدند که جنگ حضرت علیس با حضرت معاویهس به خاطر عداوت و دشمنی که آنان با اسلام و مسلمانان داشتند، صورت گرفته است. ‌به همین دلیل عکس‌العمل حضرت حسنس بر این تفکر غلط خط بطلان می‌کشد.

زمانی که حضرت حسنس با حضرت معاویهس صلح نمودند چنین فرمودند که: «أرَی وَ اللهِ مُعاویةَ خیراً لِی مِن هوُلَاءِ الّذین یزْعُمُوْنَ أنهُم شیعَه لی إبْتَغَوْا قَتْلی و إنتَهَبوا ثَقلی و أخَذوا مالی، وَ الله لان آخُذ مُعَاوِیة عهداً أحقن بِه دَمِی وَ آمَن به فی أهْلی خَیرٌ مِن أن یقْتلوْنی فَیضِیع أهل بیتی وَ أهْلی». [[54]](#footnote-54) قسم به خداوند متعال، من حضرت معاویهس را از این کسانی که گمان (ادعا) می‌کنند که پیروان من هستند بهتر و شایسته‌تر می‌بینم. (در حالی ادعای محبت می‌کنند که) خواهان قتل من هستند و اموال من را به یغما می‌برند. قسم به خداوند متعال اگر که من از حضرت معاویهس عهدی بگیرم (با ایشان صلح کنم) تا اینکه خون من ریخته نشود و اهل من بوسیله آن عهد در امان باشند، بهتر از این است که این مدعیان دروغین محبت با اهل بیت، خود من را (مانند برادرم حضرت حسینس) بکشند و اهل خانواده من را به حال خود واگذارند.

بدون شک حضرت حسنس همان کاری را انجام دادند که برای امت اسلام و خودشان بهتر بود، چنان‌که پیامبر اکرمص در حق ایشان این‌گونه پیشگویی نمودند که فرزندم حسن سیدی است که امید است توسط ایشان در بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و صفا ایجاد شود[[55]](#footnote-55). حضرت حسینس هم مانند برادر بزرگشان حضرت حسنس در دوران خلافت اسلامی حضرت معاویهس هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادند (چرا که حکومت اسلامی بوده و نیازی هم دیده نمی‌شده است) تا اینکه حکومت اسلامی به یزید سپرده شد. در این دوران، حضرت حسینس پرچم جهاد و مبارزه را بر علیه حکومت وقت (به علت مشروع نبودن آن) بلند نمودند (قابل ذکر است که یزید صحابی نبوده است).

از توضیحات بالا معلوم شد که چرا حضرت حسنس در مقابل حضرت معاویهس کوتاه آمد و حضرت حسینس نه تنها در مقابل حضرت معاویهس قیام نکردند بلکه مطیع و فرمانبردار بودند و در دوران حکومت یزید پرچم مبارزه را بلند نمودند.

حضرت علیس به هیچ کس از کسانی که با آنان درگیر بودند، نسبت شرک و نفاق را نمی‌دادند بلکه در حق آنان این‌گونه می‌فرمودند که آنان برادران ما هستند که بر علیه ما بلند شدند[[56]](#footnote-56).

حضرت علیس پیروان‌شان را از دشنام و لعن منع می‌فرمودند، چنان‌که به پیروان‌شان در نهج البلاغه می‌فرماید: **«**إنّي أكْرَهُ لَكُمْ أنْ تَكُوْنُوْا سَبّابِيْنَ[[57]](#footnote-57)**»**. من برای شما ناپسند می‌دانم از اینکه شما دشنام‌دهنده باشید.

شایسته نیست که یک فرد مسلمان دشنام‌دهنده و لعنت‌کننده باشد و از دیدگاه اسلام لعنت‌کنندگان و توهین‌کنندگان جزء شفاعت‌شدگان نیستند. آنچه که جای نگرانی است، اینست که بعضی از شیعیان توهین و لعن را جزء کارهای مهم و مشغولیت‌های خود قرار داده‌اند.

خداوند متعال بر صحابه کرام و اهل بیت† رحم نماید؛ چرا که او از آنان راضی و آنان هم از خداوند متعال راضی شدند و امید است که خداوند متعال ما را با آنان در بهشت و خوشی‌های آن یکجا جمع بگرداند.

بحث دوم: بررسی امامت از دیدگاه نص، عقل و واقعیت

در بحث‌ها و بررسی‌های گذشته مشخص شد که برای امامت نص صریحی وجود ندارد و بدون تردید نقل صحیح هیچ‌گونه مخالفتی با عقل صریح ندارد.

از طرفی دیگر آیا امامت با عقل موافقت دارد و آیا با واقعیت همخوانی دارد؟

هنگامی که از دیدگاه عقل بررسی می‌کنیم آنچه که بین آنان (صحابه کرام و اهل‌بیت†) اتفاق افتاده است از قبیل برقراری رشته‌های فامیلی و خانوادگی و نام‌گذاری فرزندانشان با نام‌های بزرگان صحابه کرامش و همچنین تمجید و تعریف عده‌ای از عده‌ای دیگر نه تنها دلیل محبت و ارتباط عمیق دین و ایمانی آنان است، بلکه آنچه را که شیعیان در رابطه با امامت می‌بافند، این نوع ارتباطات بر همه تلاش‌های شیعه خط بطلان می‌کشد. ائمه کرام از دیدگاه شیعه معصوم هستند و هنگام ترس و خطر از تقیه استفاده می‌کنند[[58]](#footnote-58). در حالی که این دو قضیه یعنی عصمت و تقیه دو مسئله مخالف با همدیگر هستند و امکان جمع شدن با هم را ندارند.

در رابطه با این مسئله از مدعیان عصمت و تقیه در اذهان عموم مردم با سواد این سؤال ایجاد می‌شود که آیا شما قانون و ضابطه‌ای مشخص دارید که طلاب و حوزه‌های علمیه و شخصیت‌های فرهنگی و علمی شما توان و قدرت تشخیص آنچه را که ائمه بنابر حقیقت و واقعیت مطرح نموده‌اند، از گفته‌هایی که بر اساس تقیه مطرح شده‌اند، جدا نمایند؟

علما و شخصیت‌های دینی در بسیاری از مسائل با هم اختلاف دارند و اگر چنان‌که از آنان سؤال شود که آیا این مسائل مطرح شده اختلافی بر اساس تقیه گفته شده‌اند و یا اینکه بر اساس حقیقت مطرح شده‌اند، جوابی قانع‌کننده و تعیین‌کننده ندارند؛ چرا که خود علمایشان با همدیگر در این رابطه اختلاف دارند.

به همین دلیل، قانونی مشخص برای تشخیص تقیه از غیر آن وجود ندارد. این نوع مسائل مطرح شده، نگرش علمایشان می‌باشد چه برسد به عامه مردم.

سؤالی دیگر که اذهان را به طرف خود متوجه نموده این است که آیا تقیه در حال ضرورت جایز است و آیا شخص معصوم اجازه تقیه را دارد یا خیر؟

جواب این‌که، تقیه برای غیر معصوم در حال ضرورت جایز است همانطوری که برای حضرت عمار یاسرس این موقعیت اضطراری از طرف مشرکین پیش آمد و ایشان طبق آنچه که آنان راضی می‌شدند، صحبت نمودند و مشرکین به همین دلیل حضرت عمار یاسرس را رها کردند. اما زمانی که حضرت عمار یاسرس در محضر پیامبر اکرمص حاضر شدند، ایشان به حضرت عمار یاسرس فرمودند که «إنْ عَادُوْا، فَعُدْ[[59]](#footnote-59)**»** یعنی اینکه اگر آن‌ها دوباره (این آزارها و شکنجه‌های سخت را) تکرار کردند، شما هم (به خاطر حفاظت جان خود)، اخفای عقیده را تکرار کنید.

اما شخصی که معصوم است، در هیچ موقعیتی اجازه تقیه را ندارد؛ چرا که تقاضای عصمت عدم اشتباه و خطا نمودن در تبلیغ دین می‌باشد.

پیامبر اکرمص در رابطه با تبلیغ دین هیچ‌گاه از هوای نفس و جانب خودشان صحبت نمی‌کردند. چنان‌که در این باره قرآن کریم نیز گواهی می‌دهد: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: ٣ و ٤]

«و (محمدص) از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. و آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خداوند متعال به جانب ایشان) وحی و پیام می‌گردد».

طبق این آیه مبارکه آنچه را که پیامبر اکرمص ایراد می‌فرمودند، حق و جزءِ وحی و شریعت اسلام می‌باشد. این است معنی معصوم بودن؛ چرا که معصوم در هیچ حالتی اجازه دروغ و تقیه ندارد.

کسانی که دروغ و تقیه را در مسئله دین در موقعیت‌های ضروری تجویز می‌کنند، در واقع آن‌ها دروازۀ تجویز دروغ بستن بر خداوند متعال را باز می‌کنند. به همین علت است زمانی که یکی از جمله اصحابش از پیامبر اکرمص سؤال نمود که آیا آنچه را شما در حالت خشم و غضب می‌گویید بنویسیم یا خیر؟ آن‌حضرتص در جواب فرمودند: **«**أكْتُبْ فَإنّي لا أَقُوْلُ إلا حَقّاً**»**؛ یعنی بنویس (‌هر چه را که من می‌گویم) چرا که آنچه را که من می‌گویم، جز حق چیزی دیگر نیست.

پیامبر اکرمص در مورد شخصی چنین فرمودند که: «بِئسَ أخُوْ الْعَشِيْرَةِ، فَلَمّا دَخَلَ عَلَيْهِ هَشّ فِيْ وَجْهِهِ وَ إبْتَسَمَ[[60]](#footnote-60)» در ابتدا پیامبر اکرمص نسبت به آن شخص فرمودند که بدترین برادر قوم آمد، اما زمانی که در مجلس پیامبر اکرمص حاضر شد، آن‌حضرتص با اخلاقی زیبا و چهره‌ای خندان با او برخورد کردند. عده‌ای از جمع حاضر این عمل پیامبر اکرمص را تقیه تلقی نمودند، اما در حقیقت این تقیه نبود، بلکه خنده و برخورد خوب یکی از جمله مسائل اخلاقی اسلام است. دوم اینکه پیامبر اکرمص نفرمودند که **«**أنْتَ نِعْمَ أخُوْ الْعَشِيْرَة**»** یعنی اینکه تو بهترین برادر قوم هستی؛ چرا که اگر چنین برخورد می‌کردند این عمل‌شان یک عمل دروغ در حق آن شخص قرار می‌گرفت؛ چرا که معصوم هیچگاه دروغ نمی‌گوید. شیعیان، حضرت علیس را معصوم می‌دانند اما زمانی که با کلمات و جملات زیبایی که مخالف عقاید شیعه و تفکرات آنان است برخورد می‌کنند، آنرا به تقیه ربط می‌دهند و گفته‌های حضرت علیس را حمل بر تقیه می‌کنند. پس، از دیدگاه عقل، تقیه و عصمت هیچ نوع همخوانی با یکدیگر ندارند، مگر اینکه طبق ضرب المثل مشهور عربی که (ماهی و سوسمار با هم در یک مکان زندگی نمی‌کنند) یعنی اینکه اگر همزیستی این دو موجود امکان پذیر می‌بود، آنگاه جمع شدن این دو مقوله متضاد، یعنی تقیه و عصمت هم امکان‌پذیر می‌بود، این مسئله را بر همدیگر قیاس می‌کردیم.

در صورتی که حقیقت این است که هیچ گاه ائمه بزرگوار دین به جز از خداوند متعال از کسی دیگر نترسیده‌اند و خصوصا در مسئله دین تقیه نکرده‌اند، چنان‌که شیعیان روایاتی در این زمینه دارند که دلیل عدم ترس و خوف آنان از کسی دیگر غیر از خداوند متعال را به اثبات می‌رساند.

نمونه‌ای از این روایات، روایت خَواتیم (انگشتری‌ها) می‌باشد. علمای شیعه امثال کلینی در اصول کافی این حدیث را روایت کرده‌اند. روایت از این قرار است که **«**إنّ كلَّ إمامٍ فَضَّ الخاتمَ بِهِ فِيْ أوّلِ إمَامَتِهِ، وَ لَمّا فَتَحَ الباقِرُ فِضَّتَهُ وَجَدَ فِيْهِ (فَسِّر كتابَ اللهِ تعالي وَ صَدِّقْ أبَاكَ وَ وَرِّثْ إ بْنَك وَ إصْطَلِح الأمْةَ وَ قُمْ بِحَقّ اللهِ تعالي وَ قُل الحقَّ في الْخُوْفِ وَ الأمْنِ وَ لا تَخْشَ إلّا اللهَ تعالي) فَفَعَل[[61]](#footnote-61)**»**. به هر امامی در اول امامتش انگشتر ویژه‌ای داده می‌شد. هنگامی که امام باقر/ انگشتر خود را تحویل گرفتند، بر آن انگشتر چنین نوشته شده بود که کتاب الله را تفسیر کن و پدرت را تصدیق کن، فرزند خود را وارث خود قرار بده و امت را درست و اصلاح نما و با حق الله قیام نما و کلمه حق را در موقعیت خطر و امنیت بیان کن و از هیچ کس جز خداوند متعال نترس، او (امام باقر/) نیز اینگونه عمل نمودند.

روایت دیگری با همین موضوع از امام صادق/ هم روایت شده است. این روایت به وضوح بیانگر این مطلب است که امام باقر و امام صادق رحمهما الله تعالی از هیچ کسی غیر از خداوند متعال نمی‌ترسیدند و کلمه حق را در هر موقعیتی که قرار داشتند‌، بیان می‌فرمودند.

قسم به خداوند متعال که آقای میثم بحرانی راست گفته که هنگامی که با جملات و گفته‌های شیرین حضرت علی که نسبت به حضرات ابوبکر و عمرش گفته‌اند برخورد کرده، چنین گفته است که این مدح و ستایش حضرت علیس از شیخین با عقاید ما شیعیان منافات دارد، یا اینکه این اقوال، گفته‌های حضرت علیس نیستند و یا اگر که هستند پس اجماع و عقیده ما غلط است[[62]](#footnote-62).

این نظر را آقای بحرانی بر اساس تقیه نگفته است بلکه بر این اساس گفته است که با وجود دیدگاه مثبت حضرت علیس نسبت به صحابه کرامش، ما در دو موقعیت قرار می‌گیریم و یا اینکه این گفته‌ها را انکار کنیم و یا اینکه اجماع و دیدگاه منفی ما نسبت به صحابه کرامش غلط باشد. علمای شیعه معتقدند که کتاب نهج البلاغه مجموعه گفته‌های حضرت علیس می‌باشد، این تأیید در واقع آنچه را که علمای شیعه بر علیه صحابه کرامش اجماع نموده‌اند، اشتباه و غلط قرار می‌دهد؛ چرا که آنان را بر سر دوراهی قرار می‌دهد.

یا باید که شیعیان این گفته‌ها را انکار کنند که در آن‌صورت کتاب نهج البلاغه نسبتش به حضرت علیس منتفی می‌شود و یا اینکه تفکرات و عقاید واهی آنان نسبت به صحابه کرامش بی‌پایه و اساس تلقی شود.

بدیهی است که صورت اول را نمی‌پذیرند، چرا که کتاب نهج البلاغه صحیح‌ترین کتاب برای شیعیان بعد از قرآن است. پس بنابراین صورت دوم باقی می‌ماند و آن هم بی‌پایه و اساس بودن اجماع غلطشان نسبت به جامعه صحابه کرامش واضح می‌گردد؛ چرا که صحابه کرامش از طرف حضرت علیس مورد تأیید و تعریف و تمجید در کتاب نهج البلاغه واقع شدند.

به همین دلیل با این وضعیت از دیدگاه عقلی نتیجه می‌گیریم که نصی صریح و قطعی برای امامت وجود ندارد.

سؤال اینجا است که مسئله امامت و نص صریح برای این مسئله تا چه اندازه با واقعیت همخوانی دارد. شیعیان اعتقاد دارند که ائمه دوازده‌گانه معصوم هستند و آنان برای خلافت از جانب خداوند متعال برگزیده شده‌اند و در نتیجه خلافت غیر معصوم درست نیست؛ چرا که غیر معصوم امکان دارد که در تبلیغ دین اشتباه بکند، از این رو صلاحیت خلافت مسلمین را ندارد. به همین دلیل وجود معصوم برای حفظ دین تا قیامت یک امر لازم و ضروری است.

اگر به فرض مثال ادعای آنان قابل پذیرش باشد، باید گفت که این قضیه یک قضیه خیالی است که فقط وجود ذهنی دارد، ولی دارای واقعیت خارجی نیست؛ چرا که بحمد الله ما امروز شاهد بقاء و پیشرفت اسلام هستیم در صورتی که در بین مسلمانان یک شخص معصوم که مشاهده شود و در مشکلات و معضلات دینی و اجتماعی به آن مراجعه شود، وجود ندارد و امت اسلامی اعم از شیعه و سنّی که یک امت دعوت و اجابت می‌باشند در تمامی مسائل به علما و اندیشمندان مراجعه می‌کنند نه به شخصیتی معصوم.

پس بنابراین اگر اعتماد امت بر علما و تلاش‌های علمی و دینی دانشمندان گذشته قابل قبول و صحیح می‌باشد، پس به طریق اولی می‌توان بر تلاش‌های شاگردان مکتب پیامبر اکرمص از زمان شروع نهضت و حرکت اسلامی دوران پیامبر اکرمص تا دوران کنونی اعتماد کرد و این واقعیتی است که جهان اسلام و امت اسلامی آن را پذیرفته‌اند، ‌اگر چه عده‌ای منکر آن هستند ولی این انکار، توان زیر سؤال بردن این واقعیت را ندارد.

امروزه اجتهاد و تلاش دینی علمای اسلام بر اساس دلیل و مدرک علمی پذیرفته می‌شود. پس متقابلاً اجتهاد و تلاش‌های ایمانی صحابه کرامش بر اساس موافقت با دین اسلام به طریق اولی باید که پذیرفته شود؛ چرا که آنان حاملان و داعیان اصلی کتاب خداند متعال و سنّت رسول اللهص می‌باشند.

از طرفی آن بزرگواران با لغت و لهجه‌های عربی بیشتر آشنا بودند و شاهد و ناظر وقایع و مسائل به وجود آمده در آن زمان بوده و در دوران نزول وحی زندگی و دارای فهم و درک عمیق‌تری نسبت به اسلام و دین از کسانی که بعد از دوران ایشان آمده‌اند، بودند.

امروزه حکومت‌های اسلامی معاصر را امت اسلامی، صحیح و قابل قبول می‌دانند. در صورتی که شخصیت‌های حاکم بر این حکومت‌ها معصوم نیستند، پس خلافت‌های اسلامی دوران صحابه کرامش در صورتی که خلیفه مسلمین هم معصوم نبودند، به طریق اولی قابل قبول هستند.

به هر حال دین اسلام دینی است که موافق با عقل، منطق و واقعیت است. به همین دلیل اعتقاد داشتن به نص برای امامت، امری است که موافق با واقعیت و عقل نیست بلکه مسئله‌ای کاملاً تخیلی بوده و وجود خارجی ندارد.

اما کسانی که اعتقاد به عصمت و سایر مسائل مطرح شده دارند، از گفته‌های خود دفاع می‌کنند؛ چرا که این نظریات فواید مادی و اقتصادی بزرگی را برای آنان در بر داشته و دارد، که با اسم ائمه و معصومین و ادعای محبت دروغین با اهل بیت† قرن‌ها است که از طبقات و اقشار مختلف، خصوصاً قشر فقیر و زود باور جامعه اخّاذی‌های زیاد و کلانی کرده‌اند و مشخص هم نمی‌شود که این پول‌های هنگفت کجا و چگونه مصرف و هزینه می‌شوند. مصلحت دیگری که برای این گروه دارد، قداستی است که آنان برای خود قائل هستند و خود را از اقشار دیگر برتر می‌دانند و همچنین حکومت و قدرت را به دست گرفته‌اند تا عقاید باطل خود را ترویج بدهند.

آنان با نام ائمه معصومین بر مردم حکومت می‌کنند و به دنبال حفظ منافع مادی و سیاسی خود هستند. در صورتی که برای نگاه داشتن قدرت نامشروع خود از اهرُم ائمه استفاده می‌کنند و هر نوع حکومتی را غیر از حکومت معصوم باطل می‌دانند.

فَنَسْألُ اللهَ تَعَالَی أنْ يَهْدِيَنا وَإيّاهُم الرِّشَادَ وَأنْ يُرِيَنَا الحَقّ حَقّاً وَيَرْزُقَنا إتّبَاعَهُ وَأرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلاً وارْزقْنا إجْتِنَابَه.

سخن آخر

بعد از گشت و گذار در باغچه‌های حقایق علمی از کلام خداوند متعال و پیامبرش و گفته‌های اهل‌بیت† به این نتیجه روشن رسیدیم که همانا منافقین در طول تاریخ و خصوصاً در زمان پیامبرص مشخص و معلوم بودند و آنان هیچ نقشی در جهاد، دعوت دین و پیشبرد اهداف اسلامی نداشتند و همانا دین اسلام توسط قهرمانانی بزرگ به نام صحابهش ترقی کرد و همان‌ها در رکاب پیامبر اکرمص با مخالفین جهاد نمودند و بعد از رحلت پیامبر اکرمص با مرتدین و کسانی که هدف‌شان خاموش کردن چراغ اسلام بود، جهادکردند و اسلام واقعی را در اقصی نقاط دنیا منتشر ساختند.

قابل ذکر است که صحابی به کسی گفته می‌شود که پیامبر اکرمص را ملاقات نموده و به ایشان ایمان آورده و با ایمان از دنیا وفات کرده باشد. همانند سابقین اولین از مهاجرین و انصارش. همان کسانی که در دوران ضعف و ناتوانایی اسلام بدون هیچ‌گونه چشم‌داشت و طمع مالی ایمان آوردند و تمامی خطرات را از قبیل شکنجه، تبعید و از دست دادن مال و سرزمینشان با جان و دل پذیرفتند و با همین رشادت‌ها و ایثارگری‌های مخلصانه زمینۀ رشد دین را فراهم نموده و کلام الهی را به جهانیان رساندند. کما اینکه خداوند متعال آنان را چنین معرفی می‌نمایند: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ﴾ [الفتح: ٢٩]

«(صحابهش) در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند ایشان را در حال رکوع و سجده می‌بینی آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند».

صحابهش این گروه تأیید شده از بالای هفت آسمان در کلام و وحی الهی، نمونه‌ها و برگ‌های زرین و زیبایی را در تاریخ به عنوان الگویی تاریخی از خود به جا گذاشتند.

آنان و اهل‌بیت پیامبر اکرمص همانند یک جسد واحد بودند و دلیل این ادعا ایجاد رشته‌های فامیلی، تعریف و تمجید از یکدیگر، اخوّت و برادری بین آن‌ها می‌باشد؛ و همه این نمونه‌های اخلاقی و برادری در گفته‌های زیبای به جا مانده از اهل‌بیت† در لابلای کتاب‌های مهمی همچون نهج البلاغه و احادیث به چشم می‌خورد. به همین دلیل بعد از این همه صف‌آرایی و نزاع‌های علمی راهی به جز تمسک جستن به قرآن و احادیث پیامبر اکرمص باقی نمی‌ماند.

نزول قرآن و تضمین حفاظتش تا قیامت یکی از نعمت‌های بزرگی است که خداوند متعال به امت اسلامی عنایت فرموده است تا در موارد لزوم و حل معضلات و مشکلات علمی و دینی به آن مراجعه شود.

پس ای مسلمان شیعی و سنی، به کتاب و کلام الهی مراجعه نما و در دریای بیکران پُر از مرواریدش غوطه‌ور شو و جواب‌های زیبای مروارید‌گونه سؤال‌هایت را از آن دریافت نما.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبّ الْعَالَمِيْنَ

1. - رواه أبونعیم فی الحلیة 1/76. [↑](#footnote-ref-1)
2. - رواه البزّار/2285 و قال فی مجمع الزوائد: رواه البزّار و رجاله ثقاتٌ: 1/ 157. [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحیح البخاری: کتاب الإیمان، باب خوف المؤمن من أن یحبط عمله و هو لایشعر. [↑](#footnote-ref-3)
4. - تفسیر طبری 6/408، طبری مجمع البیان 5/81، 82. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الفتاوی7/214. [↑](#footnote-ref-5)
6. - صحیح بخاری/4503، صحیح مسلم/5359، التبیان5/167، مجمع البیان5/5. [↑](#footnote-ref-6)
7. - منهاج السنّة النّبویة8/429. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مجمع البیان 9 / 193. بحار 20 / 326. [↑](#footnote-ref-8)
9. - آیت الله جعفر سبحانی در کتابی به نام گفتگوی علمی با عنوان صحبت و صحابی با شیخ صالح بن عبد الله قاضی و مفتی دادگاه قطیف. صفحه 159. [↑](#footnote-ref-9)
10. - الإرشاد/13، روضة الواعضین/ 75، بحار الأنوار 38 / 243. [↑](#footnote-ref-10)
11. - معانی القرآن للنّحاس 4/187. فتح القدیر للشوکانی 3/253. [↑](#footnote-ref-11)
12. - کافی جلد 4/548 ـ البحار 96 / 387 ــ نورالثقلین 1/ 541 ـ‌ کامل الزیارات/ 44. [↑](#footnote-ref-12)
13. - تفسیر المیزان 9/373. [↑](#footnote-ref-13)
14. 1- الإصابة فی تمییز الصحابة/9. [↑](#footnote-ref-14)
15. - فتح الباری: ‌رقم حدیث 690، منهاج السّنة 7/ 220: محقق کتاب تدریب الراوی شیخ عبدالوهاب عبدالطیف استاد دانشکده اصول دین در دانشگاه الأزهر ( 2/215) برداشت‌هایی از عدالت را مطرح کرده که یکی از آنان پرهیز از دروغ بستن عمدی به پیامبرص است و تعدادی از اقوال علما را هم در این مورد نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-15)
16. - این لفظ مسلم است 1695 و در حق ماعز اسلمی س گفته شده است. [↑](#footnote-ref-16)
17. - بخاری/6780. [↑](#footnote-ref-17)
18. - کافی 1 / 65 ـ وسائل الشيعة 27 / 208 ـ البحار2 / 228. [↑](#footnote-ref-18)
19. - الأنوار الکاشفة/262. [↑](#footnote-ref-19)
20. - البخاری/6097. [↑](#footnote-ref-20)
21. - البخاری/6215. [↑](#footnote-ref-21)
22. - الخصال/640، البحار 22/ 305، حدائق الأنس 200. [↑](#footnote-ref-22)
23. - البخاری/3518. [↑](#footnote-ref-23)
24. - البخاری/6215. [↑](#footnote-ref-24)
25. - البخاری/6215. [↑](#footnote-ref-25)
26. - البدایة و النهایة 4/ 29، منهاج السّنة 4/ 169. زمانی که حضرت عمر خبر شهادت پیامبرص را شنیدند بر جایشان نشستند اما این نشستن از شدت هول این خبر بود و زمانی که بعضی ازصحابه صدا می‌زدند که بمیرید بر آنچه که پیامبرتان بر آن وفات نموده، ‌پس این نشستن به مدت کوتاهی بوده است. [↑](#footnote-ref-26)
27. 1- البدایة و النهایة4/380. [↑](#footnote-ref-27)
28. - زهرای معصومه نمونه یک زن بلند مرتبه 55/56. [↑](#footnote-ref-28)
29. - نهج البلاغه خطبه 228، شرح إبن أبی الحدید 12 / 3، شرح محمد عبده 2/ 222. [↑](#footnote-ref-29)
30. - نهج البلاغه خطبه 134، شرح إبن أبی الحدید8 /296، شرح محمد عبده 2/ 18. [↑](#footnote-ref-30)
31. - شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید15/ 76. [↑](#footnote-ref-31)
32. - شرح نهج البلاغه میثم بحرانی4/98. [↑](#footnote-ref-32)
33. - ترمذی/2682، أبوداوود/3641. [↑](#footnote-ref-33)
34. - مرآة العقول1/ 111تحت عنوان ثواب العالم و المتعلم. [↑](#footnote-ref-34)
35. - الحکومة الإسلامیة، تحت عنوان صحیحة القداح ص 93. [↑](#footnote-ref-35)
36. - منهاج السنة النبویة4/220. [↑](#footnote-ref-36)
37. - الإرشاد/167، المناقب 4 /112، الکافی 1/ 286، معجم الخویی 13/ 45. [↑](#footnote-ref-37)
38. - مقاتل الطالبین 92/ 453، المناقب4/112 و 175، اعلام الوری /212 و243، البحار10/250. 44/ 163 و 168 و 169. جلد 36، 45، 63، 67؛ التنبیه و الإشراق/263 کشف الغمة2/ 217 و341. [↑](#footnote-ref-38)
39. - مرأة العقول20/42، فصل تزویج أم کلثوم. [↑](#footnote-ref-39)
40. - مرأة العقول21/ 197باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها أین تعتدّ. [↑](#footnote-ref-40)
41. - مرأة العقول20/ 45 باب تزویج أم کلثوم. [↑](#footnote-ref-41)
42. - وصول الأخیار، عاملی/83؛ صراط المستقیم3 /142. [↑](#footnote-ref-42)
43. - شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید6/95؛ بحار33 /568؛ الفارات لللثقفی2/ 305ـ307. [↑](#footnote-ref-43)
44. - اصل الشیعة الإثنی العشریة و اصولها/123 ـ 124. [↑](#footnote-ref-44)
45. - نهج البلاغه خطبه 6 شرح ابن ابی الحدید14/ 35، شرح محمد عبده3/7 بحار الأنوار32/ 368. [↑](#footnote-ref-45)
46. - نهج البلاغه خطبه 92، بحار الأنوار32/ 36، شرح إبن أبی الحدید7/ 34. [↑](#footnote-ref-46)
47. - اصل حدیث در صحیح امام مسلم وجود دارد/2408 ـ و مطالب اضافی حدیث ضعیف می‌باشد. کافی1/289. [↑](#footnote-ref-47)
48. - مسندامام احمد/18011 ـ این حدیث ضعیف است چرا که یکی از راویانش علی بن زید بن جدعان است که ضعفش مشهور است، تقریب التهذیب/401، البحار37/159. [↑](#footnote-ref-48)
49. - سنن إبن ماجه/116، مسند امام احمد/952، بحار الأنوار35/184. [↑](#footnote-ref-49)
50. - صحیح امام بخاری/ 3704، صحیح امام مسلم/2404، کافی8 /107. [↑](#footnote-ref-50)
51. - نهج البلاغه خطبه 147، شرح إبن أبی الحدید9/100، شرح محمد عبده 2/29. [↑](#footnote-ref-51)
52. - نهج البلاغه خطبه 58، شرح إبن أبی الحدید17/141، شرح محمد عبده3/114، بحار الأنوار33/307. [↑](#footnote-ref-52)
53. - تاریخ طبری4/437، البدایة و النهایة7/239، فی الملل و الآهواء والنحل/4، مجموعة الفتاوی 25/72. [↑](#footnote-ref-53)
54. - الإحتجاج للطبرسی 2 /290، بحار الأنوار 44 / 20. [↑](#footnote-ref-54)
55. - صحیح امام بخاری/2704، بحار الأنوار43/298. [↑](#footnote-ref-55)
56. - وسائل الشیعه 11/ 62، الإحتجاج2/40، تفسیر العیاشی2/20 و151، البحار32/324. [↑](#footnote-ref-56)
57. - نهج البلاغه خطبه 206، شرح إبن أبی الحدید11/21، شرح محمد عبده 2/ 185، البحار32/561. [↑](#footnote-ref-57)
58. - تهذیب المقال للأبتهی لمّا تحدث عن زرارة بن أعین5/356. [↑](#footnote-ref-58)
59. - مستدرک حاکم/3362، سنن بیهقی کبری/16673، کافی2/219، وسائل الشیعه16/226. [↑](#footnote-ref-59)
60. - صحیح امام بخاری/6032، کافی2 /326، مستدرک الوسائل9/36، بحار الأنوار16/281. [↑](#footnote-ref-60)
61. - اصول کافی/280، البحار36/210، التبصره/39. [↑](#footnote-ref-61)
62. - شرح نهج البلاغه، میثم بحرانی4/98. [↑](#footnote-ref-62)